بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد واله الطیبین الطاهرین سیما علی سبط السعید و ولده الشهید سید الشهداء والصدیقین شفیع المذنبین نور العینین الذی قال رسول الله صلی الله علیه واله فیه حسین منی وانا من حسین مولی الکونین ابی عبد الله الحسین صلوات الله و سلامه علیه وعلی الشهداء بین یدیه وعلی ائمة من ولده و اولیائهم المکرمین سلام الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم ومخالفیهم وقاتلیهم والساعین فی اطفاء نورهم و منکری فضائلهم و ناصبی شیعتهم من الاولین والاخرین الی یوم الدین و لعبد چون در محرم هزار و دویست و نود و سه هجری که کان جبل کریم امجد ارفع بقیه ائمه طاهرین ناشر فضائل سادات طیبین الاکرم حکم کننده ارکان مومنین سه کار رحی فداه در بعدان در مسجد مشهور مسجد قلعه در ایام عاشورا بنای تعزیه داری سید مظلوم نمودند صورت الملک المنان را

گذاردند

گذاردند و تقدیری که مردم را تحمل استماع را سرور الشهادت ان بزرگوار بود و بعضی هر زبان اسرار گوش زد خاص و عام میفرمودند این روسیاه هم در پای منبر تقدیر مقدمه ضبط فرمایشات را میکردم تا انکه ده روز بانجام رسید چون نسخه اصل بکتابه تعجیل در نوشتن بسیار بد خط بود و مغشوش بود و همه کس نمی توانست استفاده حاصل کند لهذا انها را نسخه کرده که هدیه اخوان دینی باشد شاید کسی از مومنین در وقت خواندن انها بیاد این روسیاه بیفتد و اگر حاجتی در ان صفحه ها او پیدا شده باشد دعای خیری این عزیق بحار خطیئات را یاد کند امید چنان است که بدعای اخوان قبول درگاه اولیای حضرت ابا عبد الله الحسین صلوات الله علیه و سلم بیفتد و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و ان شاء الله مجلس است بدو

مجلس اول روز جمعه غره شهر محرم الحرام ۱۲۹۳

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا و نبینا محمد واله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم ومخالفیهم ومبغضیهم وغاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری فضائلهم من الجن والانس من الاولین والاخرین الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب مبارک خود میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعدا علیه حقا

المجلس الاول

فی التوریة والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا
ببیعکم الذی بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم ترجمهٔ فارسی این آیهٔ شریفه
این است که خداوند عالم میفرماید که خدا خریده است از مردم جانهای ایشان را و مالهای
ایشان را و باین قاعده هر پیغمبری که آمده در میان مردم از برای همین کار آمده
چون کار آمده بود که بخرد مردم را در عوض این بهشت را که تمین مردم کند پس پیغمبر بیعت
میگرفت از مردم و مردم مبایعه میکردند اگرچه خیال شان نیز نداشتند چه یکند تا
ملتفت باشید نشاید پس عرض میکنیم که خدا است مالک جمیع آنچه خلق
کرده خدا است صاحب حقیقی جمیع خلق عالم این خدا قرار داد که مرد هیچ
دشته اکننده درست ملتفت باشید در ظاهر کس بیاید نشاید اگر
کم فکر کنند باطنش را هم خواهند فهمید پس قصه خدا جمیع آنچه را خلق کرده
مال او است جمیع مخلوقات مال خدا است خدا چیزی را از جایی نخرد درست
ملتفت باشید نشاید هم تعالی کسی چیزی را مالک نیست که بفروشد
بندگان مالک جان و مال خود نیستند که بفروشند و خدا از ایشان بخرد ملتفت
باشید آن را که چنانکه در ظاهر خداوند عالم قرار داده که چیزی که خلق کرده
در نزد کسی گذارده آن شخص میفروشد و دیگری میخرد و خریدار بنده است
و فروشنده بنده است از بندگان خدا آن متاعی که میفروشد هم مخلوقی
از مخلوقات

از مخلوقات و آن شیء مخلوقی است از مخلوقات عالم چون خداوند عالم خلق
کرد پیغمبر را و آل پیغمبر را صلوات الله علیهم اجمعین ایشان را ابتدای خلق
خود قرار داده و جمیع ما سوای ایشان را بواسطهٔ ایشان آفرید پس چون
خداوند عالم خلق کرد ایشان را پیش از جمیع موجودات و جمیع موجودات را
از برای ایشان بواسطهٔ ایشان آفرید گویا که جمیع موجودات مال ایشان است
باز بطور ظاهر دقت کن و فکر کن ببین در حقیقت هیچ کس هیچ ندارد بجز خدا
و خدا است مالک حقیقی ولکن این خدا چنین قرار داده که هر کس هر چه
داشته باشد در ظاهر مال او باشد و تواند بفروشد همین که خدا تملیک
کرده باشد بعضی چیزها را برای بعضی خلق اینها را بطور ظاهر میگویند مال فلان کس است
پس خداوند عالم که صاحب جمیع ملک است و مالک جمیع ملک و خدا
نباید چیزی بفروشد و چیزی بخرد و لیکن چنانچه در ظاهر میبینید که چیزی را که ظاهرا
خدا بکسی تملیک کرده میگویند مال او است و میخرد و میفروشد و در واقع هم
مال او نیست پس همین طور که در ظاهر جمیع ملکیت و جمیع ملکها همه مال خدا است
خدا نمیفروشد و نمیخرد ولکن در میان خلق هر کس هر چه تملیک کرده او را
دلش را بخواهد بفروشد اذن داده است و میتواند خود مالک خدا شده
مالهای ایشان مال خدا است دقت کنید نشاید خرید و فروشش را خدا از ایشان

خلق قرار داد و در جمیع طایفها متداول است که هر کس چیزی را خدا با او داد
میتواند بود شد پس چون خدا خلق کرده بود محمد و آل محمد را در اول درجه ملک
خود ایشان را اول مخلوقات قرار داده بود جمیع کمالات و آن چیزهای
نفیسی که خلق کرده بود مخصوص ایشان قرار داد چنانکه این معامله که بطور
دنیا هم همین طورها بود وقتی لشکری امیر فتح غنیمتی بیاورند چیزهای نفیس
مال پیغمبر و امام بود دیگر وقت کینه نشانها پس در ملک خود آفرید چیزهای
نفیس را و آفرید چیزهای پست را چنانکه می بینی در ظاهر در باطن هم
همان طور است پس خداوند آفرید چیزهای خوب را و چیزهای بد را آفرید
جمیع خوبان و آفرید جمیع بدان را جمیع خوبیها را و جمیع بدیها را پس قرار داد
خداوند عالم که آن چیزهای خوب مال خوبان باشد و قرار داد که چیزهای بد مال
بدان باشد و این را درشت است هر وقت کینه ببینید خداوند به نظم حکمت
آفریده ملک خود را هر چیزی را در سر جای خود قرار داد البته خوبان باید
صاحب خوبیها باشند البته بدان باید صاحب بدیها باشند وقت
کینه نشانها هر چیز سیاهی البته باید سیاهی داشته باشد چیز سفید البته سفیدی
باید داشته باشد خوب البته خوبی باید داشته باشد بد البته بدی باید داشته
باشد که با پس سیاه اگر سیاهی نداشت که سیاه نبود دیگر با پس سفید

اگر سفیدی

اگر سفیدی نداشت که سفید نبود وقت کینه نشانها دیگر اگر
بتفتیش هر چیز دیده بهتر و اگر هم بتفتیش بر نخوردید طرز هرش را که
می بینید همین طور است پس الخبیثات للخبیثین والخبیثون
للخبیثات والطیبون للطیبات خداوند ملک خود را به
نظم حکمت آفریده و هر چیزی را در سر جای خود قرار داده پس خبیثات
را از برای خبیثین آفریده طیبات را از برای طیبین آفریده
هر چیزی را در سر جای خود قرار داده می بینید لطافت را در آسمان گذارده و
کثافت و سنگینی را در زمین گذارده تا اینکه ملک ملک باشد
ملک باید ملک باشد ملک کثیف میخواهد زمین میخواهد نمیز خلقش میکند
آسمان میخواهد لطیف میخواهد نمیز خلقش میکند وقت که مکینه می آید
که غیر از این کار خدای ماهیت و خدای کج خدا است که کارهای او به نظم
و حکمت باشد و وقتی که فکر کنی درست می یابی که هر چیزی سر جای خود است
و کلیه چند و ملکی چند را مملکت مال که باشد مملکت باید مال سلطان
باشد همچنین سلطان باید مالک مملکت باشد هم چنین جمیع
کمالات باید از برای صاحبان کمال باشد جمیع کمالها مال که باشد
مال صاحب کمالها باشد وقتی وقت مکینی می بینی این وضعی که خدا قرار داده

و الطیبات للطیبین

نباید غیر این باشد و اگر دقت کنی می یابی پس خوبیها را قرار داد از
برای خوبان مملکتش و جمیع بدیها را قرار داد از برای بدان مملکتش و انهایی
را که خوبان قرار داده بود و سلاطین روزگار و سلاطین ملک خود قرار
داد و ان بدان را بواسطه خوبان مهلت داد خدا بدینخواست بلکه همه
مقصود این بود که خوبیها و خوبان بیافریند و افرید لکن بدان را به سببهای بسیار
که همه را نمیشود در مجلس شرح داد و تفصیل زیاد دارد و میان ایشان هم برای
مصلحت خوبان آفریدی می بینی چه بسیار بدی که از نتیجه او حاصل میشود چیز خوبی که
چه قدر بد را مهلت میدهد برای یک فرزند خوبی از او حاصل شود و چه
قدر کفار را مهلت میدهد که خیلی از منفعتها بمومنین برسد ربنا ما
خلقت هذا باطلا دیگر ملتفت باشید نشاید پس جمیع خوبیها را
خدا آفرید از برای خوبان چنانکه جمیع بدیها را آفرید از برای بدان و اشیاء
اگر درست فکر کنی و دقت کنی خواهی یافت که این خوبیها جمیعا با بدیها
صفتها چند هستند که جاری میشوند در صاحبان خودشان از ان منبع خود
شان پس خوبیها چیزی است که عمل خوبانست چنانکه بدیها چیزی است که عمل
بدان است چنانکه روشنائی عمل چراغ و افتاب و تاریکیها کار زمین و
کثیفهاست پس قرار داد جمیع خوبیها را که از برای خوبان و اشری از برای

خوبان

خوبان و اشری از برای خوبان چنانکه بدیها همه کار بدان بود میخواست خدا
که تمام حجت کند در میان مردم پس خوبان را امر فرمود که از ان مقام
خود نازل شوند و بیایند در میان ناقصین بیایند در میان بدان و
وقت خوبیهای خود را القا کنند و نهاد کمالات خود را که بر بنیه
در میان انها تا انکه هر یک بخواهند ان کمالات را تحصیل کنند بتوانند
در یک جسمی فکر کن اتش را ببین میشود جسمی بکمال سردی بر در کنند
و میشود بکمال گرمی بروز کرد اهن را پیش اتش میگذاری بکمال گرمی پر ون
می اید و گرم میشود در نهایت گرمی که اتش است و هرجا بگذاری می اورند
و همان اهن را بجای سردی میگذاری سرد میشود در نهایت سردی
مثل یخ پس این خلق را طوری افریده بود که بعضی بتوانند بعضی را تحصیل کنند
و بتوانند پی کمالها را بخود بگیرند مثل همان اهنی که عرض کردم میشود گرم شود و میشود
سرد شود پس كان الناس امة واحدة فبعث الله
النبيين مبشرين و منذرين پس این مردم را چنان افریده
بود که میتوانستند سعادت اختیار کنند و بدار قرب خداوند
عالم برسند و چنین افریده بود که میتوانستند باختیار خودشان پله ای
بیماران بی کمالها را شقاوتها را نقصها را میتوانستند تحصیل کنند

پس فرستاد پیغمبران خود را در میان این جماعت که هر کس که خواهد کمالها را
تحصیل کند از آن صاحبان کمال یاد بگیرد و تحصیل کند و هر کس بخواهد بدیها و
و شقاوتها و نقصها را تحصیل کند باز از آنها تحصیل کند یعنی خلاف
گفته آنها و خلاف امر آنها را که میکنند البته شقی خواهد شد و بی کمال خواهد
شد پس خداوند عالم ملک قرار داده بود آن سلاطین را که در اول
درجه ملک آفریده بود و از برای آنها اعمال چند قرار داده بود و اعمال آنها
این الفاظی است که گفته میشود و در قرآن خلق کرده است بهشتی خلق کرده است
حوری قصوری خلق کرده جمیع اینها اعمال هستند و چیزهایی هستند که خدا
وجود صاحبان آنها خلق کرده اینها را چنانکه در کار حرفت اگر تنها
باشد فکر کنی خواهی یافت که جمیع اینها را که تحصیل میکنی و تدبیر سببه جمعیش
کار حرفت است و از حرفت کمالها استخراج کرده و بیرون آورده
مینهد پس خداوند عالم چنین قرار داده است در ملک خود
باشی از روی قرار داد خداوندی بنا کنی سلوک کردن راه رفتن
اعتقاد کردن پس چنین قرار داد که تا چیزی از سر خودی خود نگذرد چیزی
به او نه دهد چه کلام حکمی بود که حکما میگفتند میفرمودند در هر کسی در هر علمی در هر کاری
تا انسان تمام هستی خود را صرف بکاری کرد بکار بیشود و الوقت هم تمام

بکار برا

بکار برایا و دیگر و بعض بکار برایا میکرد همچنین در طبابت وقتی سعی تمام
کردی که طبیب شوی شبها روزها فکر کردی تجربه ها بکار بردی زحمتها
بخود دادی هم چنین منجم اگر تمام عمر خود را بنجوم نه بعضی از نجوم یاد بگیرد
منجم بسیار قرار داده پس ببینید که خداوند عالم چنان قرار داده که تا
چیزی از خودی خود نگذرد محال است که آنچه را که دارد به او بدهد حالا فکر کنید
ببینید چه را خدا قرار داده که مردم جان نشان و اما ایشان را
و خدا از آنها خدا که چنانچه نداشته خدا از هیچ ملکتی از هیچ وقتی محتاج
نیست که بخود چیزی را یا بغرد چیز از آنها اگر درست فکر کنی
خواهی یافت که خدا چه اینها کرده پس انشاءالله
فکر کن در یک مثل از مثلها مانند چراغی از چراغها اگرچه در هر جا که فکر
کنی تمام عالم را خدا بر وضعی آفریده که خواهی یافت که غیر از این محال است
این چراغ نیست مگر همان روغنی که آب شده بخار شده و بخار
بخار و دود شده و آتشی در دود در گرفته ببینید که این روغن سرد
بود و دود مزاج خود نیست برده است رنگش تار و تاریک و ظلمانی است
این دود با این سیاهی سردی و کثافت و تاریکی ختم شده که همیشه دود با
میرواند صعود کند تا جایی که آتش در او در بگیرد اما شرطی دارد که

دارد که نفروخته شده چیزی را نخرد و فروشش را نفروشد آتش را نخرد همه جا
بر یک سلوک است نظم ملک خدا پس خدا قرار نداده در ملک
خودش که روغن بی حکمت بی علاج بی عبادت بی سعی حلوی آتش
شود اگر چنین بود که دیگر روغنی نبود لکن چنین قرار داده که روغن در چهار
درجه سیر کند سلوک کند بالا رود بسوی آتش درجه اول قدری غلیظ
بشود در درجه دوم آب بشود در درجه سیم بخار بشود در درجه چهارم
دود بشود تا اینکه بالمره از سر خود نگذرد تمام آتش را یاد نمیده نه
بلکه بعض آتش را یاد نمیده نه پس وقتی را دود از سر خود در گذشت
آتش بعض خود را یاد میده نه تا این دود است در کشش نار است آتش
انجا نیست تا دود است در خشش سر دست آتش انجا کاری ندارد
هم چنین بنده کان هم اگر از سر خود نگذرند خدا چیزی
بایشان نمیده نه اگر دعا نکنند و از سر خود نگذرند خدا قل ما
یعبؤ بکم ربی لولا دعاؤکم خدا محتاج بعمل هیچکس نیست و نه بنیه کی
هیچکس خدا محتاج نیست اما خود محتاج است که چیزی بدهند اما ما را
که محتاج است منفعت منفعت باو نمیده نه چیزی تا اینکه کسی از سر خود
نگذرد تا کسی دعا نکنند خدا آیا دارد چیزی باو میده نه پس تا کسی خود داری

میکنه انیت

میکنه انیت و منیت میکنه نمیده نه کامل باد را صعود نمیده نه محبت
نمیزند با بلند نمیزند در دار قرب راه نمیده نه چه الحقیقه اینکه خدا
چنین قرار داده است که تا کسی بالمره از خود نگذرد چیزی با دعا
نکنند پس چنانکه در تمامی ملک اگر فکری کنی خواهی یافت در همه جا
هر جا اسان ترتیب فکر کن ببین تا کرباس از سفیدی خود نگذرد
در خم نیل نرفته او را سفیدی نرود آنچه سیاه یا بالش نشینه
رنگ اینچه را باو نه نهد هم چنین است هیچ طعم ندارد تا از
سر خودش نگذرد تا در درخت نرود تا در دانه غوره نرود ترشی
را به نمیده نه همچنین از وقت که در دانه غوره است تا از خود نگذرد در ترشی
نرود شربتی باو نمیده نه و شیرین نمیشود آب انگور تا شربتی را از دست
نده سرکه نمیشود تا از سر خود نگذرد چیزی باو نمیده نه و هیچ ملک
خدا براین قرار داده شده که نخرند و نفروشند همه معامله باید بکنند
و جمع این معاملات خدا در تمامی ملکت خود قرار داده که ای
خلق بی چیز مر بی فروخته شده خلقی از خلقهای خدا نیست پس چون خدا
وند عالم در دو حاجت ملک خود را قسمت نبود بعضی را ناقص افریده بود

دیگر ان شاء الله اگر بنای فکر را که از روی خواهی یافت که ملک باید ناقصین داشته
باشد تا ملک ملک باشد فکر کن ببین اگر فرض کنندی را روی هم جا بدهند
بریزی بعضی دانها روی می ایستند بعضی دانها زیر می ایستند اگر قدری خاک هم
روی هم بریزی بعضی از خاکها روی می ایستند بعضی زیر در باشی اینچه یا حوضها
را پر کنی از آب یکپاره انها بالا می ایستند یکپاره زیر انها بهمین طور در همه
جا فکر کنی پس مملکت خدا را دقیق فکر می کنی می باید که موافق نظم حکمت چنین است
که بعضی پست باشند بعضی بلند بعضی عالم باشند بعضی دانا بعضی لطیف
باشند بعضی کثیف بعضی استاد باشند بعضی شاگرد پس چون وضع
ملک چنین بود خدا تدبیری فرمود که هر کس بخواهد از ان ناقصین
که وجود شان ضرور بود باشند اگر بخواهند صعودی کنند بالا بروند بتوانند
اما طور بالا رفتنش ان است که باید بجز بند نیفکنند باید از سر خود بگذرند
دقت کنید و چاپیده از روی حکمت که تا کسی از سر خود نگذرد نمیتواند چیزی
به او بدهند تا سردی از بدن آهن بیرون نرود گرمی نیاید جایش ننشیند
اگر این سردی را او را دیکو به من از ان دل ایستم من از وطن خود بیرون
نمیروم گرمی هم نمیاید اینجا این را بدان که تا نرمی پس بلند نمیشه تا محو نکنی
بدان جزا نمیدهند خدا باکر در ملک حال قرار داده که کسی بیدون

عمل چیزی

عمل چیزی بکسی بده دقت کن نشاید عجب ظاهر نظر بکنی می بینی میشود شخصی
منفعت مالش را بکسی بخشید حالا بسیاری از مردم خدا را خیال میکنند مثل
شخصی آن وقت میگویند که چرا چیزی منفعت بکسی نمیدهد قل ما یعبؤا بکم
ربی لولا دعاؤکم خدا هیچ اعتنا نمیکند بشما اگر شما دعا نکنید خدا نقصش
بطور بی پستانی نیست نه این است که گمان کنی خدا بطور گزاف خلق میکند
و منفعت میدهد نه منفعت نمیدهد بلکه همه ملک را از روی حکمت خلق کرده است
انجا که منفعت میدهند نفوذی دیگر است انجا که منفعت میدهد کسانی هستند
که محدودند چون محدودند یکپاره چیزها منفعت میدهد چه بسیاری از مردم
که میخواهد شهرتی کسب کنند بنیاد دت پس عطا میکنند چیزی بکسی برای اینکه
مردم بدانند این مرد سخی است یا اینکه شجاعت بکار میبرد برای اینکه بگویند
مرد شجاعی است پس اگر چیزی بکسی داد باز بجهت احتیاج خودش است
این مردم و جمیع مخلوقات و امثال این است که هر که هر چه دارد بجهت آن
چیزی که ندارد است دلش میخواهد پیش مردم از جلوه دهد بشهرت
کند در میان مردم پس فکر کن و بدان که خداوند عالم هیچ محتاج باین نیست که
کسی بداند چیزی بکسی میدهد یا نمیدهد اگر علت عمل روزگار را از کرسی نکشید
مگر کسی هست بگوید که چرا بخشی اگر چه اهل روزگار را هم نعمت بدهد و کنند

کسی نیست که بگوید چرا و هیچ محتاج به هیچ کس نیست او اگر میوه هر یکی
طبیعتی میوه ها انشاء به وقت کنند چرا که مغز این سخنها اگر بدبخت کسی آید
خیلی چیزها میتواند به دست بیاورد پس طبیعتی اگر در کسی پیدا شده یک
کسی طبیعتش سخی است از بخل بدش می آید و بخل نمیکند هم چنین یک
کسی طبیعتش بخیل است در سخاوت بدش می آید و چیزی نمیخواهد بکسی بدهد
این طبیعتش بخیلیست این محتاج بخیلیست مبتلا بطمع کذب است مثل انست
که دایم میخواهد بوزاند لکن ذات خدا را بدان انشاء که محتاج نیست نه بدادن
و نه منع کردن پس نه آنست خدا هم سخی است نه هم بخیل است لکن نعمات
را در اینجا خلق کرده و نفع را در اینجا خلق کرده و منفعت باشیده که اینها
همان بستانی است که اول عرض میکردم لفظهایش با اینها تفاوت دارد
نکته که کسی فکر کنند به بیند خدا مملکت خود را چنین قرار داده که
تا کسی عمل نکند ثمرهٔ عمل خود را نخواهد خورد حتی اگر کسی درست فکر کند در این
ظاهر می بیند و می شنود و می چشد و بو می فهمد و سردی و گرمی میفهمد در
همین ظاهر که فکر کند می فهمد که این چیزها هم بر نظم حکمت است
به بین تو اگر ذائقه نداشته باشی هر قدر حلوا در دهان تو بگذارند نمی فهمی تلخ است
تو خودت باید زبانی ذائقه داشته باشی تا آن وقت آن ذائقه در شیرینی

خط کند

حظ کند یا از تلخی بدش بیاید خودت اگر چشم نداشته باشی هزار
ملک خدا روشن باشد تو اگر چشم نداشته باشی نمی فهمی روشنائی یعنی چه
تاریکی یعنی چه گوش نداشته باشی که بشنوی صداها را نمی فهمی صدا یعنی
چه و اگر فکر کنی از روی همین قاعده خواهی یافت که آنهائی که دارند
چند این مردم را فریب داده و گول زده در آن غوطه میزنند و شب و روز
مشغول آنها هستند آن هم کار هم مردم خواهد شد نخواهند یافت رسید
ببین تا تو نشنوی اگر هزار ملک خدا صدا باشد ای هیچ آینه منفعت
بتو نه دهد تو اگر صدا نمی شنوی صدای منفعت بتو نمی دهد درست دقت
کن ببین اگر چشم نداشته باشی و نه بینی و تمام ملک خدا همه آتش
روشنائی باشد نمی بیند منفعت منفعت بتو ندهد نخواهد شد یعنی
نمی شود درست فکر کنید که مغز کلام مرا بیابید پس چشم در تو باید باشد
بعد در ملک خدا روشنائی به حساب است تو باندازهٔ چشم خودت
می بینی در ملک خدا صدا هر چه به حساب است تو باندازهٔ گوش خود صدا
میشنوی دیگر گوشت را میخواهی بگیری و کر باشی صدا هرگز بتو نمی دهد
تمام ملک خدا اگر همه آتش طعم باشد اگر تو ذائقه نداشته باشی تو اگر
نتوانی بفهمی طعم را و تمام ملک خدا روی هم ریخته باشد پر از حلوا باشد

مفت در اختیار تو نهاده دیگر معنی اینکه مفت بیدهند یا نمیدهند از اسم خدا

پس معنی اینکه مفت خدا داده معنی اینکه تمام آنچه داده است مفت داده هر دو را

برخورید بیک نظر تمام آنچه داده مفت داده و چیزی دیگر هیچ چیز را مفت نمی

نمیدهند دیگر ملتفت باشید انشاءالله ببین تمام عالم را روشن کرده اما تو اگر باید

ببینی تو باندازه قد نظر خود بیشتر نمی‌بینی اگر شده و تیز باشد ببین یکفرسخی را می

بینی بیشتر نمی‌بینی نه اینکه نور خدا بیش از این نباشد چشم تو قوتش کم است اگر

قوتش زیاد باشد تا ده فرسخ می‌بینند تا صد فرسخ تا هزار فرسخ می‌بینند بیشتر

نمی‌بینی گوشت خیلی خوب بشنود صداهای خیلی خفی را خواهی شنید اگر گوشت

ضعیف باشد باید داد کرد تا بشنوی ببین طور جمیع خیرات ، خدا از جمیع

و عالم پر شده از جمیع نعمتهای خدا و باین اعتبار میخواهی بگوئی مفت داده ریخته

در ملک نعمتها را تو گشته برو ضبطش کن تو میخواهی ضبط کنی و برندارد تو به هیچ چنین کاری

نمی‌کنند تمام ملک خدا نعمت است لکن فسالت اودیة بقدرها باران

فیض خدا از آسمان جود خودش ریزان است بر سر تمام این خلق لکن عالم

که از بالا باران سحاب می‌ریزد اما میزان هر چیش از ظرفیت خودش بگیرد همان

بقدر ظرفیت خودش میگیرد پر که شد باقیش سر ریز میشود میریزد و بیرون

حوصله اش بیشتر طاقت ندارد بلکه همان قدر ظرفیت خودش بیشتر نمی‌گیرد دیگر

دقت

دقت کنید انشاءالله پس فیضهای خدا بی نهایت است هر جور فیضش هم

فیضهای دنیائی چه فیضهای آخرتی میخواهی در دنیا فکر کن دیگر آخرتی

را خواهی فهمید و اگر فکر کنی در اینها دیگر تمنای هیچ نخواهی کرد که در آخرت

چیز مفتی بتو بدهد اگر مفت بده هم چرا توی دنیا نمیدهند می‌بینی نمیده

پس بدانید که خدا قرار داده فیض او بکسی برسد مگر باندازه ظرفیت خودش

و ظرف جمیع فیضها عمل است تو کاسه را بگیر زیر باران هر چه باران کاسه آب

در آن جمع نمیشود هزار شب و روز باران ببارد کاسه را زیر هیچ آب

در آن جمع نمیشود دقت کنید انشاءالله پس باید رو بخدا رفت تا خدا

عطا کند میخواهی پشت بخدا کنی و خدا هم عطا کند خدا چنین کاری نکرده

را پیش قرار نگرفته خداوند عالم که کاسه را زیر باشد آب هم داشته

باشد او محتاج نیست که بزور کسی را وادار کند ببین خدا چشم

داده بتو اگر نداده بود کور کرده بود خدا چشم داده قوت هم داده و

شعور هم داده چشمت را وا کن ببین روشنائیها را خدا گوش داده

و قوه شنیدن را داده گوشت را وا کن گوش بده و بشنو صداها را

و حفظ کن هم چنین شامه داده شامه ات را وا کن ببو بوهای

خوب را هم چنین زبان طعم و فهم بتو داده ... که داده هر چه را انجا می‌دادا

حسنه‌ای بدن خود کن و حفظ کن دیگر من نمیخورم و خدا حسنهٔ بدن من نکند چقدر
حرف بیمعنی است و خدا هم نخواهد کرد این کار را دیگر وقت کنید نشانه
پس میخواهی چاق بشوی غذا بخور اگر میخواهی تو خورده اما نخوری نخورد تشنه هم
روزه نیست کارهای خدا ضد اطام نیست پس خدا چنین قرار داده که اگر کسی
نعمتها باشد و کل نعمتهای خدا همه ابتدائی است هیچکس مستحق او نبوده چیزی از
خدا نداشته بجود و کرم خود خلق فرموده نعمتها را تو میگوئید بر دان نعمت را
استعمال کن بردار غذا را بخور دیگر من سیر شدم و غذا را نمیخورم و همین طور
سیر میشوم این تمنای عجیب است لیس بامانیکم ولا امانی اهل الکتاب
من یعمل سوء یجز به عمل خوب جزایش همراهش است عمل بد جزایش همراهش است
حالا تو کج کنی و غذا نخوری معلوم است وقتی کج کردی جزایش این است که گرسنه
میشوی بروی نخوری حالا تو کج کنی و آب نمیخوری هیچ عمل نکنی خدا ترا سیراب نمیکند
و بکند پس خدا قرار داد که هر کس عمل نکند خدا جزای آن عمل را با او
میدهد دیگر میخواهی سیر بشوی ترک خوردن هم عملی است اگر ترک خوردن
میکنی بعذاب گرسنگی گرفتار هستی آب می‌آشامی سیراب میشوی و اگر
پا غیرتی و تنبلی میکنی نمیروی آب بیاوری نخوری بعذاب تشنگی گرفتار میشوی
و هستی نمیشود گفت من تنبلم عذاب را پا در کشی من بزیر دامانم نکشم
می‌آرانی

من سیراب بشوم چنین چیزی نمیشود پس خدا در قرآنم چنین قرار داده
که ما تجزون ما کنتم تعملون خوب ملتفت باشید میفرماید لیس
للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری از برای انسان نیست مگر
همان سعی خودش همه نعمتها پر است توی دنیا برو بردار تا بدهند دست
چشمت را وا کن روشنائیها را ببین گوشت را وا کن صداها را بشنو ذائقه
ات را بکار ببر طعمها را بفهم چشیت را وا کن بوها را بشنو پس از این
جهت خدا قرار داده که تا کسی عمل نکند معقول نیست بجائی برسد پس
هر عملی را که کرده اید بدانید جزایش هست اگرچه توی ملک خدا آنچه بشد
درست فکر اگر بکنی خواهی یافت که این ملک دست خدا است دست خدا
روی حکمت خودش است این همه خلقت کرده نعمتها را توی دنیا این همه
توی بازار چلیت هست و تو هم نمی چیزی ندادی بفروشی این همه توی انبارها
کنفم هست و کسی نمیدهد تو که نخوری بجهت اینکه صاحب دارد آن صاحب
اصل را بشناس دیگر دقت بکنید پس قرار داد خدا این است که از این خلق
چیزی بدهند چیزی بگیرند و بگو در روی این مثلها که عرض میکنم بر مکنش بگیری و شکر کنی
جزا خواهی یافت پس خدا در قرآنم قرار داد که نه کان در سر خود
تا خدا هم از سر آن چیزهای خوب بگذرند و بانها به پس ان الله

حساب بدن خودت را حفظ کنی دیگر من نمیخورم و خدا حساب بدن من بکند چه قدر
خوف بیخودی است و خدا هم نخواهد کرد این کار را دیگر دقت کنید نشانه
پس میخواهی چاق بشوی غذا بخور اگر میخواهی تو خورده اما گوزی بخور دست نخیده هم
روز هست کارهای خدا خدا الهام هست پس خدا چنین قرار داده که از کلهای
نعمتها باشد و کل نعمتهای خدا همه ابتدائی است هیچکس مستحق او نبوده چیزی از او
طلب نداشته بجود و کرم خود خلق فرموده نعمتها را تو بیکوئید بروان نعمت را
استعمال کن بروان غذا را بخور دیگر من نمیدم و غذا را نمیخورم و همین طور
سیر میشوم این تمنای بیجا است لیس بامانیکم و لا امانی اهل الکتاب
من یعمل سوء یجز به عمل خوب جزایش همراهش است عمل بد جزایش همراهش است
حالا توکل کنی و غذا نخوری معلوم است وقتی لج کردی جزایش این است که گرسنه
میشوی برو بخور حالا تو لج کنی و آب نمیخوری هیچ عمل نمیکنی خدا تو را سیراب میکند
و بکند پس خدا قرار داد که هر کس عملی بکند خدا جزای آن عمل را بدهد
هر چه دیگر میخواهی سیر بشوی برکت خوردن هم علامت است اگر ترک خوردن
میکنی بعذاب گرسنگی گرفتار هستی آب می آشامی سیراب میشوی و اگر
پا بیفتی (؟) و تنبلی میکنی نمیخوری آب بیاوری نخوری بعذاب تشنگی گرفتار میشوی
و هستی نمیشود که غیب من تنبلم عذاب را بیاور که تلی من بزیر دهانم بکنند
کی ابرا [illegible]

من سیراب بشوم چنین چیزی نمیشود پس خدا وند عالم چنین قرار داده
که ما تجزون ما کنتم تعملون خوب منفعت با شیشه میخوایه لیس
للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری از برای انسان نیست مگر
همان سعی خودش همه نعمتها پر است توی دنیا برو بردار تا به هدایت
چشمت را وا کن روشنائیها را ببین گوشت را وا کن صداها را بشنو ذائقه
ات را بکار ببر طعمها را بفهم بینیت را وا کن بوها را بشنو پس از این
جهة خدا قرار داده که تا کسی عمل نکند معقول نیست بجائی برسد پس
هر عملی را که کرده اید ببینید جزایش هست اگر چه توی ملک خدا آن چنین شده
درست فکر اگر بکنی خواهی یافت که این ملک دست خدا است دست خدا
روی حکمت خودش است این همه خلقت کرده نعمتها را توی دنیا این همه
توی بازار چلیت هست و تو هم لنگی چیزی ندادی فروشی این همه توی انبارها
گندم هست و کسی نمیدهد تو که نگذری بجهة اینکه صاحب دارد آن صاحب
اصل را بشناس دیگر دقت بکنید پس قرار داد خدا این است که این خلق
چیزی به هم چیزی بگیرند و بگذرند روی این مثالها که عرض میکنیم هر کیش بگیری و فکر کنی
چیزها خواهی یافت پس خدا وند عالم قرار داد که نه کمان از سر خود
تا خدا هم از سر آن چیزهای خوب بگذرند و با نها به هیچ آن الا شرطی

من المؤمنین، پس از آدم تا خاتم تا روز قیامت خدا خریده از آنها پس
سعی کنید اقدام مسئله‌ها را و اعتقادات درست کنید سعی کنید اعتقادتان
درست باشد اگرچه عمل بر آنش نباشد چرا که اگر سعی اعتقادش درست
باشد امید هست که یکجائی عمل کند یکجائی توبه کند یکجائی نجات یابد اگر اعتقاد
را درست نکردی کارها یکجا از دست میرود پس اعتقادات را فکر کنید
و در اعتقادات ثابت و جازم باشید پس هیچ منفعت نمیکند
هر کس که مؤمن باشد از اول روزگار از آدم تا خاتم تا بعد از این تا هر جا که
مؤمن است مؤمن نشد مگر اینکه دلش را و جانش را تمام بخدا فروخته از وقت
اسمش مؤمن شده و الا هیچکس مؤمن نخواهد بود اگر جانت را دوست
میداری بدار جهنم از من سردی هستی که خودش را دوست میدارد دوست
بدار در جهنم جا نمیخواهی در سیاه باشی باشش روشنائی نتوانید دید
از سر سیاهی خودت بگذرد وقتی از سر سیاهی میگذری عوضش می‌نشیند
متاعت را بگذر نقره بگیر متاعت را بده طلا بگیر پول بگیر پس خداوند عالم
بدانید تمام ملک خود را بر آن نسق خلقت فرموده که بفروشند و بخرند
و تا خرید و فروش نشود هیچکس بهیچ رتبه نخواهد رسید مگر اینکه از سر خود
بگذرد اعتقاد درست را بگذار فاسد نشود اعتقاد اگر این شد که جمیع موجودات

مال خدا است و خلق خدا است دیگر اگر عملی بر آنش نیامد نشانه
توبه میکنم گریه میکنم کفاره میدهم معصیت است کرده ام معصیت چاره پذیر
است اما اعتقاد بد چاره پذیر نیست ان الله لا یغفر ان [illegible]
می آمرزد و چاره دارد لکن اعتقاد فاسد درست نمیشود کارش
گرد دیگر مگر کشته پس خداوند عالم قسم را داده در ملک خود که از
سر جان و مال تا نگذرند آنچه در دار قرب الهی است نخواهند
این معامله چنانکه خدا در قرآن خبر داده این خطاب شد بجمیع انبیاء و
اولیاء و جمیع مؤمنین و از جمیع مؤمنین خریده و با همه مؤمنین این طور
کرده لکن با تدبیرات بسیار خریده لکن آن کسی که این معامله را بعمل
آمد بدون تدبیر زیادی بکار برده فکر کن که صاحبش را بشناس
پس خدا خریده است از مؤمنان مالشان را و جانشان را معاملت
را فکر کن نوعا دو جور است یکپاره معاملات هست انسان از روی
رضا و میل اگر بر معامله را میکنند و اصل معامله که خدا قرار داده
خصوص در بیع و شرا ظاهرش هم همین طور است اصل در بیع و شرا
رضا است شرط میدانند اهل ظاهر هم همه میگویند که مشتری رضا نباشد
معامله اش صحیح نیست اگر فروشنده رضا نباشد و معامله کند

این معامله صحیح نیست باطل است همه حکم میکنه اما رضا چند جور رضا است

یکپاره رضا هست این طور است که انسان تاجر است کارش تجارت است

تاجری که کار و کسبش تجارت است از خدا میخواهد که مردم بیایند بخرند از او

چیزی و او بفروشد نه این است که لابد و لاعلاج شده و چیزی میفروشند

و بعضی مردم هستند تاجر نمیشند در خانه اش نشسته خانه اش را هم

عرضه دارد و اگر خانه اش را نفروشد مهلکها و عذابها می بیند کسی می بیند

اطفالش از دست در میروند خانه اش را لابد و ناچار میشود میفروشد

این هم راضی است پس شخص لابد میشود و خانه خود را میفروشد میگوییم

صحیح است معامله او اگرچه از باب لابدی بوده اما راضی بوده بفروشد

جبرا جبه یکی بچه اش از دستش در میرود باری دقت کنید انشاالله

پس اصل معامله را انشاالله ذکر کنیم اصل معامله را خداوند عالم در دو

قسم اول قسم را داده که مردم تاجر باشند بخرند بفروشند از روی

میل همیشه تاجر از خدا میخواهد بفروشد با انکه دستش پول یکی میدهد که متاع او

بر بفروشش پس تاجر از روی میل و شهوت و محبت میفروشد متاع خود را

لکن جماعتی دیگر هستند که تاجر نیستند کارشان تجارت نیست اما هم کیسه

مبتلا میشود اسب سواریش را میفروشد لابد میشود غلامش را بفروشد ناچار خود

و چیزی او بفروشد

و رختش را میفروشد مسکنش را میفروشد همه جبر و ضرورت و دوبه

میشود میفروشد دیگر دقت کنید پس خداوند عالم این جبر به زور فروشی

را این عمل را در تمام مؤمنین خواسته و همه را گفته که عمل کنید

بپسیح جزبانش میفروشید هم اما بعضی از این مردم از روی رضا و رغبت

میفروشد بعضی این قوه را ندارند که از روی رضا و رغبت بفروشند

لابد میشود و میفروشند با وجودی که معامله شان صحیح است پس خوب بکنید

که این خطاب رسیده بجمیع اهل مملکت بجمیع مؤمنان که ان الله اشتری

من المؤمنین انفسهم و اموالهم و این جبر کار به دان که هر کسی که مؤمن

شد و نجات یافت تا جانش و مالش را نه بدهد بکند نجات نخواهد یافت

همه مؤمنان اما بعضی لابد میشوند و ناچار و بعضی تاجر نه از روی محبت از روی

رضا از روی میل این کار را میکنند حالا یک تغییر از تغییر های این

این شد که این آیه مخصوص جماعتی است یا همه کس نیست تغییر دیگر حالی

همه کس است پس این تغییری که مخصوص جماعتی است ذکر کنیم انشاالله

بدانید این آیه شریفه مخصوص حضرت سید الشهداست سلام الله علیه

و انکسی که خطاب شد با او که ان الله اشتری من المؤمنین

انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة ان جناب سید الشهداست

صلوات الله وسلامه علیه و نه نشانهائی که خدا میداند در این ایه همه
نشانها آمده بر سر حضرت امام حسین خداوند در عالم ذر چنین خطاب
فرمود کسی که از روی رضا و رغبت این معامله را کرد ای حسین اگر پای
گذاشت خود بخواب بود همین طور که وقتی کسب خواهر هم کفاه
میکنی همین طور باید منفرد به هر چه نایره حرب مشتعل تر میشد بخواب
مثل گل از هم شکفته تر میشد پس در این جنگ از روی رضا و رغبت
جان خود را در راه خدا داد عاشق که بهشت بهتر از جان را داد ذکر کنیم
ببینید که در طبایع جمیع صاحبان کرم افتاده دگر بان عالم ضعیفان
این است که عیال خود را بر خود ترجیح میدهند اگر پای عیال در میان
آید از سر خود میگذرند غالب مردمان کریم چنین اند که جانشان را
میدهند در راه عیالشان و ببین چه قدر رسید الشهداء صلوات الله
علیه از روی محبت و رضا معامله کرد با خدا پس با وجود جان دادن از
سر عیال خود هم گذشت عیالش را راضی شد که اسیر کنند
دیگر مال چیزی که نبود درست فکر کنید منفعت باشیفتگان از مردم
خیال میکنند که حضرت لابد شد ناچار شد تو انشا الله مومن باشی
استاد باهوش فکر کن و الله لابد نبود و الله ناچار نبود حالا عرض
میکنیم

میکنیم اگر فکر کنی خواهی یافت تا ببینید بخواب بیکرم و رد ظاهری
نداشت فکر کن ببین در باب امام خود چه اعتقاد داری آیا تو
نمیدانی که مستجاب الدعوه بود و الله بجا پاشان اگر نفرین میکردند
مستجاب میشد فکر کن ببین آیا نمی توانست دعا کند که این بلا
برگردد پس بدانید که از روی رضا و رغبت بود از روی محبت و شوق
بود چون کسی دیگر این جور معامله نمی توانست بکند و خدا هم تکلیف
نکرده ولا یکلف الله نفسا الا وسعها و لا یکلف الله
نفسا الا ما آتاها یک اسمعیل را خوب دید ابراهیم که ذبح کند
او را در راه خدا ابراهیم با آن درجه نبوت که داشت با هزار تزلزل
کارد دستش یکجا می افتاد دستش یکجا میلرزید چشمش یک طرف
دیگر اسمعیل را بر دقت پائی کنه فرمودند تو نتوانی این کار بکنی بگذار
که صاحبش بیاید وفدیناه بذبح عظیم ای ابراهیم تو درد
این میدان نیستی که فرزند خود را در راه ما قربان کنی ما هر فکر کنیم
ببینید این ذبح عظیم کدام است آیا این است که گوسفند پیش خدا عظیم
نیست آن قدرها که خدا اسم عظیم بر او بگذارد و لکن فدیناه بذبح عظیم
یعنی ای ابراهیم تو طاقت نداری اسمعیل را نمی توانی قربان کنی ابراهیم

هر چه صبر کند همه صبرها کند اگر صبری کرد و راضی هم بود باز از
دل نمی تواند طاقت بیاورد دل اضطراب خودش را دارد چنانکه
عرض کردم ایشان مضطر که میشود باید رضا پار رضا نه خودش را معهود شده
راضی هم هست اما این جور چیزها که لابد راضی است کسیکه از روی
رضا معامله کند آن حالتی دیگر است آن حالت حالت سید الشهدا
خواهد بود هم چنین از راه لابدی اسمعیل را میشود ابراهیم قربان
در رضا هم باشد لکن اکثر در رضا نبود پس این معامله مخصوص حضرت
سید الشهدا است پس میفرماید خدا خریده از حسین جانش را مالش
را عیالش را اما علامتش این است که بعد از نزول این معامله اتفاق
خواهد افتاد چرا که میفرماید یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون
بعد از این مقاتله میکنند در راه خدا و میکشند جانب حق را و کشته میشوند
و شما فکر کنید ببینید هیچ پیغمبری چنین کاری کرد آنها که پیش
از قرآن بودند و در قرآن است که بعد از این میکشند و بعد از قرآن
هم هیچ جنگ برای هیچیک از آنان و جنگها اتفاق نیفتاده است
پس انشاء الله وقتی فکر میکنی می بینی جمیع این آیه در شان حضرت سید الشهدا
است صلوات الله و سلامه علیه و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین مجلس دوم

المجلس الثانی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة
والسلام علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطا
هرین ولعنة الله علی اعدائهم ومخالفیهم ومبغضیهم
و غاصبی حقوقهم وناصبی شیعتهم ومنکری فضا
ئلهم من الجن والانس من الاولین والآخرین الی یوم
الدین خداوند عالم در کتاب مبارک خود میفرماید ان الله اشتری
من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون
فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا
فی التوریة والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده من
الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک هو
الفوز العظیم ترجمه فارسی این آیه شریفه این که خداوند عالم میفرماید
که خدا خریده است از مومنان جانهای ایشان را مالهای ایشان را
که ملک ایشان باشند و تمام را فروخته اند و خداوند خریده است
آنچه داشته اند خدا از دست ایشان گرفته و خریده حتی این بیع
را خداوند عالم بهشت خود را قرار داده و این جانب حق که این معامله

را کردند یعنی همه مؤمنان باید کرده باشند و کرده‌اند و یعنی این آیه حقیقی
حضرت سیدالشهدا است صلوات الله و سلامه علیه و آله داده است که این
معامله را بعمل آورده و هیچکس نتوانسته این معامله را بعمل آورد که از
سر جان بگذرد و از سر جان آن همه جوانان بگذرد از سر جان
این همه بگذرد و راضی باشد در قوه احدی هم نبود خدا میفرماید که
انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان
یحملنها از آسمان از زمین از کوه‌ها از جمیع خلق خواستند این معامله
را که بیایند بگذرند جان جان و مال خود را بدهند و راضی باشند
فابین ان یحملنها واشفقن منها هیچکس طاقت ندارد و تنها
انسان این معامله را انسان قبول کرد حضرت سیدالشهدا قبول
کرد کسی دیگر در قوه‌اش نبود خلاصه این آیه اینست و در عالم ارشاد
آنجناب نازل فرموده تا باقی مؤمنان بدانند که کیست که این
معامله را کرده تا از پرتو نور او و از پرتو طلوع او یک کاری بکنند شبیه
بکارهای او و الا در قوه هیچکس نبود این کار پس مزد آن جانبی که خداوند
خریده از آنها جانها و مالهای ایشان جنت مخصوص هستند و آنها
کسانی هستند که پیش از این عالم این معامله را کرده‌اند لکن ظهور این

معامله

معامله بعد از نزول این قرآن خواهد بود کسانی که عربی خوانده‌اند میفهمند که خدا
در این آیه حقیقت معامله بنحو گذشته بیان میکند میفرماید ان الله اشتری
خدا خریده است لکن علامتی که فرمایش میفرماید ان لهم الجنة یقاتلون
فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون یعنی بعد از نزول این آیه مقاتله میکنند و میکشند
و کشته میشوند و معلوم است بعد از نزول قرآن این امر اتفاق میافتد
دیگر در سالهای پیش عرض کرده‌ام که چنین جائی که کسی بر جنیند از اهل
حق هم باشد و جنگ بکند و بعد هم بکشند او را هنوز اتفاق نیفتاده
دیگر حکایت حضرت سیدالشهدا صلوات الله و سلامه علیه پس عرض میکنم که آن
حضرت بودند که از روی میل و خواهش این معامله را بعمل آورده‌اند چرا
که قرار داد اصل این بود که هر کس چیزی بفروشد راضی باشد
کراهت نداشته باشد یعنی این قرار در معاملهای ظاهری هم
آمده پس باید از روی میل چیزی بفروشند از روی میل و رضا چیزی را
بخرند پس عرض میکنم که کسی در عرصه امکان طاقت این را نداشت مگر
پیغمبر و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن ع دیگر کسی طاقت نداشت در اینکه
آنها نکردند نیز یک جنس اینها را گفت یک وقتی انشاءالله عرض میکنم
خواهم کرد لکن هیچ در قوه او نبود که چنین معامله کنند که از سر جان

و مال بکند زد و مع ذلک راضی هم باشد بلکه اگر کسی فکر کند خواهد یافت
که از رضا پیشران بزرگوار شوق داشت خوف داشت که این معامله
را بکنید پس عرض میکنیم که کسی که میل داشته باشد بمطلبی و محبت بآن
چیز داشته باشد حالتش را فکر کنید چه حالتی است و نمونه‌ی آن پیش
هر کسی هست هر کس میل بهر چه داشته باشد طبع محبت یک طبعی است
که همین طور شوق دارد و ذوق دارد که همین طور خدمت مقصود خودش
را بکند اگرچه بداند چیزی باو نمیدهند هر چیزی را خداوند عالم بطبعی
آفریده آتش همین طور طبیعتش گرم است دیگر نباید دست و پائی
کند گرمی تحصیل کند این را خدا گرم خلق کرده است همین طور طبیعتش
سرد است سرد آفریده شده دقت کنید انشاءالله میخواهم عرض کنم
طبع محبت طبیعی است که وقتی کسی بچیزی میل کرد و محبت در جانش
شد این دیگر هیچ بخاطرش خطور نمی‌کند که اگر خدمتی برای محبوبش
کند خیال کند که من این کار را بکنم که مردم ببینند میخواهند ببینند میخواهم
نه هیچ کسی که محبت بکسی داشته باشد خدمت محبوب خود را که میکند
هیچ در بند این نیست که محبوب او هم بفهمد همین طور میخواهد
خدمت محبوب خود را بکند هر کس بهر چه میل دارد خود را فکر کند ببین

بهره میل

بهر چه میل دارد خود را فکر کن ببین بهر چه میل داری چه‌طور همت تو این است
که آن چیز را بدست بیاوری دیگر برای مردم ببینند نه ببینند نه ببینند نبینند
مردم مذمت میکنند این کار کنند تعریف میکنند نکنند فرق نمی‌کند کسی
از حکایت گفته و حرف خوبی است بجای خودش گفته که هیچ چیزی مثل مرا
پرستیده نشد فکر کنید ببینید هر کس که مردم هر چیزی واقع شد
بجهت غرضی مرضی است ببینید این مردم اطاعت میکنند سلطان را یا از او
میترسند یا طمع دارند هر کس تملق هر کس را میگوید یا بجهت طمعی است یا خوشی
دارد یا بجهت غرضی مرضی است لکن فکر کنید انشاءالله ببینید خداوند
عالم همین طور خواسته از مردم عبادت او بکنند بجهت خود او نه بجهت
خلدان ترس باشد نه بجهت طمع داشته باشند فکر کن ببین پا
دشاه را تو اطاعت میکنی آیا نه بجهت این است که او مستحق سلطنت است
بلکه بجهت ترسی از او داری اطاعت او را میکنی اگر اطاعت او را نکنی خانه‌ات
را خراب میکند مالت را از دستت میگیرد لکن فکر کنید
انشاءالله تعالی خداوند عالم این جور عبادت را وقتی درست قبول
میکنی می‌بینی از این مردم نخواسته چرا باز فکر کنید این سلاطین
محتاجند بمملکت‌شان بجهتی که دلشان میخواهد رئیس باشند بر کس

باشند مار که چنین است هر کس سرپیچی از حکم انها کند معلوم است که ضرر
به دستگاه سلطان وارد اگر کسی ضرر به دستگاه انها رساند او هم معلوم است
پس ضرر رسانده به سلطان هم که بیت خانوادت را خراب میکند حالت را میگیرد
لکن خداوند عالم چنین نیست بی نیاز است از عبادت جمیع خلق دایمی
است از خدمت جمیع خلق حالا میخواهید معصیت او را بکنید بکنید نمیتوانید
ضرر برسانید بخدا اطاعت خدا را میخواهید بکنید منفعتی باو نمیتوانید رساند
چون این جور است خدا عبادتی که خواسته خواسته برای خودش شد
نه این است که طمعی از انها داشته باشد یا ترسی از انها داشته باشد
دقت کنید انشاءالله که این مسئله که در دست است در سلوک و در عمل خیلی
بکار میاید پس فرق بسیار است میان آنکسی که خدمت کند سلطان را مثلا که
او سلطان است بجهتی که من رعیتم یک جور دیگر این است که میگوید من خدمت
سلطان را میکنم بجهتی که سلطان مرا حکم کند ضابط کند که خدا گفته یا الله
برای این است که مال را از دستم نگیرد ضرری بمن نرساند پس بجهت ترس
خدمت میکند یا بجهت طمع خدمت میکند دقت کنید انشاءالله برای تو اول
ترس تو است که میخواهی بعذاب گرفتار شوی پس اگر از ترس اطاعت
کنی سلطان را تو سلطان را بجهت سلطنت اطاعت نکرده بجهتی که مستحق

بوده نکرده لکن تو مردی بودن خود پرست مطلوب و مقصود تو حفظ وجود
تو بود و آنچه مطلوب تو و مقصود تو و معشوق خود تو بود چون دیدی اگر اطاعت
سلطان را نکنی میکشد خودت را دوست میداری نه سلطان را دیدی
اگر اطاعت کنی تورا وظیفه میدهد انعام میدهد منصب میدهد
خلعت میدهد خودت را دوست میداشتی نه سلطان را لکن
چون سلطان وسیله بود پس برای اینکه تو در غضب او محفوظ
باشی او را دوست داشتی برای اینکه نعمتها بتو برسد برای اینکه بلا را
را از تو دور کند او را دوست داشتی پس سلطان وسیله بود برای این فوا
ید دقت کنید انشاءالله پس هر کس اقرار کند که خدا خدا است
و عبادت میکند باین نیت و باین قصد که من خدمت میکنم خدا را لکن
چه اینکه این خدمت میکنم که بلا بر من نازل نکند نعمت بمن بدهد
پس از این خدمت و عبادت مقصود شما این بود که خودتان
محفوظ باشید و محفوظ بودن بعمل نمی آید مگر برای تملق خدا را بگوئید
پس آن مقصود تو و محبوب تو نفس خود تو و هوای خود تو است
دیگر هواش هم هست خوب است هر کسی هوائی دارد یکی هواش
خود نفس است یکی هواش این است که سلطنت یک کسی هواش آب

که یکبار دیده هم پس اینها فکر کنید ببینید میفرماید لا یکلف الله
نفساً الا وسعها خدا اگر نیافریده بود در مردم یک شئی که اینها
و گفتها نه دقی اینها توانند حرکت کنند تکلیف میکرد دقت کنید اینها
پس خدا حجت میکند با این خلق که شما اگر کسی را دوست میداشتید
در دنیا مشغول خدمت او میشدید و در بند این نبودید که مردم میدانند
یا نمیدانند بشنوند یا نشنوند هیچ در بند اینها نبودند که خود محبوب
هم میداند مشغول رفته و در خانه او کردید و طواف کرده بر گرد خانه
او یا در خانه او را بوسیده هیچ بند این نبودند که خود محبوب هم
میفهمد این کارها را یا که عمداً پنهان میکردید این کارها را دوستی
طبیعتش این طور خلق شده است مانند یک کسی را می‌بینی که مقصودش
جمع کردن مال است این هیچ فکر نمی‌کند که مردم نفهمند که مال جمع
میکند میخواهد بفهمند میخواهند نفهمند پس هر طور که مال جمع شود جمع
میکند دیگر این مال را جمع کنم که خرج کنم هیچ در این فکر هم
نیست دیگر اگر مقصودش هم جمع کردن مال برای خرج کردن است
محبوب و مقصودش همان است مسئله را در حساب بر دیگر کی باری
پس هوا و ... را خدا خلق کرده که آن هوا میل پرستیده میشود دعا

و گفتها بدون

و گفتها بدون شائبه کراهتی بدون تکلف الا اگر بخواهد که بخواهیش
بدست خود تان بدهید ببینید در معصیتها معصیت میکنی خدمت
رشوه میدهی و معصیت میکنی دوستی تملق میدهی و معصیتها میکنی در
معصیتها فکر کن و خود با دقتی که فکر کردی قدری بخود بیا
قدری از خدای خود بترسیم تعجب از خدا یا کیم ببینم ببینید در معصیتها
هیچ کلفتی نیست اگر الهی نیست شوق و شغف داری معصیت را ما گفتها
خدمتها برای شیطان میکنیم بلکه بسهولت معصیتی که میخواهی بکنی اگر مانعی داشته
باشی پولها خرج میکنی که آن معصیت را بکنی بلکه اگر واسطه هم در داشته
باشی پولها به آن واسطه میدهی تعارفها میکنی تملقها میکنی که اینجا
تو را بسر آن معصیتها برسانند پس عبرت بگیرید ببینید اگر
خدا حجت کند روز قیامت بر تو با اینجا چه جواب داری یا نه اینجا
اگر جواب داری آنجا داری اگر خدا حجت کند بر تو که شیطان مخلوق
از مخلوقات من بود با وجودی که تو میدانستی که با تو دشمن است یک
ولوله در سینه تو کرده و تو از روی میل و رضا از روی شوق و شغف تملق
کردی رشوه دوستی خدمت شیطان را همه آوردی فکر کن ببین هیچ
منت هم بر سرش شیطان میگذاری که من اطاعت او کردم و رفته

تو شنیده‌ام و چه طور شده که دو رکعت نماز که کردی منت که ازدی برکت عبادت

این خدا را کرده‌ام که دو رکعت نماز کرده‌ام حالا دیگر به بلند که عجب بر میخورد

اینها دیدابیند انشاء الله با بصیرت باشید در کارهای خودتان و در عبادت

تان این طور راه روید من اصرار میکنم که سعی کنید که اگر عمل درستی ندارید

اعتقاد درستی تحصیل کن اعتقاد دیگر خرجی نمیخواهد یعنی این خرجهای زیادی

اینها باشد برای کسی که میکند اینها را من اصرار زیاد ندارم اهل معصیت را

لامحاله خدا می ازو یکوقتی توبه میکند آن کفاراتی که خدا قرار داده که یک بار

آورد که یکیش همین تعزیه حضرت سید الشهدا است صلواة الله و سلامه علیه

لکن اعتقاد و ضایع را کفاره قرار نداده اند بر آتش انسان که مرد

ان الله لا یغفر ان یشرک به پس خداوند عالم عبادت خواسته

از بندگان خود نه از روی کراهت و تکلف خدا خدای ما بوده و از ما

خواسته خدا که خالق ماست ما باید اقرار کنیم که مالک ماست که ما

که مالک ماست مالک مال ماست مالک مکون ماست مالک

هر اهای ماست ما هم باید اقرار کنیم اقرارش که کاری ندارد اقرار

کنیم که هیچ نداریم از خودمان اینجور معنا خدا خواسته از مردم در دم

که بگوییم مردی است که خودمان باشیم برون تردید خودمان را بگوییم هیچ

کینه و عبرت

کینه و عبرت بگیرید در سر این نفس ببینید چه طور نفس خبیث است که فقط

با این همه اصرار با این همه دلیل با این همه برهان باز او عرف میزند و دین خالص

خواسته از او مع ذلک می بینی که نمیشود عمل را سبب آورد که نه منتی بر خدا

بگذارد و نه منتی بر خلق بلکه محض رضای خدا خالصاً مخلصاً دو رکعت نماز کند

می بینی در قوه آتش نیست با وجودیکه این همه آیات و اخبار قرار داده اند

این همه مواعظ این نصایح میشوند و این شیطان پلید بی دین بی مذهب ببینید

چه جور وسوسه میکند جاری شده در رگ و پی اولاد آدم بطوریکه اصلا

نه دلیل دارد و نه برهان شیطان ندارد دلیل و برهانی دو به کبر داد و دل

و داد دل این چیز کمال است که درست میکند چوبی را لباس می پوشند

در سر زراعت ها در باغ و بوستانها که حیوانات بیایند

خسر ای کننده داد و دل درست میکند که اینها بیایند همچنین شیطان

هم داد دلی از برای انسان درست میکند که انسان را بترساند

ب اینکه انسان هم بداند اینهم داد دل است مع ذلک اطاعتش

میکند [illegible] الشیطان فی الشیطان [illegible] شیطان کجول و تو

اطاعت شیطان میکنی خدا است یکدفعه بیاید محبت میکنه که تو هم

طور شده مخلوقی از مخلوقات را که میدانستی دشمنی از من است تو آتش

ازمن است من خلق کرده ام او را تو خدمت او را که میکردی خالص بی

غرض و مرض هیچ منتی نه بدوشش او گذاردی نه بدوش مردم نه ریائی

نه سمعهٔ بلکه خالصاً مخلصاً این معصیت را کردی و عبادت برای او

که میکرد در جمیع این حالت میکردی با جنبه از ریا با جنبه از سمعه

با هزار غرض و مرض پس فکر کنید شما به اگر انسان فکر کند بخود خواهد

آمد اقلاً در جمیع عمر یکدفعه رو گشته نه بنده پناه بر خدا اگر خدا

عقابش شد که حجت بگیرد و اتمام حجت کند کیست که تواند از عهده

حساب برآید ببین در جمیع عمر خودت بهوا و هوس خود راه میروی دیگر هر کسی

هوا و هوسی دارد یکی هوسی هر روزش این است که زنا کند ببین چه قدر زحمت میکشد

که خالصاً مخلصاً یک زنائی بکند دزد میرود دزدی بکند خالصاً مخلصاً محض برای

نفس میرود دزدی بکند خالصاً مخلصاً محض برای نفس میرود دزدی میکند تاجر

میرود تجارتش را میکند محض برای نفس زن میگیری محض برای نفس است

یا اینکه بچهات را دوست میداری محض برای نفس پس ببینید که شیطان

آن هوای بزرگ است پس شیطان یک هوائی است که همان طوری که ما

حکیم گفته و عرض کردیم طوری پرستیده میشود که ابلیس آن طور پرستیده

نمیشود و این هوای شیطان بزرگ و ظل آن شیطان بزرگ است میلی او دارد

دارد در طاعت

و روند در طاعت شیطان میباشی و توقع این را هم نداری که کسی تعریف

ترا بکند انصاف اگر باشد آدم خجالت میکشد که سؤال کند بدی

کند نه ببیند که هیچ عملی نکرده و نه ببیند که این نفس چه قدر خبیث است

و دست نکرده است که در جنبی که میرود دعا کنی که نانت بدهد برایت

میگوئی خدایا بده و خجالت جای دیگر است کاش آن وقتی که میرفتی

درست از او سؤال میکردی وقتی که نماز میکنی باز هر کسی بهوای خود است

اگر هوا هوای تجارت است در بین نماز تجارت میکنی اگر هوا هوای دزدی است

در بین نماز دزدی میکنی اگر هم هوای دروغ گفتن است در بین نماز فکر

دروغ گفتنی نه ببینید خدا که ما را از برای بندگی خود آفریده برای

همین آفریده بود که خالصاً مخلصاً او را عبادت کنند و معلوم است

وقتی بندهٔ ضعیف او را خالصاً مخلصاً عبادت کرد البته او هم

ترحم میکند دیگر اگر فکر بکنید انصاف را اگر پیشه کنید هیچ کار از برای

خود نخواهید داشت در جمیع عمرتان ببطالت گذشته اگر بنشینیم

محاسبه نفس بکنیم چنانکه مأموریم که هر روز حساب خود را بکنیم حاسبوا

قبل ان تحاسبوا بفکر بیفتیم روز قیامت که می آرند

حساب مردم را بکشند همین طور حساب میکنند که در جمیع عمرت دلیلی

آوردیم برهان آوردیم انبیا و اولیا فرستادیم انها نصیحتها کردند موعظها
کردند عالمیت کردند مع ذلک یک عمل درست برای ما نکردی نهین بگردان
تنها اکتفا نکردی شیطان را افریده بودم باز بهین کم معجزات با این
دلیلها و برهانهای انبیایی امدند و نصیحت کردند که اطاعت شیطان نکن
خودت هم میدانستی هیچ مصرف ندارد مع ذلک ما نصاح منصفاً اطاعت
شیطان کردی منت هم برسرش نگذاشتی یک عمر اطاعت شیطان
کرده یک عمر عصیان مرا کردی حالا دیگر اگر بخواهم تو را نان بدهم
نیدهم نان چه میکنی زهر مار بخور لکن با وجود اینها ببینید خدا چه قدر ارحم
الراحمین است که حیات میدهد روزی میدهد این است که لو یواخذ
الله الناس بظلمهم ما ترك علی ظهرها من دابة لکن ببینید
فضلش چه قدر است خلقت آن فایده را اگر بدانید چه چیز است از وقت
میفهمید که امروز که خدا اراده کرده است اگر از بعضی بعمل بیاید شاید از بعضی
بعمل بیاید پس اگر در روی زمین نباشد بندگانی که لله فی الله عمل کنند
کان ملک زمین و آسمان را باقی نگذارد می بینی در حینی که میروی پیش و ایمش
را عبادت میکند ازی عبادت شیطان میکنی در همان حین که داری
التماس میکنی می بینی خیالات برمید از تدبیر نه جای دیگر و باز گله داری از خدا

که چه را وسعت ملکش نیدهد وقت کنید نشانه خلاصه پس عرض میکنم
ملتفت باشید نشانه بدانید که این خدا خداوندی است حکیم این
خلق را اگر برای همین افریده باشد که هر لفظی بخواهند بزنید و اطاعت
شیطان را بکنند با حکمت نمی سازد و فکر کنید و با بصیرت
باشید با هوش بدون تقلید خودتان انصاف دهید ببینید آیا
خدا شیطانی آفریده و این خلق را آفریده محض اینکه اطاعت شیطان
کنند محض اطاعت شیطان ملعون و هیچ ربائی هم هیچ ثمره و هیچ
تکلفی هم در اطاعت شیطان نداشته باشند مگر همین
بر سر شیطان کنند آیا خدا برای همین خلق کرده باد خلق را و حال
آنکه خدا شیطان را باطل آفریده و وسوسهای شیطان را باطل
نامیده و میخوانید در قرآن که ما خلقت هذا باطلاً پس ببینید
اگر حرفهاتان بی معنی است سعی کنید که کمتر حرف بزنید پیش روی خدا
کمتر دروغ بگوئید وقتی میگوئید ما خلقت هذا باطلا اگر باطل گفت
تو چه را اطاعت شیطان میکنی پس عرض میکنم که خداوند عالم دین
خالص خودت از جمیع مردم لکن همه این مردم تو را نستند دین خالص آنرا نشستند
باشند تدبیری خودت بکنید ورنه اهل ... و حال ادعا تو هم را ما

در یک مجلس نمی توان شرح کرد و نه هم تا میتوانید ضبط کنید
همه را حالا عجالتاً سخن دران جا عتی است که پا تدبیر بکار بردن این
معامله را کرده اند و مانید ان مثلی که دیروز عرض کردم اگرچه ظاهرش
عامیانه بود مثلی بود مطابق واقع عرض کردم بعضی از تجار هستند که از روی
میل محبت تجارت میکنند که اگر وقتی چیزی مرد خفتند نهایت اما شان
لعبی آمده نه این است که کراهتی داشته اند در خرید فروش حاش و کلا
بلکه ان موقعان مردم و میل ان همه این است که هی بفروشند چیزی را باز
بخرند چیزی را که باز بفروشند هیچ کراهتی نداشته باشند لکن
می بینی بعضی دیگر هم میفروشند و میخرند اما تاجر اسمشان نیست ملتفت
باشید که چرا بعضی مردم را تاجر میکویند با قی دیگر را تاجر نمیکویند
و حال آنکه شب روز مشغول کار هستند پس به بینید که تاجر جهت
خاصی هستند آنها هستند که میل دارند بفروش مطاعی پس از رضا
گذشته از روی شوق تجارت میکنند و هی ربح میکنند در تجارت خود پس
آنها میانه خداوری و خلق همه جا اصطلاح شده که از آنها تاجر بگویند
اما باقی جوقها و فروشندها تاجر نیند لابد میشوند بخرند و بفروشند پس
سا چیزی را که با زرعی بدست آورده است لابد میشود میفروشد
پس خانه

پس خانه را که زحمتهای بسیار ساخته هر خشتی را از جاها آورده تمام کرده
عمله آورده پول داده زحمتها کشیده که خانه درست کند برای خودش
که سایه داشته باشد هوای گرمی داشته باشد با آنکه مقابل
جان خود خانه اش را از دست میدارد و با آنکه کرسنگی و تشنگی
بسیار برای دارد و میاید بطوریکه لابد میشود بفروشند خانه را بجهتی که تاجر
نیست اگرچه معامله اش صحیح است لکن لابد بود در خانه اش را از دست
پس معامله اش صحیح است بجهتی که مجرد متردد شده میان مردان
عیال و اولاد و آنکه خانه را بفروشد پس این را از دست میدهم
که اینها زنده نمانند چون این رضا بر پیش قرار میاید معامله اش هم
صحیح است پس بعضی مردم اینجور معامله میکنند پس مردم از راه لابدی
دنیا چاری خانها میفروشند علاقها میفروشند اسبها میفروشند
و نه این است که حقیقت با رضا باشد چرا اینها محبوب و مطلوب
اوست و با زحمت بسیار اینها را بچنگ آورده بود لکن کمابیش کار
انسان که میکنند همه را میفروشند و معامله شان هم صحیح است لکن
این حاجت اسمشان تجار نیست تجارت بکار نبرده اند اگرچه مونه
کارهاشان شخص تاجر است پس انشاء الله فکر کنید و در این مشق دقت بکنید.

ونه خیال کنید که محض تمثیل است رحمت هست که من چون میخواهم بزبان عوامانه
عرض کنم عرض میکنم پس اگر از روی بصیرت دقتی داشته باشید توی قرآن
که نگاه کنید می بینید میفرماید خاد یحث تجاده تهم کارهاشان را تجارت
اسم گذارده خدا اسم چنین ایمان به پیغمبر را هم اسم گذارده ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله ای پیغمبر که با تو مبایعه میکنند با خدا
مبایعه کرده اند باید مبایعه کنند دست توی اسم بکنید برای اینکه تمام اختیار
همه چیز را ندارند ماکان لهم الخیرة من امرهم اگر هم ان روزها هرزه
جرئت میکردند که این جور چیزها را درست بروز بدهند اما ریزکاران و علاقه
مسکر که میکنند معنیش را نمیخورند و ها در توی این شریعت خاتم گذارد
ده اب اسراری که هزار سال دیگر حقایقش جرات نکنند که بگویند باری پس
این عهدیست که خدا میگیرد و از مردم که باید اینها مطیع باشند و اینها
مطیع به بی‌دقتی که میفرماید ماکان لهم الخیرة من امرهم با هیچ
میل خواهشی از خود نداشته باشند و از هیچ اختیار ندارند دولت
خود را و ها هیچ سکونت را مالک نیستی و ها حاجت را مالک نیستی مالک
عیالت نیستی مالک اولادت نیستی هست که در بعضی از اخبار رسیده
فرمایش فرموده اند ماکان لهم الخیرة من امرهم فضولی در ملک خدا نبود
کرد این بیست

کرد این نیست بسبب نفع همت پیش پا افتاده است لکن تصرف در جان
خودت نمی توانی بکنی تصرف در ملک خودت نمی توانی بکنی ماکان
لهم الخیرة من امرهم مردم این هیچ اختیار هیچ چیز ندارند هر چه خدا
گفته باید اطاعت کنند پس ببینید که اگر و ها مردم حرکت دهند
دست خود را هیچ این نمی شود نمی توانند در حضور اگر کسی کتابی پیش
رو شش بود بسبب اتفاق بچه اتفاق افتاد که بچه آتش خورد ازی
کتاب او را نهی فرموده اند که چرا چنین کردی این چه حرکت
بود از تو سر زد این حرکت تو شبیه بحرکت فساق و قمار باز هستی
اینکه تنبک میزنند پس عرض میکنم و ها این خلق هیچ حرکت باختیار
خود نمی توانند بکنند باختیار خود عرض میکنم معصوم باشید نمیگویم
که اصلا خلاف مکن غیر خلاف هم مکن لکن سعی کن اعتقادت
را درست کن در اعتقادات بدان اختیار نداری که هر اعتقادی
بخواهی داشته باشی لکن در عمل اگر تقصیری سر زد شاید وقتی
توبه کنی کفاره بدهی پس عرض میکنم که توی این شریعت گذارده شده
و ها هیچ حقایق که هنوز نمی توان گفت باز از ترس منافقین باز از ترس
کفار از ترس ضعفا نمی شود بیان کرد عبارتها جاها خیلی از آنکه بود

بیان کرد این است که خداست مالک الملک لفظا اگر نسبت بدهیم
زنس نسان قدری کم است خداست صاحب ملک ها و دیگر
جاهای جسد فقط کجاست انسان فرسد بگوید کجاست کرباز در جاهای
دیگر و دیگر اینجاهای بازی پس عرض میکنم که خداوند جمیع چیزها
را در همین شریعت ظاهر قرار داده است و نشانه‌ها
یک باشد مثل سایر مردم خیلی از حکماء صوفیه که خود را صاحب کشف
میدانند و صاحب عقل میدانند خیال میکنند که این شریعت مال
عوام الناس است و طریقت و خیلی از این شریعت ندارد و این
چیزها را گفته اند و نوشته اند بیدین شده اند نشانه‌ها بدانید
که همین حرفهای ظاهری را که آورده اند در میان مردم انداخته اند
پس بدانید که جمیع حقایق را آورده اند و در توسط همین دین ظاهر
همین دین گذارده اند و مکرر ها باز جستارها کرده ام که مجموع این
دین که بتو رسیده از دو قسم خارج نیست پس مجموع دین که بتو رسیده
دو قسم است یک قسمش این است که بعامی و بعالم رسیده است
و یک قسمش آن است که پیش حکماء و علماء است که هم مردم خبر دارند
پس بدانید که تکالیفی که بطور عموم بمردم رسیده که حقیقتی کسی ندارد
آن تکلیف

تکلیف بزرگ خداست و اسرار عظیم عظیم را در همین توی
همانها قرار داده اند تا اینکه معذور باشند عامی و ملا که مردم
نگویند ما عرب نبودیم نفهمیدیم عربی حرف نمیزنیم پس اگر ایات
پس امورات عامه امورات است که از ادم تا خاتم با نها حجت میکنند
در عالم و جاهایی که همه آنها باید با نها راه بروند و در این مردم هیچ
اختیاری بر ایشان نیست و این چیزهارات ظاهری را که می بینی
که یکپاره چیزها را واگذاشته اند این قدر که می تواند انکارها
را بکند هیچها که می بینی توانیم تعرف کنیم برای اینکه باید از نها
داشته باشیم و این را عرض میکنم که اگر بخواهی مشق کنی سرمشق باید
برای تو در همه جا که میخواهی کاری بکنی در هر خیالی در هر کسی
در هر کاری باید این کاری را پیشنهاد خود کنی که من مالک هیچ
نیستم و خدای من مالک همه چیز است ما هو را الله اذن لکم ام
علی الله تفترون بخوانید این آیه را برای خود این آیه ظاهری هم
هست پس هر جا را که اذن داده برو و هر جا را که اذن نداده مرو
همچنین هر جا که گفته برو و هر جا گفته مرو در اعمال میاید
این آیه در اعتقادات میاید لکن در اعمال عرض کردم خدا حسن کرده

شده که منت میکشید که آن کار را بکنند پس این معامله را جناب پیغمبر آورد
زمانهای گذشته را بجای او قربانی کرده که زمان او را وسط از قربانی
داده پس گذشتها دیده اند را بجای او حفظ کرده و میکشتند دیگر بجای او خود را
آدم و نوح و انبیا و اولیا آسمان و زمین خلقت نشده بود پس چون این معامله
را او کرد و حقیقت را فرمود وقتی انشاءالله تا ملتفت باشی که خدا احتیاج باین
نیست که کسی سر خودش را بدهد یا کسی گوسفند را ببرد و خدا احتیاج
باینها نیست و اینها بخدا نمیرسد لن ینال الله لحومها و لا دماؤها
لکن هر کس هر چیز از حیات که یک ربطی به او داشته باشد یا که بخواهد
راه نجات اوست طوری راه نجات را خدا قرار داده که انسان باید
چه اگر خدا ارحم الراحمین است پس هر قدر که در عوض خاصیتها که در
این حضرت قرار داده این است که او را محبوب جمیع مؤمنین توی
دنیا کرده بیش از کسان دیگر و این چیزی است که همه بتجربه رسیده
همین اسم چیزی محمد صلی الله علیه و آله انسان میل میکند و تعظیم میشمارد
اما قلب انسان از جا کنده نمی شود اسم حضرت امیر را میبری قلب انسان
از جا کنده نمیشود اسم امام حسن همین طور لکن ببین همینکه اسم حسین را میبری
یک جور محبت خاصی از او در دلها پیدا میشود و اله اینها یک لطف همین حالت را

دیده بودند

دیده بودند چنانچه حضرت آدم وقتی باو خطاب شد ای آدم اگر میخواهی توبه
تو را قبول کنم نگاه کن بر ساق عرش و در آنجا نوشته بودند باسمائی که ...
را خطاب شد نگاه کن بآنجا و مرا بخوان باین اسمها عزت کن مرا باین
اسمها به این بزرگواران تا توبه تو را قبول کنم آدم دعا کرد با خدا را قسم
داد از سر معصیت او در گذرد و گذشت و این قصه در سر این نبی آمده
خلاصه وقتی اسم پیغمبر را بر دیده خوشحال میشود و بشاش میشود خندان میشود
و همچنین اسم حضرت امیر را که میبرد اسم فاطمه و امام حسن را میبرد خوشحال
میشود لکن اسم حضرت امام حسین را که میبرد دلش میشکست بی اختیار
اشکش جاری میشد یک وقتی فکر کرد با خود متحیر شد عرض کرد خدایا یک
تاثیری من در اسم این پنج تن میبینم که همینکه تو را قسم میدهم بحسین بی اختیار
خاصیت چشمم دلم منکسر میشود بی اختیار اشک من جاری میشود خطاب
رسید بحضرت آدم جبرئیل خبر داد از جانب خدا به آدم که ای آدم من
مبتلا کرده ام صاحب این اسم را ببلاها که هیچ خلقی را باین بلاها گرفتار
نکرده ام گرفتار خواهد شد بمصیبتی که جمیع مصیبتها پیش آن کوچک است مبتلا
خواهد شد بدست دشمنانی چند که هیچ یک رحم بر او نمیکنند بطوری تشنه
میشود و عطش بر او غالب میشود و غلبه میکند تشنگی بر او که عطش حایل میشود

میان او و آسمان مثل دود و این ارائش این است که ملائکه عطش غلبه کرد
خود از چشم او میرود دیگر چشم انسان کار نمیکند وجائی را نمی بیند و الله
خدا میفرماید که عطش نقدر غلبه میکند وحینی که فتیلی نما میشود میان
او و آسمان مانند دودی که دیگر آسمان را نمی بیند پس عرض میکنم که
ایشان بودند که جمیع این مصیبتها بر ایشان وارد میشد و از جان و دل
میخوردند و هیچ اکراهی نداشتند برای اینکه میخواستند نجات بدهند
دوستان را بلکه جمیع عالم امکان را نجات بدهند و این را بدانید که اگر
این معامله نمیشد این خلق قابل این نبودند که خدا مهلت بانها بدهد
که روی زمین راه بروند این خلق عدالتکیس ان طور که خلقت آنها کرده
بودند عمل میکردند و بان حجت خدا مهلتشان نمیداد و اگر این طور میشد
خدا الوهیت باتو خدای رحیمی بود پس خدا دید عالم آنحضرت را بسبب ذات
عالم امکان قرار داد و همه اظهار جمیع اسماء خود را و اظهار جمیع صفات
خود را در وجود مبارک آنحضرت ظهور آورد پس چون کیفیه او مهلت داد
جمیع خلق را پس هر کسی بقدر ربطی که بان حضرت دارد خدا او را نجات
میدهد مگر کسی را معنی معصیتهای او را میگوید لعن میکند دشمنان او را یک
کسی عزت میکند تعزیه داران او را گریه کنندگان او را یک کسی
میگریاند

میگریند لا محاله گریه میکند این را بدانید هیچ دو رعیت که دوستان
همین طور نشسته روی سر میزنند گریه میکنند با گریه شان نباید
دو رعیت را محزون بود مگر منافق باشد مگر حرامزاده باشد ولی
این حزن نبود مگر ناصب باشد مگر حرامزاده باشد که بشنود مصیبت او را
و محزون نبود ولی حرامزاده است ولی مستحق آتش است و مومن ملکی است
بشنود مصیبت آنحضرت را محزون نبود و هر کسی محزون شد نجات
بیابد میخواهم عرض کنم فرقی نمیکند در جمیع عمر خود اگر یکدفعه یک قصه
از مصیبتهای آنحضرت را بشنود و یکدفعه محزون شود بهمان حسن ولی او را
نجات میدهند او را از عذاب ابدی و مومنی و دوام محزون میشود پس
البته نجات خواهی یافت این است که هر کس بگرید یا بگریاند و هم از
اهل بهشت میشوند اگر کسی ده نفر را بگریاند میشود از اهل بهشت
تا اینکه خود را بگریاند از اهل بهشت است و اگر گریه کش نیاید تباکی
کند از اهل بهشت است و باز ملتفت این باشید که تباکی هم میشود
باز خدای این مردم بیان نشده که همین طور هر بهر میکنند اینها هیچ
معنی ندارد تباکی این است تباکی آن است که روز روز گریه کنی دلی
کسی که گریه است ببایید اگر نه همین طور صداها معنی ندارد اینها

باشی پس طینت مومن را خداوند از طینت علیین فرموده و از خمیره [illegible]
علامت آنکه از جنس اولیای حق الله هستی هر کس خودش را شناسد آنکه در نزد تو
از ذکر نام مبارک امام حسین محزون شده باشد که از طینت دوست ما
باشی تظلم میکردند و شکایت میکردند از خود بطوری تظلم میکردند که بر کسی
معلوم میشد میفرمودند من از این یأس تو بیشتر میترسم تا از آن معصیتی که
دارای می ترسی آن معصیتی که شکایت از آن داری برد توبه کنی خدا
ترا می آمرزد و دیگر مأیوس مباش عرض میکنم اگر کسی محزون شد و شک
داشته باشد اگر محزون شدی و شک نجات خود داری از این باید
ترسید چرا که نباید مومن از عزت بیرون رود پس بطور عزت ایمان
و [illegible] ایشانند راه نجات و علامت صدق تو همین است که هر وقت
بشنوی ایشان مسرور بوده اند تو هم خوشحال بشوی و هر وقت بشنوی
ایشان [illegible] بوده اند شنیدن این [illegible] اختیاری [illegible] بشوی اختیاری
هم مثبت [illegible] اختیاری هم مثبت که [illegible] خیال بجا
را کسی [illegible] که محزون بشوی نمی شود خیال کرد [illegible] محزون شده
[illegible] مسرور بشوی نمی شود اینها اختیاری [illegible] محبوب را که ایشان
در [illegible] اختیار و هم محزون میشود در وقتی او را [illegible] دیده باشد

اختیار

احتیاج خوشحال میشود حضرت فرمود علامت ایمان را این قسم داده
علامت محبت خود را ایشان این قسم داده زیرا که بنده از ما هستند
در حزن ما محزونند و در سرور ما مسرور هر کس چنین است شک نداشته
باشد در نجات خودش و در نجات چنین کسی اگر کسی شک داشته باشد
همان شک محذوف است وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین [illegible] روز
یکشنبه [illegible] محرم الحرام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا ونبينا
محمد وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم ومخا
لفيهم ومبغضيهم وغاصبي حقوقهم وناصبي شيعتهم ومنكر
فضائلهم من الجن والانس من الاولين والآخرين الى يوم الدين
خداوند عالم در کتاب مبارک خود میفرماید ان الله اشترى من المؤمنين
انفسهم واموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون
ويقتلون وعدا عليه حقا في التورية والانجيل والقرآن
ومن اوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم
به وذلك الفوز العظيم ترجمه فارسی این آیه شریفه این که خداوند عالم

جا عتی هستند که مقامشان در باطن با تربت از مقام حضرت امام حسین
صلوة علیه وبجبه اسرار چند که تمام آن را حالا نمی توانیم عرض کنم و ایشان باقی
بر وجود امام حسین اند و زبان گویای حسینیه بای امام حسین ع که عهد کرده
از امام حسین و امام حسین در راه ایشان جان و مال خود را داد و حالا دیگر مرات
جمیع اسرارش را عرض کنم خلاصه تو لطا هر ببین که حضرت سید الشهدا
در نزد ایشان عزیز تر بود از جان خودشان پس جان خودشان را
داده اند اما بعد از آن جناب ائمه سلام الله علیهم اجمعین هم که رتبه
حضرت سید الشهدا نمی توانستند برسند و آنقدر طاقت که برای او بود
برای آنها نیست و این معامله را نتوانستند بکنند و دیگر سایر ائمه
نتوانستند سایر انبیا و اولیا هم نمی توانند و نخواهند توانست چنین معامله
بکنند که جان به تمام مال به تمام راضی باشند خوشحال باشند در قره شان
خود و دیگر ما در قصه ها شنیده باشند معروف است در میان عوام
امتحان صبر ایوب ایوب نبا د صبر داشت و واقعا وقتی انسان فکر کند
صبر ایوب از حوصله انسان بیرون می رود ایوب مال بسیار داشت هم
همچنین اولاد بسیار داشت خدم و حشم بسیار داشت گله گله
بسیار داشت زراعت بسیار داشت او ضیاعش خیلی بود و خیر خدا
ام داده

هم بوده تا یکوقتی خدا از پیش قرار گرفت او را امتحان کند و دیگر
اسباب ظاهرش که در بعضی جاها لقدر تقدیر مردم ذکر شده بسیار است
شیطان آن وقتها آسمانها میرفت میرفت تا زیر عرش تا آنجا
بر روز میرسید اگر ملائکه ذکری میکردند می شنید. نه دیگر آمدند و
می آوردند تا دیگر بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله از شدت نور آنحضرت آسمانها
قوت گرفت و دیگر شیطان را راه ندادند به آسمانها هر وقت
برود میخواستند بش با تیرهای شهاب این ستاره ها که می بینی
میکشند و همان تیرها است باری پس در آن زمانها شیطان میرفت
تا زیر عرش یکوقتی دید طاعات و عبادات ایوب را ملائکه ذکر کردند
دید هر نعمتی که خدا به ایوب داده شکری هم برای آن نعمت
همراه آن نعمت ها و ثروت همه را قبول کرده اند زیاده حسد برد بنا کرد
عرض کرد خدایا این ایوب که این قدر شکر میکند برای تو بجهة این است
که با و مال بسیار داده اولاد داده زن داده فرزندان داده
اگر اینها را از او بگیری دیگر شکر نمی کند اگر کسی نعمت خور از او
آن وقت مردی است شاکر و راست میگوید خدا اگر تو هم بعیب لبه
و میدانست که ایوب بجهة این چیزها منت شکر داده والله اعلم حیث

رسالته معلوم است و دانا است خوب میداند که پیغمبری خود را کجا بگذارد
چون میدانست حالت ایوب را امتحان کرد او را و مسلط کرد شیطان
را براو و جمیع آنچه داشت از دست او بیرون برد اول گوسفندهایش
را گرفت . اولادش را گرفت زراعتهایش را سوخت مالهایش
تمام شد ماند ایوب با فقر و فاقه و صبر میکرد و صبرش معروف است
و مشهور است خبر میدادند باو که فلان گله ات را آب برد
شکر خدا میکرد پسرت مرد شکر خدا میکرد گوسفندهات تلف
شدند شکر خدا میکرد هر بلائی که باو رسید شکر کرد خدا را
اما آنکه شد آخر فقیر شد که از شدت فقر و فاقه و پریشانی زنش
میرفت و می آورد با ایوب صرف میکردند آنقدر تنگ شد براو
که یک وقتی آن زن موهای خودش را فروخت و غذائی تهیه کرد
آورد برای ایوب و باز صبر میکرد و شکر میکرد تا اینکه اعداء او دشمنان
او شماتت کردند باو گفتند معلوم میشود از راههائی که خدا بسر
ایوب آورده که باطنش غیر ظاهرش است ظاهرش وضع خوب است
نمی شود خدا شر براو گرفت اما باطنش خوب نیست چرا که اگر باطنش هم
مثل ظاهرش خوب بود خدا آنقدر بلا و فقر باو مسلط نمیکرد دشمنان که این

شماتت

شماتت کردند دیگر ایوب طاقت نیاورد روزی عرض کرد خداوندا
هر گاه میشد من با تو می نشستم یک مجلس در محضر میکردم با تو در جواب این طورهایت
که خدایا میخواهم با تو بنشینم در مجلس محاکمه که با تو مرافعه کنم دیگر بی طاقت گرد
و طاقت از خدا این را از بس تنگ آمده بود عرض کرد خدایا دوست
میدارم با تو بنشینم در مجلس محاکمه ابری ظاهر شد و از آن ابر صدائی بیرون
آمد که ایوب میخواهی مرافعه کنی پیش بیا مرا در مجلس محاکمه عرض کو پیش خودت
خودت شاهدی و خودت حاکمی دیگر کجا راه دارم غیر از پیش خودت پس
نشسته مجلس مرافعه در آن ابر صدائی آمد ایوب بر خودت و زانو
بطور ادب نشست و ابتدا کرد سئوال کردن و ایوب شنیده عرض کرد
خدایا تو میدانی که هیچ امری رو نداد مگر اینکه من مشکلترش را
قبول کردم و اختیار کردم و هر امری که پیش آمد اگر دو امر بود که یکیش
سست تر بود و یکیش شدید تر بود من همیشه شدید ترش را اختیار
کردم و هرگز غذا نخوردم مگر اینکه یتیمی سر خوان تو حاضر بود و [illegible]
بو عرض کرد خدایا شاهم تو یی حاکم و تو هم میدانی که همین طورست
که عرض میکنم و الا تو چرا امر اینقدر ذلیل کرده تو میدانی که من فرز
رسیده است تو هم ارحم الراحمین هستی رب انی مسنی الضر و انت

ادحم الراحمین تو هستم حاکم و هستم شاه پس حکم کن این مرافعه
بود که با تو داشتم الوقت ازان ابر صدا آمد و ده هزار زبان یکدفعه بنا کرد
سخن کفتن و هر زبانی با ایوب تکلم کردن که ای ایوب ایا که توفیق
داده تو را در آنچه تو منت بر من میگذاری من منت بر تو گذارم که تو را
من موفق کردم که عمل شدید را قبول کردی بر من حول و قوه تو دادم
که تو انستی شدید ترا اختیار کنی من تو را همت عالی دادم که همیشه در
سر خوان تو ایتام حاضر باشند من مال تو دادم که تو انستی انرا بمردم
بدهی و انفاق کنی حالا بگو که حق بجانب کیست ایوب مشت خاک
بر داشت ریخت بر دهن خود از حجابتی که داشت عرض کرد ای خدایا
غلط کردم که چنین خواهشی کردم منظور اینکه ایوب تنوانست صبر کند
در جمیع بلاها صبر کرد وقتی نباشد دشمن سرزنش کند دیگر طاقت
نیاورد رو کند اگر که من با تو مرافعه دارم چرا بر من تنگ میگیری
این بود که خدا هم چون دید طاقت ندارد برگرداند باو آنچه را که
گرفته بود که خدا هم چون دید طاقت ندارد برگرداند باو آنچه را که
گرفته بود از او نهانی که عاقلند و اشاره فهم و من نفهم از عقلی که
فهمند کسی که چیزی را بدهد بکسی و بعد پس بگیرد معلوم است طوری شده که
که پس داده اند

۲۸

که پس داده اند خلاصه جمیع اولادی که زیر آوار بودند زنده شان کرد
و همان قدر دیگر باز باو اولاد داد معهم مثلهم رحمة من عندنا
حقیقت اینها را باز آورد برای او بخشید همه را و هم مالش را برگردانید
جمیع گله اش را باو برگردانید ملخ طلا بارید که از برای او جمع کند
از او گرفته بودند او برگرداند بلیسش را دادند چون طاقت نیاورد
صبر نتوانست بکند خدا باو پس داد آنچه را که در راه خدا از دست
خودش داده بود حالا ببینید بزرگی خدا را خدا احتیاج
بعبادت هیچ بنده ندارد حتی پیغمبر آخر الزمان از کرده فرمایند
پیش میدهد آنچه داده حالا دیگر ببینید که حضرت سید الشهداء چه کرد
این همه بلا رو باو آورد هیچ پیش خدا نرفت امر شدیدی قبول کردم
یعنی خدا خطاب باو میکند که من منت دارم بر تو که همه را حول و قوه
بتو دادم که در راه من دادی نمی خواهی بهشت چهره میدهم [illegible]
آنچه داده بود حضرت سید الشهداء را باین طورها امتحان کرد خدا در
وقتی که جمیع اصحاب و یاران او کشته شدند و تنها ماند در میان دوازده
که تنها ایستاده بود فرشته از آسمان آمد بدست او واقع شد
مضمون آن این بود که هیچ حتم نکردیم بر تو تنها ترا تعجب داشت کنم
السلام

انشاء‌الله تعالی بهشت بیا ببین که این معشوق است کارش همیشه ناز است و فخر
عجب این است که همیشه باید نازکش باشد ما باری نوشته بودیم حسین هیچ چیز
ندارم که تو شبیه شوی میخواهی شبیه نشوی اگر خیال میکنی که از شبیه
نشوی ما ازان وعده که تو کرده‌ای که در عوض کشته شدن تو میدهیم چیزی کم نمی‌کنیم
به آن کمش نمی‌کنیم بلکه آنچه وعده کرده‌ایم تو خواهیم داد میخواهی کشته هم نشوی
مثل همین طورها پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی میشد و وقتی جبرئیل میآمد و قضیه
امام حسین را ذکر میکرد برای پیغمبر بسیار مضطرب میشد و گریه میکرد اما پیغمبر
دل پر شیر دارد وحی آمد عرض میکرد من میدانم دعای تو مستجاب است در رفع
شود بیا دعا کن که خدا این بلا را بگرداند میفرمود دعا نمی‌کنم خدا چنین
مقدر کرده و من خلاف تقدیر خدا را نمی‌خواهم پس پیغمبر هم بابا
دعا نکردند همین طور باز حضرت امیر وقتی این خبر را شنیدند بسیار گریه
آمد باز عرض کردند که اگر میخواهی دعا کن که این بلا را برگرداند خداوند
دعا نکرد چنانکه حضرت فاطمه سلام الله علیها هم که خبر رسید گران آمد بلد
معلوم است زن دلش بیشتر میسوزد و آن بزرگوار نسبت به تنها زن بود دلش
بیشتر میسوخت این بود که رسید [illegible] وقتی حامله شدند با کراهت حامله شد
حملته امه کرها و وضعته کرها این را باز خدا فرموده در قرآن

میخواهد حالت

میخواهد حالت سید الشهداء را عرض بدهد ببین چگونه خدا ارشاد میفرماید
روضه خوانی کند برای امام حسین میفرماید حملته امه کرها و وضعته
کرها یعنی این حسین کسی است که مادرش بطور کراهت او را برمیدارد
و حامله باید بشود و بطور کراهت او را وضع حمل میکند و حمله و فصاله ثلثون
شهرا حسین آن کسی است که شیرخوردنش با حملش سی ماه طول میکشد
شش ماه در شکم بودند و دو سال هم شیر خورده بعد این سی ماه حملشان و
فصالشان همه اش سی ماه بود پس مادرش او را برداشت با کراهت
و گذاشت او را با کراهت در یک تعبیر از تعبیرات این را معنی دیگری
میتوان کرد ببین چه جوری خدا برای آن حضرت روضه خوانی کرده میفرماید حمله
کرها و وضعته کرها درست فکر کن در باب این مطلب آخر باید مادرش
هر وقت برمیداشت او را باز با کراهت برمیداشت از آن روی زمین هم
وقت میگذاشت او را به زمین با کراهت میگذاشت چرا که یادش می‌آمد
که چه بر سر او میآید دلش میسوخت باز در میان این حالتها وقتی شانه
میکرد سر او را اگر مو ساقط میشد می‌نشست و گریه میکرد یک مو کنده
و شود گریه می‌خواهد جهتش این بود که هر وقت شانه میکرد سر او را یادش می‌آمد
که بر این سر چه بلاها می‌آید که بر این سر چه بلاها وارد می‌آید دلش

خود داری یکی خود دار ملاس بگو که منت بگذاری اگر کاری کردی عجبی کنی
بنده که مکرر غنی شود کسی خدا نا باشد و این کار ها را بکند دیگر دقت کنید
انسان ها پس هرچه بنده خضوع و خشوعش زیادتر شد خدا در او جلوه بیشتر
میکند و نور عظمت خود را در او بیشتر ظاهر میکند مگر بنده اگر بخواهد خود نمایی
با بدانه که خود نباتات نور خدا در او پوشیده اند و اظهار نمی کنند مگر پوشیده
کافر شده که کفر یعنی ستر کافر را هم کافر میگویند یعنی که بپوشانیده حق را پس
عرفا میگویند فکر کنید در هر جای در هر آیتی که دلتان بخواهد فکر کنید در عالم
ظاهر و باطن اینها را ببینید مثلا دود ذغال چیزی است تا رسیده سرد با این ذغال
که سردی داشته باشد گرمی آتش را می پوشانند بدانکه سیاهی خود
را بخواهد اظهار کند البته روشنایی آتش را میخواهد پنهان کند یعنی
این دود سیاه دور میگردد با آتش وقتی خودش کم شود دیگر سیاه نباشد
سیاهیش که کم شد می بینی روشنایی آتش را همین که سردی
در جان او پریدن رفت از سر خود گذشت آن وقت تمام وارث آتش
اظهار میکند پس باطن این روغن یا این دود یا این چوب دیگر هر
چه دلت میخواهد فکر کن در هر شی چیزی خواهی فهمید مگر چیزی از سر خودی
خودش گذشت غیر را میتواند نمایاند و هر که از سر خود گذشت و خود را

کرد این

کرد این دیگر خدا را میتواند بپرستد چرا که غیر را می پرستد پس این بود معنی
که در مراحل اول وجود واقع بود و نزد دیگرین پیغمبران بود که خوب را میبردند
عبادت را من میدانستند که عبادت را باید طوری کرد که ممنون خدا باشند
این بود که هرچه عبادت بیشتر میکردند شکر بیشتر میکردند ممنون تر میشدند
دقت کنید در وقتی که سوره انا فتحنا نازل شد که انا فتحنا لک فتحا مبینا
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر مردم هم خیلی خوشحالی
میکردند که خدا گناه پیغمبر را آمرزیده است دیگر حالت مردم از روز
هم معلوم است چه جور بود غرض خوشحالی میکردند چه آن کسانی
که میگفتند خود پیغمبر گناه میکند و چه کسانی که میدانستند مقصود گناه است
وقتی شنیدند خدا آمرزیده است از پیغمبر گناهان گذشته و آینده
او را همه خوشحالی میکردند تا اینکه عایشه یکشبی دید پیغمبر نماز از نصف
در شب تهجد بعد از نزول این آیه دید بیشتر عبادت میکند بیشتر از پیشتر گریه
میکند وقت صبح خدمت حضرت عرض کرد تو این قدر عبادت چرا
که خدا نازل کرد بر تو که ما انزلنا علیک القرآن لتشقی ای طاها محمد
قرآن را بر تو نازل نکردیم که تو خود را در مشقت بیندازی و این همه زحمت
بخود بدهی و عبادت کنی تا اینکه نازل شده انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله

ما تقدم من ذنبک و ما تأخر آنچه گناهان گذشته بود که همه را آمرزیدم
بعد از این هم گناهی اگر بکنی آن گناهت را هم آمرزیدم دیگر بعد از
مردم کسانی خودشان است که آمرزیده باید بسبب حق که ثابت شده باید
گناهان است او بوده که آمرزیده هر حال عرض کرد و از گناهان
گذشته تو را آمرزیدم سوره انا فتحنا را نازل کرد گناهان بعد از این را
هم خدا آمرزیده دیگر تو چرا اینقدر بنالی و گریه و زاری میکنی در جواب
عایشه فرمایش فرمودند که آیا من بنده شاکری نباشم که خدا جمیع گناهان
گذشته مرا آمرزیده من باید هیچ عبادت نکنم که چند اگناهان
گذشته و آینده مرا آمرزیده آیا من بنده شاکری نباشم که خدا
چنین کرده دیگر ملتفت باشید شما سرش را نشناختید اگر مرخص
کنند که حرف غلطی میخواهند بزنند معلوم است میخواهند بالاش بزنند
و مرخص هم نمیکنند بلکه چنین کسی را مرخص میکنند که هر چه عبادت
کند خضوع او بیشتر شود خضوعش زیادتر شود این گناهان آینده
و گذشته اش را می آمرزند و آن کسی که چنین نشنیده است انهامی
امرزند میخواهند خودش بگذارند پدرش [illegible] هم در می آورند خلاصه پس
عرض میکنم که حقیقت عبادت و حقیقت خضوع خشوع را باید از حضرت
سید الشهدا

سید الشهدا اگر دو اگر در واقع بخواهی بدانی پیغمبر چه طور خضوع و خشوع
کرد حضرت امیر چه طور کرد حضرت امام حسن چه طور کرد بدان
که همین خضوع و خشوع را ایشان کردند اما از دست امام حسین
صلوات الله و سلامه علیه چرا از همه بیشتر خواهید شناخت بجهت اینکه امام
حسین محبوب مومنین است و خداوند او را محبوب مومنین قرار داده
خودتان هم شاید اینقدر ملتفت شده اید که چرا امام حسین
محبوب مردمان است محبتی از او در دلهاست که هیچیک از ائمه این
جور نیستند چرا که حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه جمیع کمالات و
صفات نیکو را گرفته که هست و جمیع خضوع و خشوع را هم بعمل
آورده چرا محبوب نباشد وقت کشیدند شاید تعقلات ببینید
سبب محبت هر کسی را به کسی به بینید محبت چه طور پیدا
می آید در خودتان که فکر کنید می فهمید که چه مردم او را خیلی
دوست میدارند و خصوصه او را از همه بیشتر دوست میدارند مثلا
هنگامه کسی را میشنوی صاحب کمالات است صاحب سخاوت است
صاحب شجاعت است صاحب زهد است صاحب تقوی است صفات
هر که دارد همه اینها ان در صفات نیکو خوشش میاید که آن

صاحب جمیع فضایل و کمالات شد لهذا محبوب واقع میشود و علاوه
براین که صاحب ما نبی که صاحب جمیع فضایل و کمالات ما بشد باز
فکر کنید نشناخته به بنید آن کسی که صاحب فضایل باشد و چون
در مقام مقهوریت و مظلومیت هم ظاهر شود طبع مردم این است
که بی اختیار رو با و میرود و میل میکنند پس اسباب شخص بشری را
دوست میدارد وقتی بیشتر امیری دل انسان از جا کنده
نشود اگر بشنوی حضرت پیغمبر صاحب چگونه بیانات بوده برای
دل آدم از جا کنده نمی شود بگر بینید حضرت امیر مثلاً مظلوم [illegible]
صاحب فلان فضیلت است از انیها بری دل انسان از جا کنده
نمی شود چرا که آن جز مظلوم و مقهور بود را برای او شنیده بودی
لکن حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه بود که با وجود آن فضایل
و مقامات که ارث داشت بطور مظلومیت و مقهوریت هم
ظاهر شد جمیع کمالات شد کمال ظاهر کمال باطنی همه در او بروز کرد
پس این بود که منبع جمیع خضوعها و خشوعها باشد و از این جهت دوم
جمیع جمیع اسماء و صفات خدا شد پس نشانه ذکر کنید اگر
کسی نباشد باشد ذکر کنند از وقت میداند که چه قدر بزرگ است
حضرت سید

سید الشهدا همچنین که مردم فکر میکنند اگر فکر کنند از وقت از آنجا
او را دوست میداشته فهمید پس بنید که عوض شهادت که باب
خدا قرار داد که دعا را در تحت قبه او قبول کند به بینید این همه
خلق که دعا میکنند استجابت دعا را خدا منحصر کرده در تحت قبه
حضرت سید الشهدا و تحت قبه را اسم بعضی مردم خیال میکنند آنجا
که باید بروند زیر این گنبد ظاهری که دعا کنند تا مستجاب شود نه
چنین است بلکه هر کس هر جا که دعا کنند و بخوانند مستجاب شده است
بدانند که بواسطه حضرت سید الشهدا بوده حضرت آدم که دعا کرد مستجاب
شد والله بجهت شهادت او بود هم چنین دعای حضرت نوح ع
هر مؤمن و مؤمنه که مستجاب شده و میشود و در هر جا که در هر وقتی خدا
میداند بجهت شهادت حضرت امام حسین است صلوات الله و سلامه علیه
پس بعوض شهادت سید الشهدا قرار داده شده استجابت دعا
را تحت قبه او و دیگر قبه را بفهم یعنی چه پس یک خضوع و خشوع کرد در
دنیا که کار استجابات را از دست او جاری کرده حاله هر کسی
بیک وسیله خود را مقصود را و کند دعای مستجاب میشود و اگر خود را
مقصر یا کفرت کند دعا و دعا میکنند خدا را السید الشهدا قسم میدهد

میدهد اگر به حق همه قسم میداد ولکن مخصوص تا امام حسین رگی نزد
مستجاب نمی شد میفرمایند در روز قیامت اتفاقی را که با چندا
نجابت صد و هشت مردم هزار صف می ایستند آنهائی که باید
بجهنم بروند آنهائی که دشمنان امام حسین ع اند و از جهت اند و خوارج
آنهائی که باید خدا آنها را نجات بدهد هزار صف می ایستند
و میفرماید که هفتصد و نود و نه صف آنها را حضرت سید الشهدا صلوات
الله علیه تنها شفاعت میکند و یک صف دیگر را باقی ائمه ع
یک صف را جمیع انبیاء و اولیا ائمه جمع میشوند و مع ذلک حضرت
سید الشهدا را دامن جانب خود میکند و زور میزنند آن یک
صف را هم شفاعت میکند باز می بینی آن صف چیزی هم
تا این یکی از تش نبود شفاعت کرده نشد هیچ است که در
اخبار وارد شده که وقتی حضرت امیر حضرت پیغمبر صلوات الله
علیه و آله میخواستند تبلیغ بدهند فاطمه را که خدا چنین فرزندی
میخواهد بتو بدهد که چنین و چنان است و کشته میشود حضرت فاطمه
اصلش قبول نمی کرد و گفت اصلش فرزندی که صاحب این همه کمالات
باشد و کشته شود من هیچ بچه نمی خواهم و رضا نشد و بدون رضای

و بدون

و بدون رضای او هم به بینید که خدا هم کاری نمی کند اند نه
پیش حضرت فاطمه که نه میخواستند شفاعت کنند نشستند
مصلحت کردند گفتند آیا نمی خواهی پدرت شفیع امت باشد آیا
نمی خواهی شوهرت ساقی حوض کوثر باشد آیا خودت نمی خواهی
شفاعت امت کنی گفت چرا گفتند اگر بخواهی پدرت شفیع امت
باشد و شوهرت ساقی حوض کوثر و خودت شفاعت امت کنی
باید رضا باشی پس بدون آنحضرت امیر نمی تواند ساقی حوض کوثر
باشد مگر بواسطه حضرت امام حسین ع پیغمبر نمی تواند شفاعت امت
کند مگر بواسطه حضرت امام حسین ع و حضرت امام حسین ع
این امر را اختیار کرد و چون اختیار کرد ایشان را خدا همه
که الله فضیلت ایشان را این قدر را تا قبول دارید آنها را
پیش سینهام بگوید و اینها زنند که ایشان مستجاب الدعوه
هستند سینها قائلند که خدا دعای پیغمبر را مستجاب میکند اگر
از سینها بپرسی دعای حضرت امیر را خدا قبول
میکنند همه قبول دارند خود حضرت سید الشهدا هم قائلند که دعایش
مستجاب بود همه شان قائلند که ائمه ع بودند را هم دعاشان

مستجاب سینها هم بدل دارند دیگر سینها کردارند و ارند و ببینید در خبار
بود و بحبت و ببینید که یک نفس نکشید نه خدا این بلا را بر دارند امیرالمومنین
دعا کردند حضرت فاطمه دعا کردند که خدا این بلا را بر دارند نه خودشان در جوال
کربلا دعا کردند فکر کنید ببینید اگر نفرین میکردند یا پیش خدا طلب داشت
که بلا را بر دارند نفرین میکنند که خدا آتشی نفرستد اینها بسوزند بعوز سبیل
حکم خدا کنند که جان اینها بگیرد مع ذلک نفس نکشیدند دقت کنید ببینید
غیر از آن فضایل باطنی که شما میدانید اقلا میدانید که مستجاب الدعوه بودند
در این روزها بینی که هیچ دعائی نکردند پس اختیار کردند و بعد خود کردند میخواستند
حیله کنند برای آنکه مردم را نجات دهند عمدا میخواستند این کار را بکنند
که هر کسی بسبب واسطه یک نسبتی سببه شدند متصل شود دعاش مستجاب میشود
در جواب نماز کنی بقدر یکه حضرت امیر سگرد ببینید که در قوه احدی نیست
کیست که هر شب هزار رکعت نماز کند ببینید که در قوه احدی
نیست که انقدر روزه بگیرد و انقدر جهاد کند انقدر شجاعت بکار برد
لکن این مصیبت است که نعمت عظمی است و ثواب که ذخیره کرد
و تدبیر کرده برای مومنان چه ببینید اگر هیچ جمع ببینید ارد و آن این است
که وقتی بشنوند مومنین و نظری ایشان هم باشد که هرکه بشنوند محزون
ایشان

ایشان محزون شده و در بلا گرفتار شده محزون شوند ممکن نیست
که مومن متذکر باشد و محزون نشود پس هر کسی را محزون میشود و بهر جهت آنکه
که خداوند جمیع گناهان گذشته تا امروز زنده و به دوران جهنم احساس نکند
سیه اکو نخواهد شد زیرا که در جمیع عمرش یک آه برای امام حسین کشیده
باشد و به در جهنم احساس نکند از زاویه نخواهد شد و به جمیع گناهان
گذشته کسانیکه محزون بر امام حسین شوند می آمرزد که اگر کسی یک ذره داشته
باشد و آن کشش توشش هست و با این یک مبادا از ایمان
بیرون نرفته باشد گناه ثقلین کرده باشد و به هیچ ضرر باو
نخواهد رسید یک آه که برای امام حسین بکشد خدا می آمرزد
پس فرمود نفس المهموم لظلمنا تسبیح هر کسی بعد و سیه در وقتی
که ما مسرور بوده ایم او بجهة ما مسرور باشد و در وقتی که ما محزون بوده ایم
او بجهة حزن ما محزون باشد و اگر تقصیر میکند میکند اگر بقدر
کف دریاها و ریگ بیابانها و بقدر سنگینی زمین و آسمان باشد
می آمرزد خدا همه را پس خداوند قرار داد در شهادت آنجناب
او اولاد دعای مستجاب را در تحت قبه او باز دعای مستجاب که
میشوی ملعنت معاش باشی دعای مستجاب این است که عیال و کمی

پیش خدا اثری داشته باشد پس نماز است که قبول شد دعای است مستجاب شده
روزه اگر قبول شد دعای است مستجاب شده زکوة اگر قبول شد خمس اگر قبول شد
هر عبادتی که از تو سر زند و مقبول شود این را خدا اجابت کرده است و اگر رد
کرد اجابت نکرده میخواهد نماز باشد میخواهد روزه باشد میخواهد عبادتی دیگر باشد
دیگر همه دعای ظاهری باشد پس منفعت نداشته باشد پس جمیع نمازها
والله بجهت او مقبول است اگر تو یکدفعه آه بکشی جمیع اعمال مقبول میشود جمیع روزها
که گرفته شد در روزه گرفته پس روزهای مردم بجهت خودشان مقبول است فکر
کن ببین کدام روزه خالص برای خدا گرفته پس خدا در حکمت خود قرار داد
در زبسته کان خواسته دین خالص را الا لله الدین الخالص نماز خالص
خواسته نماز خالص آنست که هیچ شرک در آن نباشد حالا در جمیع
عمر خودت فکر کن ببین که در رکعت نماز خالص یک رکعت نماز
خالص کرده فکر اگر بکنی می بینی سر یک نداری یک رکعت نمازی
که از اولش تا آخرش با خدا حرف زده باشی نداری یا تکبیر میگوئی
همه اش در خیالات خودت هستی اما اینجور نمازی را خدا قبول میکند بیا یکی
دیگر در خیالات حرف میزنند خیر کریم حالا خواستش را هم جمع کرد
در خیالش هم با کسی حرف میزند می بینی ریا بکار میبرد سمعه [illegible]
نمی کند

نمی کند چه طور نماز کند کسیکه هنوز درست وضوء نگرفته
مسائلش را هنوز ندانسته نماز میکند یعنی چگونه نماز میکند چه میداند
نماز کدام است این است که هر کس وضوء درست نداشته باشد اگر چه نماز
درست کرده باشد و مسائلش را دانسته باشد او قبول نیست چرا
که راه برای خدا را نیافته و طوری نشود که عمل متصل نشود بسید الشهدا
قبول نخواهد شد این گفته است که در زیارات خصوص زیارت سید الشهداء
صلوات الله علیه میخوانند اشهد انك قد اقمت الصلوة واتيت الزكوة
وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر واطعت الله
ورسوله حتی اتاك اليقين شهادت میدهیم که تو نماز را
برپا کردی تو زکوة دادی تو امر معروف کردی و تو نهی از منکر کردی تو
اطاعت خدا و رسول کردی حالا فکر کن ببین اگر کسی خیال کند
که حضرت امام حسین این نماز ظاهر را میکرد که کافر میشود نماز
کردن سید الشهدا احتیاج بشهادت دادن کسی ندارد اگر امام
حسین این نماز ظاهر را می کرد که کافر میشد حالا می آیی شهادت
میدهی که تو کافر نیستی خیلی قبیح است فکر کن ببین در مقام عمل باید
بگوئی که شهادت میدهیم و تو نماز کنی بسا بر در بستی میاید میگوید

مگر احتمال میرفت که من نماز کنم که حالا تو شهادت میدهی در واقع هم بداده است
نماز کردن او که من بهرام بجا ماکه روزه می گیرند شهادت میخواهند فسق و فجور
شان میخواهند که ما نماز کرده ایم روزه گرفته ایم پس فسق و فجور شان را
نمیخواهند لکن از برای شخص متدین عالم این قسم است که باد بگونه می میدانم
تو نماز میکنی روزه میگیری تو را گواه میدهم این خیلی قسم است خوش است وقتی
حالا دیدی در حضور حضرت سید الشهدا میگوئی اشهد انک قد اقمت
الصلوة معنیش این است که من میدانم نماز را تو کردی و هم اگر تو نبودی هیچکس
نماز نمی کرد صورتش را اگرچه درست بجا میآورد بیدین و ضو نداشته باشی
با طهارت نباشی نماز نکرده معنیش را اندانی نماز نکرده ریا باشد
یعنی نماز کنی که مردم ببینند یا سمعه باشد که مردم بشنوند صورتش صورت
نماز را که نمی گویا اشهد انک قد اقمت الصلوة پس عرض میکنید خدمت
سید الشهدا که شهادت میدهم که تو نماز کردی نمازهای دیگر را که خدا
قبول میکند بجهة اینکه نماز تو توی ان نماز است اگر تو نماز نکردی مردم
قادر این نبودند که خدا نماز است اگر تو نماز نمیکردی مردم قادر این
نبودند که خدا نمازشان را قبول کند هم چنین روزهاشان را اگر تو نبودی
را قبول کند هم چنین روزهاشان را گرفتن را اگر نبود فدائی
را مکر کند

از منکرشان را هیچ کدام تو نیست معصوم نیستند پس قبول نیست و از
قبول شود بواسطه حضرت سید الشهدا است پس این است تجارتی که بی
شبهه بشرکت دریاست و نه و فی هم این تجارت را ایشان معبر آورده هم
و جمیع ائمه طاهرین بواسطه حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه معبر آورده
این اعمال را این است که جمیع وعده یعنی جمیع عبادت جمیع خلق از آدم گرفته
تا خاتم تا قیامت جمیع وعده های مستحب است جمیع عبادات مقبوله همه بواسطه
قتل حضرت سید الشهدا است که قبول میشود این را خدا مزد قتل او قرار
داده و هم چنین باز از جمله مزدهائی که خدا در عوض قتل حضرت سید
الشهدا داده این است **وجعل الشفاعة فی تربته** تربت را هم
بازشناس باز این تربتی را که از کربلا می آورند که مردم تجربه کرده اند
حتی فرنگیها تجربه کرده اند که اگر طوفان نشود قدری از آن را توی دریا بریزند
طوفان فرو می نشیند همه تجربه کرده اند که شفاست تربت بهین مرتبت
این ظاهر تربت است و این همه را ربای نیست باطنش را باز بخواهید
یعنی باطنی که باز از آنهم بیشتر چشمه است که میدانی که این خاک همان
کربلا را که گرد و غبار می شود و باد میبرد و به همه اطراف عالم و به همه جا جا ها
جمیع لیلها و جمیع چیزهائی که شفائی است در آنها است میرساند و در جاری

که شفائیست در انها است میرساند و در هر چیزی که شفائی هست از تاثیر
این تربت است پس شفا و به منت مرور تربت حضرت سید الشهدا
صلوات الله علیه خداوند شفا را منحصر کرده است در تربت کلی این خاکها
بادها برداشته باطراف برده بخاکهای عالم رسانیده پس هر دوائی را
که خوردی و شفا یافتی و به بواسطه تربت سید الشهدا است بواسطه اینکه
که خاک این صحرا بان ریخته شده و چون ان حضرت در این
زمین مدفون میشد باین جهة خدا خاک این زمین را اول شفا قرارش داد
ایا نمی بینی که همین تربت را می بودند پیش از این واقعه ام سلمه نقل میکند
که حضرت بسفر تشریف برده بودند وقتیکه امدند دیدم نفس میزنند
غبار الوده و گرد الود نفس میزنند عرض کردم کجا بودید فرمودند در
در صحرای کربلا بودم و این نشانه اوست و از ان خاکها آوردند و ان
خاکها سرخ بود و مخلوط بخون بود و انرا سپردند بام سلمه پس بعد از ان
بعضی از وقت بکربلا امده برگشت و فرمود بام سلمه که این تربت را نگاه دار
کن در جائی دیدم ان هر وقت دیدی این تربت خون شده است
بدان که حسین شهید شده است باری پس بدانید که شفا را خدا منحصر
کرده است در تربت سید الشهدا و فکر کنید ببینید این تربت

چه تری

چه تری است و به قران خدا این تربت نوشته شده است و قلب ببینید
ببینید منبر(؟) و ننزل من القران ما هو شفاء و رحمة للمومنین
ولا یزید الظالمین الا خسارا خدا در قران چه طور شفا میدهد و هم بطور
ظاهر بجوئی ظاهر شفا را بگیری اگر باطنش را بخواهی بفهمی و باطنش هم
از همین ظاهر است مثل کیمیاگر که ببین این کیمیا از چه ساخته
میشود از زاغ است و مازو و دوده و صمغ و امثال اینها و اصلش
اینها از نباتات هستند گیاهها هستند و عرض کردم که در جمیع گیاهها
خاکهای کربلا امده و باین جهة شفا در انها پیدا شده پس
چون از خاک کربلا امده برای گیاهها و این کیمیاها بان خاک تربت
شده و از انها مرکب ساخته اند حالا از این مرکب قران نوشته
شده و قران شفا شده و ننزل من القران ما هو شفاء و رحمة
پس بدانید که این قران تربت اوست باطنش باطن قران ظاهرش
ظاهر قران پس باطن صحرای کربلا را بدانید که قرانیست نازل شده
از جانب خدا و حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه در توی قران
کانه مدفون شده و قسم ان قران شده بجهة که عشق حضرت سید الشهدا
این قران کانه بیان کتاب است بل هو آیات بینات فی صدور

فی صدور الذین اوتوا العلم و قرآن صامت حقیقی و تقی اینست که در سینه حضرت
سید الشهداست و شفا واقعا در اوست از این جهت شفا را خدا منحصر کرده
خدا هر کس را هر جا شفا داده است بجهت سید الشهدا و بجهت تربت سید الشهدا است
دیگر میخواهی دعا خوانده باشی و شفا یافته باشی میخواهی دعا نوشته باشی و شفا یافته
باشی همه بواسطه تربت است پس شفا را خداوند عالم منحصر در تربت آنجناب
کرده و هم چنین باز فکر کنید ببینید باز از فضائل بزرگ آنحضرت
یکی این است که خدا چنین قرار داده که سلاطین دنیا و آخرت که ائمه
اطهارند سلام الله علیهم از نسل او باشند و یک شرافتی از برای او است
که جمیع اولادش سلاطین‌اند دیگر شرافت او را از جهت آباءش و اجدادش
بخواهی فکر کنی ببین مادرش حضرت فاطمه زهرا است سلام الله علیها پدرش
حضرت امیرالمؤمنین است صلوات الله علیه برادرش حضرت حسن است
جدش پیغمبر است صلی الله علیه و آله پس آنحضرت در این شرافت یکتا و بی
نظیر است هیچکس غیر آنحضرت نیست در این شرافت حتی حضرت پیغمبر با آنکه
که مقام او بلندتر است از آن حضرت اما این جمیع کمالات که برای
امام حسین است برای هیچکس نیست دیگر ببین پدر امام حسین حضرت
امیر است اما پدر حضرت امیر پدر پیغمبر مثل او نبود بلکه عبد الله و ابو طالب بود

پدر را

پدر را نه سایان تشخیص نبود پدر امام حسین حضرت امیر مشخص تر از ابو طالب است
عبد الله پدر پیغمبر باین تشخص نبود هم چنین این امام حسین جدی دارد
مثل پیغمبر که نه حضرت امیر اینچنین جدی دارد نه پیغمبر اینچنین جدی دارد
پس پیغمبر امام حسین جدی ندارد پیغمبر مادری مثل مادر امام حسین ندارد
مادر پیغمبر اگر چه مادر فاطمه زهرا است پیغمبر برادری مثل امام حسن ندارد حضرت
امیر برادری مثل امام حسن ندارد حضرت امام حسین اینچنین برادری دارد پس
ببین که جمیع کمالات ظاهر و باطن شد آنجناب است از این جهت شفاعت
را خدا مخصوص او داده و عرض کردم که جمیع اهلی که باید شفاعت
کرده شوند صد هزار صف می ایستند حضرت سید الشهدا هفتصد و نود و نه
صف آنها را تنهائی شفاعت میکند و دیگر هیچکس دخل نمی شود در آن
هفتصد و نود و نه صف بلکه تنها حضرت سید الشهدا همه را شفاعت
میکند آن یک صف دیگر را هم پیغمبر و امیرالمؤمنین و باقی ائمه و انبیا
و اولیا شفاعت میکنند باز بشراکت حضرت سید الشهدا بجهت اینکه
خدا منحصر کرده شفاعت را برای آنحضرت خدا خضوع و خشوع را منحصر
کرده برای آنحضرت و تا کسی خاضع و خاشع نشود خدا نه شفاعتش
میکند نه عاشق مستجاب میشود حالا ترتیب او را میخواهی بشناسی میخواهی

میخواهی بدانی چه طور شفا منحصر است دران ببین اگر بخواهی بگوئی
بسم الله الرحمن الرحیم بخواهی بگوئی اسم خدا را مردم کم ملتفت
میشوند اینها را وقتیکه نشانه ببین خطاب میکنند بخدا و عرض
میکنند یا من اسمه دواء و ذکره شفاء و این یعنی چه دیگر فکر
کنید مکرر عرض کرده ام که مردم در دین و مذهبشان اکتفا میکنند
بلفظ تنها حالا بسم الله الرحمن الرحیم را میگویند اما معنیش چه چیز است
هیچ معنی ندارد مردمرا در دنیا ببینید که لفظها را که میگویند برای
معنی دو واقعا مقصود مردم از لفظها معنی است اگر معنیها مقصود
نباشد شما اصلا احتیاج بلفظ ندارید لفظی اورند برای رسیدن
بمعنی اگر بگوئی آب میخواهم این آب لفظش الف است و باء
و با رفع تشنگی نمیکند معنی آب رفع تشنگی میکند پس الف و باء ان
آبی است که در خارج است اگر او را بچنگ آوردی ان معنی هستی
و اگر ان معنی را اسم خدا اجابت نمیکند دیگر دقت کنید ببینید
این یا من اسمه دواء یعنی چه این اسمه دواء است چه طور دوا است
یعنی الف و سین و میم دوا است اگر این دوا است چرا درد کسی را دوا
نکرده و ذکره شفا این ذکرش چه طور شفا است اگر شفا است ۱۹۰

مردم ذکرش

مردم ذکرش را میکنند و می بینی که شفا نمی یابند می گویند خدا
ای خدا ای خدا و معلوم است که اینها ناخوش هم هستند بیشتر
می گویند ای خدا می بینی که شفا نمی یابند پس یا من اسمه دوا و
ذکره شفا معنیش باید کرد به خدا اسمی دارد الف و سین
و میم لفظش است و این اسم دارد و این اسم معنیش تربت سید الشهدا
صلوات الله علیه را میدانید که اسم اعظم خدا است و میدانید
که این تربت اکسیر اعظم است و این تربت ان اسم است که خدا
شفا را در ان اسم قرار داده و منحصر بان اسم کرده است و دوا
ان اسمی است که اگر بدانید و بشناسید ان را هر چه میخواهی یافت که آن
او را درخت جمیع غذا را درخت جمیع نباتات دیگر کاشته و شفا
در انها پیدا شده در جمیع غذاها درخت است وقتی که میخواهی
غذا بخوری بگو بسم الله الرحمن الرحیم و متذکر شو ان اسم را بگو
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء
و لا داء این را اسم عرض کنم بعضی از تربت است دیگر نفعی نیست
چون آمدیم می اید عرض کنم ملتفت باشید پس عرض میکنم که بعضی از
مانها هست که بنیت خوب میشود و تربت است و میخوردند

بان به احترامی کرد نیت بدی شود دمی شود بان بی احترامی
کردنش اینه دقت بکنید ببینید مردم میروند کربلا امّا ایا نه نیت
که زمین کربلا چهار فرسنخ در چهار فرسنخ تربت است و هر کدام
که باشه فرق نمی کند دران مسئله که عرض میخواهم بکنم پس
چهار فرسنخ در چهار فرسنخ تربت است حالا مردم میروند کربلا
ایا نمی بینی انجا مزبله می سازند و تغوط می کنند دران و روی تربت
اگر کسی تغوط کند ایا نه این است که کافر میشود اگر کسی تغوط را استخفافاً
دست تربت زند کافر می شود چه جای انکه تربت توی خلاء
بیندازد یا بول بران کند قطعا کافر می شود و مخلد در آتش جهنم
میشود لکن وقتی رفتی توی ان چهار فرسنخ واقع شدی خدا
بجهة سهولة و آسانی کار چنین قرار داده که عیب نداشته باشد
چرا که انسان لابد است این کارها را بکند هر جا که باشد
انجا زمین را گود میکنند یا می سازند و این کارها را دران میکنند نه
بنیت انکه تربت است بلکه نیت انکه زمین است و جایز است هم
و هیچ بی ادبی به تربت هم نشده است امّا در توی همان چهار
فرسنخ که مردم منزل میکنند و این کارها را جایز است دران بکنند بگذارد
خاک بردارد

خاک برداری بنیت تربت ان دیگر تربت است و آن را
اگر بخواهی نجس بکنی نمی شود بان خاک دیگر بی ادبی بکنی و بگذا
همین طور میرود با قبر مطهر دیگران تربت قبر از شدت نزدیکی
ببدن مطهر انحضرت نیت هم نمی خواهد تربت است
دیگر خاک خود قبر مطهر هیچ نیت نمیخواهد دیگر سه تا این را بگو
نیتش همه جا هست در قران فکر کن سوره از قران را اقلاً مثلا
مثلا هر کس به نیت بنویسد حتی فاسقی و یا حتی کافری
انرا بنویسد دست بی وضو نمی شود بران گذارد و تو بی
وضو نباید دست بران بمالی در حال جنابت نمی توانی
دست بان بمالی و این دیگر نیت نمی خواهد که بنیت قران
کسی دست بران بگذارد قل هو الله معلوم است کلام خداست
هیچ بنیت نوشته است لکن یکپاره کلمات هست که
نیت میخواهد مثلا الذین بنویسی این الذین کلمه است اگر این را
بنیت قران قران بنویسی این کلمه باز مشترک است و دست بی وضو
نمی شود بران گذارد لکن بنیت قران انرا ننویسی بلکه بخواهی یک
لفظ عربی بنویسی این دیگر شرط نیت و جایز است دست بی وضو

میشود حضرت که سلام هم کنی بن آب از آب زمزم و فرات اعتقاد هم
داشته باشی که آنچه فرمایش کرده اند درست است این را هم باید
که هر چیزی زبانی دارد بحسب خودش پس آب هم همین طور است سلام را
هم که میکنی اعتقاد هم کن داری البته آن آب شفقی میشود و صلی الله علی محمد
واله الطیبین الطاهرین مجلس چهارم دوشنبه چهارم شهر مزبور

المجلس الرابع

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا و نبینا محمد
واله الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم و
مخالفیهم و مبغضیهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم
و منکری فضائلهم من الجن والانس من الاولین والاخرین
خداوند عالم در کتاب خود میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم
واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون
وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقران ومن اوفی بعهده
من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم
ترجمه فارسی این آیه شریفه این است که خداوند عالم میفرماید که خدا خریده است
از مؤمنان جانهای ایشان را که در راه او جان میدهند و مالهای ایشان را
چنانکه جانشان را

چنانچه جانشان را میدهند جانی بر ایشان باقی نمی ماند مالشان را هم
میدهند مامورند که جانشان را در راه خدا بدهند اگر میخواهند بهشت را
در نمی خواهند که مثل سایر مردم باشند پس خداوند خریده و زر خرید و غلام
جانشان را و مالشان را و باید در دل این اعتقاد را داشته باشی
که نه مالک مال خودی نه مالک جان خودی خود را بیکار غلام زر خرید
که خودش مال آقا است جانش مال آقا است العبد وما یملک
لمولاه این جزء را اقرار داده اند که عبرت بگیرید ببینید که این اتاق
ظاهر خلق نکرده اند غلام را این آقا پول داده که دیگری با او داده
این غلام را خریده حال مال این آقا شده حالا که زر خرید است
باید خودش را و مال آقا بداند پس اگر بخواهد جانی از جاهای خود را
مجروح کند نمی تواند زر قیمتش کم میشود ضرر به آقا میرسد پس نمی تواند چشمش را
کور کند در حقیقت دیگر متصرف باشد نشاید پس مثلا که این
غلامان زر خرید اذن نداشته باشند که بدون اذن آقاشان
مالشان را خرج بکنند این غلامان جائی که اختیار نداشته
باشند نباید بروند بی اذن آقاشان نمی توانند حرکت کنند
نمی توانند ساکن باشند حالا ببینید این خلق نسبت بخدا چه طور

باید باشند پس وقت کشیدن انشاء پس خدا است خالق این خلق است
و مالک این خلق است و دانشاء این عرفها را چیزها مرا غضبهای مردم
خیال کن چرا که این مردم جمیع کارهای شان بر خلاف کارهای
اهل حق است آنچه میگویند و نمیکنند خلاف اهل حق است و اهل حق
کارهاشان بر کارهای انها مثبت اعتقادت ببیند این مردم
قرار شان این است که محرم که شد روضه خوان برود بالای منبر
دیگر چیزی بخواند و مردم هم الا عمل شور بشنوند هم روضه خوان پول از آنها
هم مردان قلیان میکشند قهوه نوشند و صحبت هاشان را ندارند و روضه
خوان هر چه میخواهد بخواند و اهل حق کارشان این است نمیخواهند مال بگیرند
از مردم اگر میخواستند نان بگیرند کار بسیار بود کسب بسیار بود
آنها بهتر از مردم دیگر میتوانستند کسب کار بکنند پس برادران اگر کسی
اعتقادش این نباشد که خودش ملک است و هیچ اختیار ندارد جانش
خودش را ندارد و همه جان و مالش مال خدا است اگر کسی این اعتقاد را
نداشته باشد میدانند که کافر است و یقین است مکرر عرض کرده ام
این را که در عمل هم نه من عرض میکنم که معصوم باشند نه خدا خواسته
که معصوم باشید حالا در عمل معصیت میکنی توبه هم میکنی لکن اعتقاد
اگر نداری

دیگر نه قناعت نکرده که بدا اعتقادی میخواهی راه بروی که درست ندارند
چنین نیست بلکه باید اعتقادت صحیح باشد اعتقادت این
باید باشد که ما کان لهم الخیرة این را پس خودت فکر کن همیشه این را
را برای خود بخوان نه اختیار مال خود داری و نه اختیار جان خود
را و یک معنی خرید فروش این است درست دقت کنید اگر هم
هم دقت نمیکنید الله یک دو نه در میان اینها دقت بکنید که دماغ
آدم نورزد و انسان میر کند نکنید پس عرض میکنم که انسان شخص مومن
باید جان خودش را برای دین خودش بخواهد جانی که دین توش نیست
نمیخواهد اگر دین نمیخواهی که هیچ ماذا بعد الحق الا الضلال باز معتقد
باشید که این مومن که میگویم هیچ چیز را از آنها نمیخواهم هم بگو
که باید این طور باشد بلکه همین قدر کافر نباشد و مخلد در آتش
جهنم نخواهد شد باید این طور باشد پس مومنی که میخواهد جهنم نرود و مخلد
در جهنم نشود اول اعتقادش را درست کند بعد به آن برود دیگر در آ
رفتن گاهی بلغزد گاهی خطائی از او سر بزند توبه میکند خدا
میبخشد چاره پذیر هست لکن در اعتقادات سعی کنید که هیچ
مسامحه نکنید که مردم جمع میکنند شان در اعتقاد ایشان است

همه مردم دیگه میگویند نماز میکنند لکن همه مردم را پیغمبر نه ساخته نماز را اجر
نگو همه مردم میدانستند فروع دین چند است شد شش تا است لکن بلفظ
تنها اکتفا کرده اند و معنی هیچ شان نیست لکن تو زور زدن معنی بجنگ ها
نه لفظ را لفظ اگر نیت نباشد بی صورت معنی که باشد خوب است
چه بسیار بسیار که همی باید شمرد که گمان میکنند که پیغمبر آمده در
میان مردم که مردم نماز کننده روزه بگیرند حج کنند و این نیست
نمیدانند پیغمبر چکار داشت آمد میان مردم ها نظور یکه ابو موسی
موعظه میکرد و قبول میکردند مردم آیا حالا هم هر که اگر خوب حرفها را بزند
قبول میکنند حالا پیغمبر آمد توی دنیا برای چه برای اینکه مردم مسلمان
بشوند مسلمانی یعنی چه یعنی نماز کننده اگر همین نماز کردن باشد تو
فکر کن ببین همین اوضاع که می بینی و میشنوی از یزید یزید هم نماز
مردم بود حالا علما تنها که میشنوند یزید خیال میکنند یزید یک
بوده کلاه درازی سرش بوده خنجری کمرش شمشیرش را هم
در آورده اند توی تعزیه ها او را هم که دیده اند یک کلاه درازی
و سبیلهاش هم کنده و یک قمه درازی هم کمرش بسته این
طورها خیال میکنند خصوصی شیعه هم که عداوت دارند با یزید این
طورها خیال میکنند

این طورها خیال میکنند لکن نمیدانید که هم پیغمبر بود این یزید خیران پدر خوشته
همه درشت پیشیاری هم میکرد خود را امام مسلمانان خلیفه انست ادعای
خلافت رسول خدا میکرد نماز شب میکرد روزه میگرفت حالا دیگر اگر
فکر کنید پس ببینید که اگر همین هستند مردم نماز کننده یزید هم مردم را
به نماز وا میداشت پس دقت کنید با فکر باشید اگر بنا همین بود
که مردم نماز کننده حضرت امیر ابو موسی میرفت موعظه میکرد
مردم را جمع کند بری را گول زد همین طورها که بابا نه اطاعت کنید
نه اطاعت کنید علی را اینها مرده هائی هستند که نمی خواهند سلطنت
کنند ریاست میخواهند شما چکار دارید که ملک این کنید خبر
شما بروید نماز کنید روزه بگیرید پیغمبر برای همین کار آمده را اگر
دیدید که پیغمبر آمده جنگ کرده با کفار برای این بود که مردم بیایند
نماز کننده روزه بگیرند الحمد لله شما نماز میکنید روزه میگیرید این اعمال
را بجای آورید چکار دارید که بروید پیش معاویه یا بروید پیش علی بروید
مشغول کارهای خود تان باشید پس ابو موسی این حرفها را زد ابو موسی علیها
هم خیلی خوش شان می آید میخواهند انها از سرشان را کم بزنند
و فریب کم شنیده دکانی هم کمی نداشته باشند ولی هم کاری

نوشته باشند پس عرض میکنیم که اگر مقصود خدا از آمدن پیغمبر همین بود که این
جور نماز کنند و روزه بگیرند و خمس بدهند و زکوة بدهند اگر چنانچه
هم نمیدهند و می‌بینید که نمی‌دهند پس اگر همینها منظور بود که او بجا
هم این کارها را میکرد و اگر کسی نماز نمیکرد گردنش را میزد و همچنین
اگر کسی روزه نمیگرفت او با گردنش را میزد اگر کسی مستطیع
میشد و حج نمیرفت و خبر میشدند که نمیرفت میفرستادند گردنش را
میزدند و زکوة را بزور از مردم میگرفتند و خمس را بزور از مردم میگرفتند
لکن شما دقت کنید انشاء الله استاد باشید مومن باشید زیرک
باشید مباشید مانند گوسفندانی چند که اگر بزنی بخت نیا کنید را
گردن شما انصاف بدهید تا آگاه کنید ببینید پیغمبر چه طور راه میرفت ای
طور راه برید ائمه چه طور راه میرفتند همان طور راه برید پس اگر
منظور خدا این که دگر نگویند و دهنی ببندند در این اعمال شرعیه
الجبا بیاورند این کارها را هم ابابکر میکرد هم عمر میکرد هم عثمان
میکرد هم معاویه میکرد هم مردم را امر میکرد باین کار ا هم
یزید میکرد پس وله این خلق را نیافریده خداوند مگر از برای شناختن
خدا فرمودند ایه شریفه ماخلقت الجن والانس الا لیعبدون
که الا

الا لیعبدون که ای لیعرفون پس میفرماید جن و انس را خلق نکردم مگر برای
اینکه مرا عبادت کنند و امام علیه السلام میفرماید که یعنی مرا بشناسند
معلوم است تا کسی را نشناسی نمی‌توانی خدمت او را بکنی پس و این مرد
را نکرده ام مگر از برای اینکه خدای خود را بشناسند و تو میدانی انشاء الله
ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین محل معرفت خداوند عالم و هر کس
شناخت ایشان را شناخت خدای خود را و هر کس اطاعت کرد
انشاء الله ایشان را اطاعت کرده خدای خود را من یطع الرسول فقد
اطاع الله صریح ایه قرآن است و السلام علی من عرفهم فقد عرف الله
و من جهلکم فقد جهل الله هم چنین من احبکم فقد احب الله من ابغضکم
فقد ابغض الله اینها را که در زیارتها همیشه خوانده اید و دیده اید پس ایشانند
محل معرفت خداوند خدا این خلق را آفریده که نوکری ایشان کنند
و اطاعت کنند ایشان را و همینکه اطاعت ایشان کردند اطاعت
ایشان میشود اطاعت خدا پس ایشان را خدا حجة خود قرار داده در
باطن و ظاهر پس انشاء الله عبرت بگیرید ببینید اگر مطلوب این بود
این طورها نمی کردند دقت کنید تا بصیرت باشید و با دقت نگر روزها
بکنید ببینید که بعد از آن حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه از زینب بود

بیرون رفت می‌مردم. تحریص و ترغیب میکرد که همراه من بیایید چه بسیار مردم
که گمان میکنند که سید الشهدا این جمعیت که جمع میکرد دلش سلطنت میخواست
شما دقت کنید و عبرت بگیرید ببینید منظورش همین است که عرض میکنم
پس وقتی از مدینه رو بمکه میرفتند شخصی آمد خدمت حضرت عرض کرد شما را هم
بیرون آورد از مدینه مدت فرمودند لابد شدم ناچار شدم بیرون آمدم مال
را بردند صبر کردم عرضم را دشنام دادند صبر کردم خواستند مرا بکشند
خونم را بریزند فرار کردم ولی اصرار داشتند که جمعیت همراه خودشان
ببرند و خیلی از مردمان حقیقت که در واقع دین مذهب درستی نداشتند اینها
خیال میکردند که حضرت ملک میخواست شما دقت کنید و هشیار باشید
همین قدر خوب بزنید بس است نمی‌گویم عربی بخوانید خوب فرا بگیرید
عرضم که مومن باید هشیار باشد و جهت عیب عرب باشد باید
هشیار باشد زیرک باشد دیگر دقت کنید ببینید که سید الشهدا
چه اصراری داشتند که مردم همراه ایشان بروند کربلا و حال آنکه گول
نمیزدند مردم را هیچ نمی‌گفتند بردم همراه بیایید سلطان میشوم منصب
میدهم اگر چه بعضی مردم همین خیال میرفتند همین خیال حضرت
خیلی اصرار میکردند که هر که همراه من بیاید چه میشوم کشته میرود شما ببینید
قدری

قدری دقت کنید یک کسی از اهل محمد حنفیه پرسید از حضرت صادق
سلام الله علیه حضرت فرمودند یک سخنی میگویم تو بعد از این اینو بعد
سالها دست جمیع نوشته باشی بکنی و آن این است که وقتی حضرت
از مدینه بیرون تشریف آوردند تعلیقه نوشتند به جماعت خویشان خود
همه بنی هاشم نوشتند لکن سر کاغذ را باسم محمد حنفیه نوشتند
پس این نوشته را فرستادند برای محمد حنفیه و آن این بود که بدانید
آگاه باشید که هر کس با من آمد کشته خواهد شد و از دست ایشان
مردم بیرون نخواهد رفت اگر جمیع اهل زمین با من بیایند همه کشته
خواهند شد و لکن بدانید هر کس همراه من نیاید به اندر رستگاری
برای او هیچ فتح نخواهد کرد باری حضرت صادق سلام الله علیه
این طور دستور العمل میدهند بطور ظاهر سبکی در حساب نگاه
کنند گول نخورند از دین اینها پس بحسب ظاهر کسیکه همراه او را
نخواهند گفتند و فتح ظاهری برای او هیچ دیگر شاید مردم را
ملک خود طلبیدند که اینها هم کشته نشوند سبکی که چنین خیالی
کنند گول نخورد دقت کن با بصیرت باش دلم میخواهد امام حسین را
بشناسی برای اینکه با بصیرت بشود گول نخوری با بصیرت بر امام حسین ع

گریه یعنی چه اگر گریه بمعرفت را شمرد و ثمری نکرد برایش
سعی کن حیف معرفتی حاصل کن معرفت که حاصل کن نمی‌گویم گریه
کن حیف است کمیش همان قدر محزون شود هم اگر محزون شود
کسی با معرفت همان قدر شناسی امام حضرت را دارد هم اگر در
جمیع عمرت در یکی از مصیبتهای که باین بزرگوار رسیده
محزون شوی [illegible] ثقلین را کرده باشی خلاف امر زد
ببین اینچه حضرت میگویم پس گریه بر سید الشهدا تو آتش
چه نهایت است اما شرطش معرفت هم هست اما اگر شناسی عملش
و مصیبتهاش را شنوی و دلت بسوزد و گریه هم کنی یعنی این
طبیعی است هر کس این جور مصیبتها را شنود دلش میسوزد و گریه میکند
این فائده ندارد سینها هم روضه خوانی میکنند و مع ذلک بهشت
نمیروند پس ما هی میکنیم معرفت تحصیل کنیم نسبت به دوستان
حضرت سید الشهداء مطالعه کنید به بینید چی اسرار
میکردند مردم را دور خودشان جمع میکردند و با همان مردم
میفرمودند من میروم کشته میشوم هر که میخواهد برگردد حتی آنکه قبلا
بسیاری همراه حضرت آمده بودند هم از مدینه هم از مکه

هم از اطراف

هم در عرض راه میفرمودند با درشان همیشه این مردم حتی
آن لشکر یزیدی هم که بودند اینها هم مسلم هم نوشته
که فتح میکنند اینها هم باورشان می‌شد که این می‌آید
و کشته میشود میگفتند گاه باشد فتح کنیم گاه باشد قیم
پس بعضی بخیال این طمع که امام حسین بکوفه میرود در کوفه شهر
حضرت امیر است اهل کوفه کمک آن حضرت میکنند و حضرت
سلطان خواهد شد آنوقت ما هم بزرگ میشویم حاکم میشویم
منصب میگیریم همراه حضرت آمدند این بود که تا وارد دیگر
کربلا هم خیلی همراه آمدند حضرت بکسی وعده هم نکردند
که میفرمودند این مرا میخواهند غیر مرا کاری ندارند هم
در بین راه هم وقتی که وارد شدند مکرر میفرمودند آن
حضرت که اینها طالب این اند که خون مرا بریزند شما خیال
این اگر می‌آیید که من سلطان میشوم و شما حاکم خواهید شد
بدانید که این طور نیست و ما اهل بیتی هستیم که گول نمیزنیم کسی
بدانید که هیچکس نمی‌خواهد که گول بزند شما را هر کس علاقه
میداند که اگر همراه من بیاید کشته میشود بیاید هر کسی

توی دلش نمی خواهد کشته شود برگردد و نمی خواهی کشته شوی برو
پی کارت پس فرمودند من آمده ام برای همین کشته شدن
و من امسال کشته خواهم شد هر چه گفتم باورتان نشد و تا
خیالتان میرسد که من این حرفها را میزنم که شما را سخت
کنم ای مردم بیایید بروید و لشکر یزید دشمن شما نیستند
با شما کاری ندارند هر که میخواهد برود تا شب تاریک است
برود که خجالت نکشد بکنید نقب بکنید که گوشه خیمه را بالا زده نگاه
میکردم دیدم فوج فوج میروند و ما میدیدیم که میروند و میلرزیدیم
که ما ماندیم تنها و بیکس باری منظور این است که فکرش را
بکنید اول حکمت کارهای او را بعد بیایید بعد بی گریه
ناله کنید بر سر و سینه بزنید پس ببینید معقول نیست و اما داشت
وقتیکه فکر کنید خواهید یافت الله حضرت سید الشهدا
را ببینید عقل او را بقدر عقل این مردم برده اند عجالته نمی گویم
آن عقلهای بزرگ بزرگ را اقرار کن تو که تو همان راه پیشش را بگیر
و ملتفت باش پس ببینید که شخص عاقل که عقلش بقدر این مردم
متعارف باشد و بداند کسی او را می کشد این اگر شخص عاقل

باشد و بدا

باشد و بداند یقین کشته میشود و بداند که اگر خویش و قوم و عیال و اطفال
اگر همراه ببرد آن عورتها می شود و اگر کمک این کنند باشان نسبت
در میروند ببین آیا می تواید اینها را و مردم دیگر را بخود دعوت کند که همراه من
بیایید و بدانید که همه کشته خواهید شد هیچ عاقل چنین کاری نمی کند
مگر کسیکه دعوت کند مردم را برای نجات خودش پس اگر بداند شخص
عاقل که اگر جمعیت داشته باشد بزند دشمن را و جان خودش احتمال دارد
در برود میگوید که بیایید خویشهای من تو مردهای من بجنبید اگر احتمال داشته
باشد که او را نجات میدهند این معنی را همکیشند از این اشخاص کمک می
طلبد و این عقــلهای عالم اگر طوری باشد که یقین کنند مثلاً نبی
خبر داده باشد یا خواب دیده باشد طوری باشد که یقین کرده باشد
که او را می کشند دیگر نمی اید پسرهاش را همراه ببرد و نمی اید برادرهاش
را ببرد که همه سر ببرند میگوید اینها باشند لابد باشند
حالا من خودم کشته میشوم اینها سلامت باشند پس پسرهاش و برادرهاش
را همراه نمی آورد که یقین دارد کشته میشود میگوید حالا اینها مرا
کفایت نمی کنند چرا اینها را بهلاکت اندازم من کشته میشوم البته چرا اینها
بهلاکت بیفتند حالا را و الله فکر کن در این که حضرت سید الشهدا آیا میدانست

که میرود کربلا کشته میشود یا نمیدانست مظنه داشت که کشته میشود چنانکه هم
میداد که کشته نمیشود بسیار مردم چنین خیال کرده‌اند نوشته بعضی از مردم معرفت
که حضرت سیدالشهدا وقتی آمد کربلا مظنه اش داشت که سلطان خواهد شد
و چون مظنه تکلیفش این بود که بمظنه خودش عمل کند مظنه اش این بود
که بسلامت در خواهد رفت و سلطان خواهد شد پس بمظنه خودش
عمل کرد و آمد کربلا بکربلا اینجا که آمد یکدفعه گیر دو دیگر ندانست چه کند لابد شد
نا کرد استغاثه کردن که چاره هم نداشت اگر پیشتر میدانست که در
کربلا کشته خواهد شد نمیرفت چرا که با وجود یکه میداند بقدم خودش میرود
و بجائی که کشته اگر دانسته بود در رفته بود این خلاف شرع کرده
بود چه اگر گفته و لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة یعنی خودتان عمداً خودتان
را بمهلکه نیفکنید حالا اگر حضرت سیدالشهدا میدانست که کربلا میرود کشته
میشود خودکشی بدستی خود را بمهلکه بیندازد خلاف شرع کند و او خلاف
شرع کننده نمیگردد بلکه او کارش این طور نمیشود دیگر آمد چاره هم نداشت
لابد شد ناچار کشته شد این جور معرفت‌ها را مردم دیگر دارند لکن تو از این
بی‌خبر باش و بدان که درین حکایت در حقیقتی نبود که میان خواص
و عام معروف نباشد حتی اینکه زنها خبر داشتند بسیاری از اینهای
سلف خبر داشتند

سلف خبر داشتند و خبر داده بودند توی یهودیان هم خبر معروف بود
میشناختند آن محمدی که میاید یکی از اولادش کشته میشود توی اهل
توریه و انجیل هم که الان هست این خبر هست زن خوانان که زیاد هست
پس اینها همه گفتگو کشید بلکه از ابتدا اینکه هنوز نطفه سیدالشهدا
منعقد نشده بود در رحم مادرش یک وقتی جبرئیل نازل شد بر پیغمبر صلی الله
علیه و آله که آمده ام بشارت دهم ترا اولادی که چنین و چنان
با کمال است با جلال است با عصمت است امامت دارد چنین و چنان
خدا عنایت کرده بتو لکن از نسل علی و فاطمه ولکن یک چیزی که امتان میکشند
که امت تو هستند او را خواهند کشت هنوز پیش از خلقتشان این
وحی رسیده بود پیغمبر خبر داده بود خیلی از زنها میدانستند ام سلمه
میدانست باری جبرئیل این وحی را آورد وقتی بعد از پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرمود بجبرئیل که ای جبرئیل برگرد و بگو من چنین فرزندی بکارم
نمیخورد که زحمتش را بکشم او را بزرگ کنم با این جلال با این جمال
با این صفات نیک و فرزند او را بدست دشمن بدهم هم و در
اینجو فرزندی بکار من نمی‌آید جبرئیل برگشت وحی آورد که محمد بگو
که من چنین فرزندی بکارم نمیخورد و نمیخواهم باز یکبار دیگر وحی شد

که برو سلام مرا برسان بمحمد صلی الله علیه وآله و بگو با فرزندی بفاطمه خبر میدهم الله حسین را حیات

و در محاربه باید کشته شود آن فرزند باز جبرئیل آمد و عرض باز جبرئیل آمد و عرض کرد منت

حضرت حضرت دید دلش راضی نمی شود و یک طوری است حالت وحی را مثال

آن که کسیکه خبر از آن حالت ندارد و نمی شود آن حالت را شرح کرد پیش بین

مردم خصوص متنی های خودمان که وحشت میکنند اگر بخواهی بگویی سر این

که خدا چه طور وحی میکرد و پیغمبر راضی نمیشد وحشت میکنند و مانند اینکه تا پیغمبر راضی

نمیشد مقدر نمیشد بسیاری از امور این طور است مثل اینکه خدا تا پیغمبر

راضی نشود که بمیرد و جانشان را بگیرد وحی هم همین طور است پس عرض میکنم

که خدا چنین مقدر کرده که مشیت خود را تابع رضای ایشان کند

و این قسم را اراده بود از روز اول و اراده به و مقادیر امور پس مشیت خدا

باید در دل پیغمبر بیاید و هر طور که پیغمبر قبول کرد خدا هم مقدر کند

بر طبق قبول پیغمبر و قبول بر طبق مشیت است باری پس پیغمبر بجبرئیل فرزندی که او را

نمی اید را استش و جبرئیل رفت و عرض کرد وحی شد که بگو به پیغمبر چنین مقدر

کرده ام که شهید شود اما کارهاش شهادت او دارد یکی از آنها این است

که ائمه و سلاطین دنیا و آخرت از نسل او باید بعمل بیایند و اگر شهید

نشود این را باو نمیدهیم و اگر قبول نکردی و راضی نشدی بدان که سلاطین

دنیا و آخرت

دنیا و آخرت را ائمه را نمی آرم به دنیا این یکی از آن چیزهاست که

بعوض شهادت بحسین میدهم و یکی دیگر اینکه هر مومنی هر جا باشد دعا کند

اگر من باید قبول کنم اینها لفظ ظاهرش است که عرض میکنم جمیع اعمال که جمیع

مومنین و انبیا و اولیا میکنند برای این است که خدا قبول کند

اگر قبول کرد اجابت کرده روزه میگیری اگر قبول کرد اجابت کرده حج میروی اگر

طور خمس میدهی همین طور زکوة میدهی همین طور اگر قبول کرد اجابت کرد

پس فرمود یکی این است که نزد شهادت این قسم قرار دادم که مستجاب

دعوات در تحت قبه او باشد یعنی بواسطه شهادت او دعا مستجاب

میشود حتی دعای پیغمبر بواسطه شهادت او مستجاب میشود پس خطاب رسید

که حالا اگر تو راضی نیستی باین صفت و نمی خواهی شهید شود من مقدر کنم

انبیا را برای تو اگر راضی نیستی باز اختیار با تو است همه با اختیار تو داری

و این سری است از اسرار در میان خدا و اولیای او و این را باید به

که هر امری که از بالا می آید آن امر را اگر پیغمبر راضی نمی شود نمی اید پایین

دیگر اگر بخواهم تفصیلش را عرض کنم تفصیل زیاد میخواهد و در این مجلس نمی

توان شرح داد پس در دفعه سیم جبرئیل نازل شد بتفصیل حالات حضرت

سیدالشهدا را عرض کرد این دفعه که عرض کرد آن وقت فرمودند من راضی شدم

جبرئیل برگشت و عرض کرد پیغمبر راضی شد بعد بهمین تفصیل را خدمت حضرت امیر صلوات
الله علیه عرض کردند حضرت امیر راضی نمی شد بهمان تفصیل که در پیغمبر عرض کردم
و باز حضرت پیغمبر تفصیل را فرمودند حضرت امیر صلوات الله علیه راضی
شد همچنین این خبر را بهمین تفصیل بحضرت فاطمه دادند فاطمه وحشت
زیاد کرد بیش از پیغمبر و این را به سینه که دل زنها نوعا در هم و ...
شان رحیم تر است معلوم است طاقت فاطمه از طاقت پیغمبر و حضرت امیر
معلوم است کمتر بود گفت من اسم اولادی که باین طور و این او را بزرگ
کنم و جسم او را بکشند چکار من می آید اسم اولادی نمی خواهم جبرئیل برگشته
که فاطمه را راضی کنند که آیا تو نمی خواهی پدرت شفاعت کند جمیع عاصیین
را آیا نمی خواهی شوهرت ساقی حوض کوثر باشند آیا نمی خواهی ائمه طاهرین
از نسل تو باشند آیا که نمی خواهی که دعای مؤمنین بواسطه حسین مستجاب بشود
آیا نمی خواهی که خدا بواسطه حسین شفا بدهد بجمیع مرضای امت فاطمه
اینها را که شنیدند راضی شدند و عرض کردم بسبب رضای شان را آن
را عرض کردم از برای اینکه مبادا کسی خیال شبهه کند که حالا که راضی شده اند
پس باید بکشته شدن امام حسین راضی بود نعوذ بالله دقت کنید انشاء الله
یکدفعه انسان راضی میشود از تقدیرات که خدا میکند یکدفعه نسبت بخلق
را یکجور

یکجور معامله دارد بکسی خیال کند که حالا که پیغمبر که راضی شده که حسین
کشته بشود و حضرت و فاطمه که راضی شدند پس دیگر حالا معنیش چه
چیز است که گریه کنند و زاری کنند بآن حضرت و در راضی نباشند
بکشته شدن آنجناب دیگر دقت کنید انشاء الله بعد ببینید اگر راضی
شده دیگر چرا بعد بیش گریه کرد دیگر را و این حکایت ذکرش لابد
نه حکایتی بود که یک مجلس یا دو مجلس ذکرش شده باشد گاه
باشد و روایت حدیث پیدا میشود که پیغمبر و امیر المؤمنین در مجالس
عدیده میفرمودند که حسین کشته میشود و گریه هم میکردند پس عرض میکنم
باز ملتفت باشید یک کار است یک معامله است که خلق با خلق
پیش میشود در یک معامله از خدا راضی بود و از خلق ناراضی یعنی اگر کسی
تو سر کسی زد پیش خدا که میروی و ملتفت میشوی بگو الحمد لله که چنین
تقدیری کرده خدا معلوم است من تقصیری کرده بودم که ظالم را خدا
بر من مسلط کرد بجهت آن تقصیر اما نسبت بآن ظالم که میگوئی تو ظلم
کردی بمن بد کردی تو که صاحب بمن و باو عداوت میکنی و خدا هم
او را عذاب میکند که ظلم کرده است پس ملتفت باشید که راضی شدن

فرق دارد دقت کنید نشانه بگوئید خدایا میدانست من چه کرده ام
که مرا به این حالت گرفتار کرد از خدا راضی میشوی آقا از زبان خانم
راضی هستی در کارهای خودتان فکر کنید نشانه راه منزله که بهشت
آنجا همه جا بر یک نسق است پس یک معامله است نسبت بخدا میکنی
کسی مال ترا خورد توی سر ترزد پیش خدا که میروی بگو معلوم است
خدایا من یک معصیتی کرده بودم که مرا باین بلا گرفتار کردی و فلان
را بر من مسلط کردی هر چیزی بهر کسی برسد معلوم است خدا مطلع است
که او چه کار کرده و بچه سببی مستحق این شده و خدا هم او را باین بلا
گرفتار کرده پس در نزد خداوند عالم شخص اقرار میکند در سرور و در دولت
و در بلا و در غیر بلا در صحت و در مرض پس اگر صحیح باید بگویم الحمد لله
رب العالمین که بفضل و کرم او صحیح هستم اگر ناخوش شدم معلوم است
گناهی کرده ام که مستحق این شده ام این معامله است که شخص با خدا
میکند و در همه جا هم شخص مؤمن باید این طور باشد پیش خدا که میروی
باید این جور رفت دقت کنید نشانه لکن حالا آن شخص که آمد
توی سر ما زد ما هیچ باز توی سر او زده بودیم خوب بگوئیم ما
مال او را دزدی هیچ بار ما مال ترا خورده بودیم جواب ندارد هیچ؟
و ظلم است هم

و ظلمت هم میکند او را پس آن شخص ظالم است پس اگر شخص پول کسی را
خورد آنکس اگر زورش رسید پس میدهد اگر کسی توی سر کسی زد و بی
تقصیر بوده است او هم اگر یک وقتی مسلط شد از او انتقام میکشد
که تو فلان روز توی سر من بزور زدی و ظلم کردی پس بر سر این است
را پیش خدا حالا که پیش خدا میروی اطوار رفتن مطلع است و بر
چیزی را بجهت چیزی یک کاری میکند و بجهت خلقتی میکند لکن که گفته با
یکدیگر با عدالت باید راه بروند نشانه ملتفت باشید که این قاعده
که عرض کردم قاعده بود کلیه که در جمیع جاها بکار میاید باری پس عرض
میکنم که چون الطور ها که بود عرض کردم حالا خدا تدبیر کرد که چون
مؤمنین هستند جمیعشان باید جان و مالشان را در راه خدا بدهند
و هیچ کراهت نداشته باشند و این نمی شود چرا که مختلف است
حالات مردم چرا که همه ایشان که مؤمن هستند مثل حضرت سید الشهدا
میخواهد چنین کاری بکند سایر مردم طاقت این را ندارند این مردم اول
که جان خود را نمی دهند سهل است مال را هم نمی دهند سهل است
ده یک مال خود را نمی دهند زکوة مالشان را هم که مالشان را
که در واقع زیاد هم مال است از امی پینی مردم نمیدهند حالا این مؤمنین

که زکوة مالشان را نمی دهند آیا می آیند تمام مالشان را بدهند
و راضی هم باشند جانشان را بدهند و راضی هم باشند معلوم است
نمی دهند و مال که ندهند تدبیری میکنند که اینها جان و مال خود را
همین طور که فی سبیل الله بدهند خدا جان و مال شهدا را از اینها گرفته
بطوری که خودشان خبر شده اند که چه طور داده اند پس خدا قرار داد
که خرید از حضرت سید الشهدا جان او را راضی بوده مال او را
که همه را بردند خیمه هایش را آتش زدند و غارت بردند و راضی بود
و داد و راضی هم بود و در همه سالی بود از روی بشدت رضا و رغبت
تمام این معامله را کرد نه بجنبه تون قبالها که مینویسند در این معامله
های دنیائی که مردم میکنند مینویسند از روی بشدت رضا و رغبت از
کسی چیزی را نفروخته و راضی باشد باین معامله جمیع علما حکم میکنند که
بیع باطل است باید راضی باشند مردم در معاملاتشان پس این
معامله حضرت سید الشهدا از روی راضی بود که اگر راضی نمی شد
خدا هم معامله نمی کرد خدا نمی باید خوش معامله قرار بدهد که طرفین
معامله راضی باشند تا معامله قرار بدهد صحیح باشد پس تراضی از طرفین
بود خدا راضی بود حسین راضی بود و هر دو بطور تراضی این معامله را
دادند خدا

کردند خدا جان حضرت مال حضرت را و تمام بهشت را به او دادند
بحضرت سید الشهدا اگر کسی بخواهد بهشت بهر حال دیگر جدش
چکاره است جدش جدش است پدرش چکاره است پدرش پدرش
هر چه داشته باشد پسر آنچه دارد مال پدر است خود پسر در پیش پدر
و کنیز باید باشد پس خود پسر بجای مملوک است برای پدر و آنچه هم دارد
مال پدر است پس بهشت و همه تمامش مال حضرت سید الشهدا است
دیگر هیچ کس ندارد لکن ببین آیا نه این است که سید الشهدا پسر
علی است و حال که پسر علی است پسر و هم بجای غلام او است پیغمبر فرمودند
انت و مالک لابیک پس تو مال پدرت هستی هر چه است هم مال
پدرت است نشنیده اید اینهائی که عرض میکنم خبر را ایمان
تان باشد پس پدر ولی است برای پسر حتی در حال کبر اگر پسر اطاعت
پدر نکند عاق میشود پسر همچنین اگر پدرش مالی از پسر بخواهد و پسر مالش
را نخواهد ببیند بدهد پدر عاقش کند میتواند پس پسر از آن بابت که
خودش مال پدر است مالش هم مال پدرش است پس از این
جهت است که بهشت مال محمد است مال علی است هم چنین بهشت را
بان بچه‌های دیگر ائمه باشند داده [illegible] است پس آنها هم دارند بهشت را

و بهمین طور بانبیا داده اند به اولیا داده اند بمؤمنین داده اند
پس بدانید نفسها که تمام بهشت بحضرت سید الشهدا گرفته
بعوض اینکه جان خود را و مال خود را داده و بخصوص در بعضی از اخبار
صریحا این را فرموده اند و همینها کافی بود که من عرض کردم در بعضی
از اخبار هست که عرش از نور پیغمبر خلق شده و پیغمبر از نور خودش
بهتر است پس پیغمبر از عرش بهتر است کرسی شد از نور حضرت امیر ع
خلق شد و حضرت امیر از نور خودش بهتر است پس حضرت امیر از
کرسی بهتر است آفتاب از نور حضرت امام حسن خلقت شده
و حضرت امام حسن از نور خودش بهتر است پس حضرت امام حسن
از آفتاب بهتر است و اگر آفتاب را این آفتاب ظاهری
هم میگیری بگیر از این آفتاب هم بهتر است و همچنین بهشت
و جمیع حور العین و جمیع آنچه در بهشت است میفرمایند بهشت و حور العین
از نور حضرت سید الشهدا خلق شده و سید الشهدا از نور خودش
بهتر است پس سید الشهدا از بهشت و حور العین بهتر است پس بدانید
که تمام بهشت را خداوند عالم تملیک و تیول داده است بحضرت
سید الشهدا و خدا تیول داده بمملکت خود را به بندگان خود
ولقا تنبه

ونفعی نیست دقت کنید نفسها بعضی مقدمات است که عرض میکنم
و خیلی بینها و مرز نند و من مثلی میگویم تو باخبر اسمش را بگذار
عرض بعضی از مقدماتی است که خیلی از سنیها و نواصب انکار
میکنند لکن تو فکر کن ببین که خدا است اگر بخواهد تملیک کند
چیزی را بکسی از ملک خود بخواهد چیزی بکسی بدهد چیزی را بتو بدهد
که هیچ ربطی با تو باشد آیا میتواند و همه جا این کار را کرده است
فکر کن ببین سلطنت سلطان را که داده خدا این مملکت را
بکه داده این مملکت را حالا بناصر الدین شاه واگذاشته
الآن حالا واگذاشته معنیش این که خدا این مملکت ناصر الدین
شاه است چیزی ناصر الدین شاه پادشاه مملکت است رعیت
چکاره اند نوکر سلطان نند سلطان چکاره است سلطان
صاحب اختیار رعیت است او صاحب اختیار است و رعیت
باید مطیع و فرمان بردار باشند هر بلدی را که سلطان بدهد بکسی
زهره ندارد و نزد و باید گوش بدهد و اطاعت کنند پس امر سلطان
حکم با سلطان است هر کس را میخواهد ضابط میکند هر کس را میخواهد
حاکم میکند هر کس را میخواهد داروغه میکند هر تصرفی میخواهد در مملکت میکند

مع ذالک سلطان بیچاره ادعا ندارد که من خدا هستم میگوید من پادشاهم
امّا امر دارد و حکم دارد و صاحب اختیار رعیّت است سید است
آقا است حالا دیگر دقت کنید بهمین طور خدا تملیک سید الشهدا
کرده تمام بهشت خود را مع ذالک حالا آیا سید الشهدا خدا است
نه لکن امر بهشت با اوست مالک بهشت است هر کس را در هر جای
بهشت بخواهد منزل دهد میتواند هر کس را بخواهد بیرون کند میتواند پس
بهشت مال آنجناب است وحده لاشریک له مال غیر او نیست حالا
ببینید بعد از آنکه بهشت داد ضایع بهشت تمامش مال سید الشهدا است
حالا اگر کسی باید برود توی بهشت باید حضرت سید الشهدا بهشت را
بدهد مثل مالی که خدا بشما تیول میدهد حالا کسی مالی را که خدا باو داده بخواهد
بخود نبود و شد نمیرود از ذات خدا بخورد چیزی را نمی شود. رفت از ذات
خدا چیزی نخورد بلکه می آید از تو میخورند و تو میخورند باوجودیکه تو مخلوقی
و آن مال مخلوق است آنجا هم مخلوق است پس بهشت بعد از آنی که
مال حضرت سید الشهدا شد حالا دیگر بهشت را از او باید خرید حالا ثمن
این بهشت چه چیز است که از سید الشهدا اگر چیزی بدهند ظاهری را که حضرت
سید الشهدا که احتیاج ندارد ثمن این بهشت را بهای عدیده است یکیش اینست
که تو اقرار کنی

که تو اقرار کنی که مالی داری مال تو نیست و اگر کسی بگوید مال مال من نیست
مال سید الشهدا است و به خدا از او میگیرد اینجا عالم عدل است غصب نیست
نمیشه کرد غصب تملیک نمیشود کرد هر چیزی را مستحق میدهد این دنیا
بود که اینها آن کوه را حوزه دنیا آن غصبها را کردند آن ظلمها را کردند لکن در آخرت
غصب خلافت حضرت امیر را میشد توانستند خلافت آنجا را غصب کنند
غصب حق ائمه را نمیتوانستند بکنند خلاصه ملتفت باشید که تمام بهشت را مالی
او خواندی بهشت را بخواهند بنشینند و بعد از اینکه اقرار داشته باشی که بهشت
مال او است دیگر حالا اگر کسی بخواهد برود بهشت و بهشت داشته باشد باید
صاحب مال را دید باید از او خرید ثمنش چه چیز است یکیش این است که نماز کنی
یکی اینکه روزه بگیری حج کنی و همچنین اول عبادات و عبادات ثمن بهشت است عمده
عمده عمده همه این است که بنشینی و عزای او را بر پا کنی و از اهم
آنها بطور حکمت بیاید فکر کنید و تدبیر خدا را ملتفت باشید
ببینید هر کس دوست این امام حسین باشد هر کس ادعا کند که من دوست
امام حسینم هر وقت مشغول کار دیگر شود لامحاله دلش میسوزد فرض کن خود را
صحرای کربلا حاضر باشی امام حسین ایستاده میگوید هل من ناصر ینصرنی
و هل من مغیث یغیثنی فرض کن تو دوست را آنجا که مشتری این را

وی چنین ببین آیا میتوانی خود داری کنی و ترور کشته شوی هرچه او از خودت
را دوست نداری هرچه مال خودت را دوست نداری همه را می اندازی
و میروی کشته میشوی و حقیقت همیشه این را که انسان همینکه دوست خود را
در بلا دید مضایقه نمیکند از خدمت او بلکه خودش مشغول خدمت او است
هست و حواس محبت او را نمیکند او هم یاد این نیست هیچ
کدام کمک هم نمیکند یکبار دیگر نمی نهد ولکن ببین برادر یکیش
برود به دعوا همینکه برادرش برادر را در برابر دشمن دید نمی تواند خودداری
کند ملاحظه میرود کمک برادر دیگر ببین که مالش را خرج میکند فرضش
را دوست بدارد بلکه خود را بلاگردان برادر میکند چه بسیاری
برادر که برای برادر خود را کشتن دید چه کسیکه دوست کسی باشد دقیقا
همین طور است چه بسیار دیده شده و دیده که راضی شده جان خودشان
را بدهند جان پدرشان سلامت باشد جان برادر بزرگتر سلامت
باشد و این تدبیری است که خدا در جمیع مملکت خود کرده و هیچ چیزی
طاقت این را ندارد که جان و مال و فرزند و عیال و زن بچه خود را
بدهد از شیرین و کوچک و بزرگ همه را در راه خدا بدهد و راضی هم
باشد طاقت ندارد اما ما که حضرت سید الشهدا این طاقت
را داشت

را داشت و کرد و راضی هم بود حالا دیگر راضی میشود فرضا اگر پیغمبر
حاضر باشد در صحرای کربلا آیا راضی میشود آن اوضاع را ببیند و کشته نشود
البته خود را به کشتن خواهد داد حالا دیگر بسیار بسیار کسان از مومنان
ضعیف که آن میشود بر ایشان دارای جان دید و بیگانه رنگ نمی نهد
جنس نمیدهند مسامحه نمی کنند لکن وقتی می بینند مولای خود را گرفتار است
آنجا دیگر طبع خود داری نمی کنند وقتی محبت به هیجان آمد از وقت آن
کار را نمی کنند که من این کار را میکنم که خدا مرا بهشت ببرد بلکه
یاد بهشت هم نیست محض خلوص و محبت میکنند و چیزی دیگر و کسی دیگر
را شریک نمی کنند و آنها از عسکر حضرت سید الشهدا طوری اتفاق
افتاد که شرک از میان مومنین برخواسته شد و جمیعش توحید نشست
در ظاهر و باطن، عملشان پس شرک پس شرک برداشته شد لعنت سید
الشهدا از جمیع عالم اگر کسی بگوید من خدا را میپرستم برای اینکه رزق من بدهد
این مقصود و معبود واقعی خودش شکمش است نه خدا اگر بگوید خدا را میپرستم
برای اینکه اسب من بدهد این شخص در واقع معبود و مقصودش رفع تنگی از ...
مقصودش خدا نیست شرک ورزیده دیگر خدا روزی می داده چون
نان من داده عبادتش میکنم چون اسب من داده عبادتش میکنم چون

مرا بهشت ببرد عبادتش میکنم این شرک است و کفر است بجهت اینکه تو
چنین کسی هستی که اگر شیطان هم بتواند بهشت این را تو بدهد تو از پی
پیش شیطان حالا خدا اینه که میروی پیش خدا مقصود تو نان و آب است
نه خدا اشتران عرب که گفت من ایا مردان را دوست میدارم بجهت اینکه
خرما میدهند اگر خرما ندهند من او را دوست نمیدارم بعینه شماها
که طالب دنیا هستند یکی را می‌بینی که طالب حکومت است اگر ناصر
الدین شاه حکومت باو بدهد میرود پیش او و اگر ندهد و ولیعهد
بدهد میرود پیش مظفرالدین شاه نمیرود پیش ولیعهد میرود دلش بحضور
این شخص برای ناصرالدین شاه نمی‌سوزد اگر حکومت نداد میرود
از کسی دیگر میگیرد پس هر کس سلطان را بخواهد مملکت را برای سلطان
بخواهد سلطان را مستحق مملکت بداند و خدمت کند باین جهت که سلطان
و مستحق این است که خدمتش کند این سلطان پرست است و این
اخلاص به سلطان دارد اما کسی که میخواهد حکومت کند طالب این است
که از دست سلطان فرمانی بیرون آید برای او این خود پرست است
این سلطان را نمی‌خواهد اگر فرضا این سلطان برود سلطان دیگر بیاید
میرود تملق او را میکند همیشه هر راهی باد بیاید از آن راه میرود نماز
میکنم

میکنم که بجهنم نروم معلوم است خود را میپرستی که نوزی این شرک است
اما این خودپرستی است خدا نماز از تو خواسته برای خود نخواسته است
خدا خواسته بجهت حکمت از میان مومنین شرک را بردارد و از آن
جهت حضرت سید الشهدا را باین مهلکه انداخت حالا ببینید از آنی
که مومنین نظر میکنند او را در بلا ببینند دیگر خودداری خود نمی‌توانند
بکنند در آن حال آدم یادش نیست که خدا بهشتی خلق کرده یا
جهنمی خلق کرده چیزی که یادش است همین که سید الشهدا ایستاده
و دشمن دور او را گرفته میگوید حالا چه باید کرد باید رفت جان نثاری
کرد این است آن دین خالصی که خدا آورده در روی زمین و از مردم
خواسته و خدا میداند که از دین حالا همین یکیش باقی مانده و الا توی
خیال کن ببین از اول تا آخر هر روز خیال میکنی نماز ما نماز نیست روزه ما
را فکر کن ببین روزه نیست این روزه برای چه میگیری هزار غرض
و مرض داری حاجت داری هم که اکثرش نیت زکوة و خمس هم که میدانی
باید داد و دینهای حج هم که همه کس مطیع نیست آنها هم که مستطیع
میشوند هزار عذر می‌آورند منحصر شده عبادت باین نماز و این روزه
در جائی که در جمیع عمره بیت آن قدر نگذشته باشد آنجا را عبادت

عبادت میکنیم دراین شب است میگوید شخصی داد میزد از آن مکیفت شخص بود که از آن
سرش نیمه شبانی بود پرسید که من نمیدانم این چیز داد میزند گفته
از آن میگوید گفت عزری یکبره دبره ما ندارد گفته نه گفت هر چه میخواهم داد
بزند حالا این مردم فکر کرده اند هر جانی که دیده اند عزری یکبره دبره شان
ندارد میگویند نماز عزری یکبره به شان ندارد میگیند روزه عزری یکبره به
شان ندارد بلکه نفع هم دارد چرا که وقتی روزه گرفتیم غذا نمی خوریم دیگر
حالا خمس باید داد زکوة باید داد ضرر ندارد اینها را رک کرده اند حالا بسم
که الحمد لله نیت نماید هم نکنند که برو دهی چند خرج دارد میگردد
کربلا برود خرج دارد میگردد پس فکر کنید که منحصر شده عبادت تمام
بیک نمازی بیک روزه این نماز را هم اقلا مسائلش را یاد ندارند
بعد فرض کن کتابخوندی سیده اگر دیگه مسئله اش را هم بیده اند
بعد از اینها هم ببین در بین نماز بچه خیالها چه قدر تجارتها چه قدر دروغها
چه قدر فحشها بر زنها در این نماز میکنی در این بدن بیچاره را در لقد
وا داشته یکپاره کلمات هم میگوئی این اسمش شده نماز و هم
چنین روزه است همین طور پس عرض میکنیم که مؤمنین معصوم نیستند
حفظ قلب خود را نمی توانستند کنند و خدا میخواست که اینها را نجات
بهم هم کنند

به هم چه کنند این تدبیر را کرد که همین معامله را در دین کرده با مردم
که خالصاً مخلصاً بدون هیچ طمع خبیثی یاد شان بیاید یا فوت
ناری یاد شان بیاید را می شود منجبه شدن این بود که از وقتی
که نائره حرب و حضرت نهای حنیف را گذارد و مصائب بی اعتبار
بر فتنه و جان میسداد نمی شود کسی دوست امام حسین باشد
و یاد امام حسین بیاید و دلش نسوزد دوست است دلش میسوزد
برود خود را کشتن میدهد عرض کردم این معامله بر سر همه کس
هم آمده خدا طوری قسم را داده که هر کس در دلها این طور باشد
که اگر من از زر کجا بودم میرفتم کشته میشدم او را هم مثل شیعیان
شهید محسوب کند از وقت اگر کسی آنجا حاضر نبود مثلاً شهید قرار
داشت و این آرزو را می کرد باز همان ثواب را داشت حالا
شما شهید شرا بیاریه و ان زمان را هم بزبان خودتان بیارید
حالا زیارت میخواهی بکنی آنحضرت را می بینی میگوئی یالیتنی کنت
معکم فافوز فوزاً عظیماً اگر راست میگوئی بر آن شهیدان
ده و ثواب شهدا برای تو نوشته شده است خلاصه پس عرض میکنیم
که این تدبیری بود خدا کرد برای نجات جمیع مؤمنین پس

پس مؤمنین هر وقت که تذکر مصیبت سید الشهدا شدند اولاد کرام
داشته و دارند که اگر از روز در کربلا بودند کمک میکردند و کشته
میشدند بعد از آنکه نتوانستند آنجا بودند کشته شوند چه میکنند گریه
میکنند فکر کن ببین نشستی در مجلسی که مصیبت آنحضرت ذکر می شود
آیا می شود حزن نگیرد ترا و همینکه محزون شدی بس است ترا
و هم در جمیع عمرت اگر یکدفعه محزون بشوی و هم انسان ببین مستوجب
بهشت میشود و هم از جهنم نجات می یابد پس عرض میکنم که دوستان
در این زمان حالت امام خود را مشاهده میکنند و نشسته اند در هم
جمع شده اند برای عزاداری و میدانی نشسته این را که این مجلس
مخصوص شما است شما نشسته که اقرار بفضایل آل محمد علیهم السلام دارید
و میدانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر حالت شما مطلع است پیغمبر که مطلع
نمی شود سلام کرد بر او آیا هیچکس میرود بسنگ سلام کند با وجود یکه
میداند نمی شود سنگ صدای او را یا بچوبی سلام کند یا آنکه
با مدعی نعوذ بالله سلام کند معقول نیست و شما میدانید که امام
شما امامی که وهم گوشش صدا است نمی شود که نشنود و هم میشنود
صدای شما را پس حالت شما را و هم می بیند علی مرتضی حالت شما را و حالت

انها

زهرا می بیند حالت شما را و می بیند که حالت فاطمه چه خواهد بود یا ممکنست
که شما را ببیند در اینجا نشسته اید و همه مصیبت فرزند او گریه کنید و دعا
ببیند که محزون می شوید در مصیبت فرزند او دعا نکند شفا را و شفاعت
نکند شما را این محال است دقت کن انصاف بده ببین محبان کرام
آیا چنین کاری میکنند بهدست در عزوت فکر کن ببین نسبت
بعزوت کسی این طور باشد بر دی یکجا نگاه کنی ببین جمعی نشسته
اند در آن پیرتر فلان سنه از دنیا رفت گریه کنند و ذکر او را
بکنند که فلان چه جوان رعنای رشیدی بود چه هنرها داشت عجب
جوانی بود حیف بود گریه کنند بر او تو هر کس باشی دوست میداری
اهل این مجلس را و محبت قلبی از اینها در دل تو پیدا می شود اگر
اگر اینها احیانا یک وقتی در پیشان سر بزنند نسبت بتو و تو
مقصری گریه باشی از تقصیرشان میگذری دیگر معلوم است که هر چه
کرم زیادتر شد و شخص کریمتر زودتر میگذرد و دیگر شما که این را
میدانید الحمد لله و هم میدانید که جمیع کرم خدا در ایشان جلوه کرده و اگر
در ایشان جلوه نکرده بود تو چه میدانستی کرم خدا را پس جمیع بزرگی
و جمیع سخاوت و جمیع کرامت در ایشان بروز کرده و ایشان

شاهند و حالت شما را نشان بدهد و حالا که شاه هم ملتفت شده به بینید اما
دیگر ممکن است شما را کتب هان بگیرند مواخذه کنند که چرا اطاعت
نکردید بد اطاعت نکردیم و میدانیم اطاعت نکردیم و معصیت کردیم و تقصیر
کتب آن خود اما گریه هم بر سید الشهدا کردیم خیلی درست از کرم
ایشان که قبول نکنند و دیگر که قبول می کنند شما دقت کنید
به بینید که هیچ معلوم نیست که انسان بر باد سمعه باطلش کند مگر گریه
بر سید الشهدا که ریا و سمعه بیس نماز دروغی میشود کرد روزه دروغی
میشود گرفت اما گریه دروغی نمیشود کرد مگر شما این گریه تنها که هم مرغوب نمیکنند
اما دشمن خبر ندارد دل تا نسوزد اشک جاری نمی شود و دل وقتی سوخت
دیگر ریا توش نیست سمعه توش نیست عبادت است خالص از برای خدا
الا لله الدین الخالص از برای خدا است و دیگر دین خالص تعزیه
سید الشهدا است و این تعزیه حضرت سید الشهدا حالا خوار شده است
بجهتی که مردم صاحب طمع پیدا شده اند و دیده اند دوستان پول خرج
میکنند در این راه بنا گذارده روضه خواندن برای پول [illegible]
عرض کنم که میشود دیگر متعهد شد میشود ضامن کسی شد که تو برای خدا
بخوان اکثر به کی برای خدا بخوان الوقت به بینیم پیش از این
که تو طمع

که طمع داری تو میدهند یا نه والبته بیشتر میدهند خلاصه این طمع دیگر
خوار کردند روضه خوانی را این روضه خوانی اول مال همه کس نبود
و دیگر اول کسی که روضه خوانی کرد خدا بود اول خدا خواند روضه
بعد جبرئیل که خبر برای پیغمبران و دیگر که روضه خوان دوم
جبرئیل بود و دیگر که خدا و جبرئیل هم برای پیغمبر روضه خوانی کردند
برای حضرت امیر و حضرت فاطمه و سایرین بعد حضرت امیر خبر داد
از این واقعه و روضه خوانی کرد و حضرت فاطمه روضه خوانی کرد
چرا که هی مکرر می نشستند پیش از دعوای کربلا برای خود روضه میکردند
و روضه خوانی میکردند لکن امر افتاد دست صاحبان طمع که هیچ
میروند برای یک پول روضه خوانی میکنند اگر آدم بودند روضه خوانها
هیچ برای پول روضه نمی خوانند ندیدی که شما به بینید کسی که روضه
بخوانند خدا العقبه را این مردم پولشان ندهم این دروغ است لکن
جگر اینها را هم باز خود امام حسین کرده چرا که روضه خوان روضه
میخواند گریه هم میکنند گریه که میکنند همان گریه کفاره می شود برای
گناهانش روضه خوانها را هم پر بیراه نگیم نمی عرض میکنم که روضه خوانها
اگرچه بدکاری میکنند که برای پول روضه میخوانند از برای اینکه کسی از اینها

ازرهنما کینه بدل بگیرد عرض میکنم که این روضه خوانها اگرچه پول میگیرند
اما در وقتی که روضه میخوانند ایا نه این است که خودشان هم دلشان میسوزد
و گریه میکنند ان کفاره آتش باشد پول گرفتنش بد باشد این کارشان
که خوب است و صلی الله علی محمد واله الطاهرین والحمد لله رب العالمین

المجلس الخامس

مجلس پنجم شهر محرم الحرام من شهور سنه ۱۲۹۵

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا
و نبینا محمد واله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی
اعدائهم ومخالفیهم ومبغضیهم وغاصبی حقوقهم وناصبی
شیعتهم ومنکر فضائلهم من الجن والانس من الاولین
والاخرین الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب مبارک خود
میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم
الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعدا
علیه حقا فی التوریة والانجیل والقران ومن اوفی
بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک
هو الفوز العظیم ترجمه فارسی این ایه شریفه این است که خداوند عالم
فرموده

فرموده که خدا خریده است از مؤمنان جانهای ایشان را و مالهای ایشان
را با ایشان را تمام انچه دارند جمیع را خدا خریده از ایشان و قرار
داده در عوض این مال و جانشان بهشت خود را بان لهم الجنة و ان جماعتی
که این معامله را کرده اند علامتی دارند علامتشان این است که بعد از انی
که قران نازل شد بعد از نزول قران بعد از نزول این ایه بعد از این جنگ
میکنند در راه خدا و جمعی را میکشند پس کشته میشوند از وقت اموال ایشان
در راه خدا از دست رفت پس دیگر نشسته اند که فکر کنند و منفعت
ببینند که خدا خبر داده از قضیه صحرای کربلا این ایه را نازل فرموده
و این ایه از اخبار بغیب است که پیشترها گفته بوده دیگر منفعت ببینید
و ببینید که فرموده این خبر را نه همین است که من در قران تنها گفته باشم
پیشترها گفته ام با آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر پیغمبران این خبر را
داده ام پس این معامله در توریت هست و در انجیل هست و در قران
هست پس این خبر را خدا با نبیای سلف داده بود که خدا خریده است
از مؤمنان جانهاشان را و مالهاشان را و عوض داده بایشان بهشت
را و نشانه ایشان را همین قرار داده که بعد از نزول این ایه میکشند
و کشته میشوند پس عرض میکنم بطوریکه اگر جنگی بیابی که در معامله و خرید و فروش

چنانکه متعارف در میان شما همه مردم هست رضا شرط است از طرفین
که اگر بایع و فروشنده راضی نباشد و متاعش را نبازند این طور نبوده
و نشسته چرا که تمامی رضا امری نیست که انسان بزور بتواند راضی شود
دیگر نفاقهای ظاهری را شما کار نداشته باشید اینها دروغ است خدا
معامله دروغی نمی کنند پس خدا مطلع است بر قلوب راستی و واقعا راضی است
او می بیند معامله را بطور رضی میکند با او مترددی نیست می داند که راضی است
و معامله میکند و چون خلق از قلب یکدیگر خبر ندارند و می دانند خبر ندارند
به اکتفای تنها زبان برای اینها کرده تجارات کشف کرده پس نفی
میکنیم که رضا و تسلیم و کراهت و انکار اینها امری نیست که باختیار انسان
باشد اگر مدام طبعش است چیزی راضی است بالطبع از دوستان راضی
بالطبع از دشمنان متنفر است غذائی را که دوست میدارد دیگر
باختیار نمیتوانی از او دوست نداری غذائی را که دوست نمیداری
نمی توانی دوست بداری اگر طبیعت تو مایل است بشیرینی در قوه تو
نیست که دوست بداری شیرینی را و اگر مایل است بترشی و حرارت غلبه
کرده صفرا غلبه کرده و میل داری بسکنجبین و ترشی حالا که میل نداری
باختیار نمی توانی میل نداشته باشی دیگر ملتفت باشید انشاء الله تعالی
ختم کرده

ختم کرده بود که هر کس جان و مالش را تسلیم خدا نکند و ندهد مؤمن نباشد
ختم است معامله میکند چنانچه خلق با یکدیگر معامله میکنند فرقش این است
که خلق از قلب خلق بسیار ایشان هستند که خبر ندارند مگر جهتها و
و پیغمبر خدا که اینها خبر ندارند خلق از دل خلق خبر ندارند در اینکه
رضای اگر باید در دلشان باشد تکلیفشان نکرده اند کفایت میکند
همین که بزبان اقرار کرده که راضی بوده ما هم حکم میکنیم که راضی است
پس خلق معامله با یکدیگر میکنند رضاهای ایشان رضاهای اقراری
و زبانی و ظاهری است دلش هم راضی نیست تکلیف نیست
در عقد و نکاح و معامله و صلح و هبه همین طورها مردم قرارشان است
زنی را که میخواهی عقد کنی همین قدر که بلی گفت میگیرید زن او است دیگر
اگر بگرینه تا توی دل مال را راضی نبودیم دیگر نمی شنوند از او پس این است
معامله خلق با خلق که چون عالم بغیب نبودند خدا چنین قرار داده
که انسان همین معامله ظاهری و اقرار ظاهری باشد این معامله خلق است
لکن خدا هم معامله دارد و آن معامله واقعی حقیقی است اگر کسی
میگوید چیزی بیا بفروشش او باید راضی باشد اگر راضی نیست از او چرا
که خدا از دل او خبر دارد پس حکم کرده که طرفین راضی باشند حالا

دیگر بهر طرفی راضی نشدند معامله باطل است ما که حکم نمی کنیم که باطن آن

بجهة این است که از دل مردم خبر نداریم اما خدا خودش مطلع است

بر دلهای دیگر با این شریعت ظاهره نباید راه رود بر آنچه مطلع است

راه میرود پس عرض میکنیم که هر کس راضی نباشد که جان و مالش را بدهد

بجهة خدا هیچ اجتماع ندارد که او را بزور وادارد که بده میگوید

بهشت من مال خودم جان و مال تو هم مال خودت باشد برو دیگر

ماذا بعد الحق الا الضلال دیگر ملتفت باشید نشد هر کس ای ان

بغیر از ائمه طاهرین سلام الله علیهم باقی مخلوقات و اهل در قوه شان بود

جان بدهند و مال بدهند و کراهت هم نداشته باشند شوق

و خون داشته باشند محبت داشته باشند در قوه شان نبود

پس از این جهة خدا این معامله را با ائمه طاهرین کرد و خدا

راضی بود و بهشت را داد باشان و دولت ملوک ایشان کرد و

که ائمه راضی بودند و مال خود را از روی رضا دادند و در میان ائمه

طاهرین هم بخصوص این قسمت باسم حضرت سید الشهدا سلام الله

علیه بیرون آمد دیگر چرا اسم را نمی شود در یک جمله گفت و یقین زیاد

دارد که چرا باید بخصوص آنحضرت باشد بطور اجمال و ابهام و اختصار

ملتفت باشید

ملتفت باشید که ائمه طاهرین یکی هستند اشهد ان ارواحکم و نورکم

و طینتکم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض ایشان

هر کدامشان کاری بکنند کان که دیگری کرده و جدائی در میان ایشان نیست

همینکه یک نفر ایشان کاری کرد ان دیگری کرده کاری که بر سر یکی آمد

بر سر آن دیگری آمده یکی مبتلا گرفتار شد آن دیگری گرفتار

شده ظاهرا اسم نگرفته نه ببینید مصیبتی که بر سر سید الشهدا آمد

آیا گمان میکنی بر سر امام حسن نیامده گریم خودش آن مصیبت ندیده

باشد نه ببین حضرت فاطمه وقتی میشنود می بینی که غش میکند ضعف

میکند خودداری نمی توانند بکنند پس ایشان کانه همشان شریکند در این

مصیبت بجهة اسراری چند این فال را باسم حسین زدند صلوات

الله وسلامه علیه پس عرض میکنیم که این قسمت بنام مبارک ایشان برآمد

و این شهادت را از برای ایشان نوشته اند و اهل ایشان اولادشان

شهید شدند و سلطان شهید شدند و خویشان شهید شدند کلشان شهید شدند و اصحاب

که جانهای خود را بیرون کراهت در راه خدا دادند و آنچه مالهای

خود را دادند و آنچه داشتند در هر مرتبه و مقامی هیچ ادعای ملکیت

نکردند هیچ برای خود باقی نگذاردند تا همه رود مادامی که سیاه است

تاریک است همین جایی که پر شده از دود تاریک میشود نه از روشنی لکن
وقتی که دود از سر خود بکند و سردی خود را از دست بدهد و از سر
خود بکند و سیاهی خود را از دست بدهد تاریکی خود را از دست بدهد
آنوقت آتش بیاید در او می نشیند و دود در میان هست هنوز لکن
حکم حکم آتش است دیگر ملتفت باشید ان شاء الله و این سری است از
اسرار خداوندی که در قرآن اسم شریف برده میفرماید مثل نوره
کمشکوة فیها مصباح اگر دودی نباشد مطلق آتش ظاهر نمیتوانی
تواند آتش ظاهر باشد ملتفت باشید آتش در مقامی نشسته که از
چشم بیننده گان بالاتر است و اگر درست فکر کنی خواهی یافت
که گرمی آتش هم در دنیا نمی آید مگر دودی اینجا پیدا بشود و گرمی آتش
درون دود ظاهر بشود در توی دودهای سرخ شده گمان لکن دود است
تا دود نباشد آتش نمی تواند زینت کند لکن دود گاهی غلیظ است
و بسیار می بینی از توی آتش شعله پیدا است که بیرون می آید غلظت
قدری که کم شد در توی آتش شعله پیدا نیست اما سر شعله چیزی پیدا است
و اگر باز لطیف تر شدی می بینی که شعله یک جایش سفید است و دودی پیدا
نیست لکن اگر چیزی بالای چراغ بگیری دود میگیرد و اگر لطیف تر شد
چیزی هم

چیزی بسم بالای چراغ بگیری دود میگیرد اما اگر پارچه سفیدی یا کاغذی بالای
چراغ گرفتی از صفای رفته نشان ما قدری فهمه دود هست تجربه میتوانی
بکنی همان پارچه سفید را بگیر مدتی که گذشت سیاه میشود هر قطره از دود خالی
ز بسم بخواهی تجربه بکنی سی چیزی از روشن بگیر مدتی که گذشت سیاه میشود
و اگر این قاعده را داشته باشید در جمیع جاها بکار بیاید در علم در حکمت در
فقه همه جا بکار بیاید مادام که آتشی هست در دنیا بدان لطیفه دودی
هست و اگر دیدی دودش کم است بدان که دود در شکم دودها نشسته است
از این است که دودها در دنیا منتشر است از اطراف در دودها اندود
و از آتش بالا میرود و ما گمانش بیاید و ما گستر میشود و از اطراف شعله میزند
ملتفت باشید ان شاء الله پس عرض میکنیم که اگر دودی نباشد فعل آتش
ظاهر نخواهد بود و اگر بنده گان نباشند دیگر اگر درست فکر کنی بنده گان
نباشند کمال خدا کجا ظاهر میشود فکر کن ببین خدا میخواهد قدرتش را
ظاهر کند تو چه میدانی خدا قدرت دارد اگر در خلق ظاهر نکند قدرت
خود را اگر به خلق نمودند علم خدا معلوم خود جمال او معلوم نمیشد کمال
او معلوم نمی شد عظمتش اسمش رسمش تا خلق نباشند هیچ کدام اینها
ظاهر نمی شد لکن بدانید که در خلق جمیعاً مظهر اسماء و صفات خداست

مانند دودی که محل ظهور اسم آتش است پس وهم کرمی آتش در توی
دود ظاهر است چنانکه وهم کرمی آتش روشنائی آتش در توی دود
ظاهر است ان روشنائی که چشم نه بیند ازر بکار نمی آید مانند
روشنائی جائی هست در ملک خدا باشد بکار ما نمی آید که
مثلی که هیچ غذای ما را طبخ نکند بکار ما نمی آید کارهای ما را بانجام
نرساند بکار نمی آید کمی آتش باید در بگیرد در دود دود باید بعد باید
از بخار و بخار باید از ریک اینها بلند شود و آب باید از روغنی باشد
که ان روغن آب شود و اینها همه در توی چوبها و دود عالمهاست
پس عرض میکنم که بنده نماینده کامات خدا میشود و اگر بندگان نبودند
خدا کمالش کجا ظاهر بود ایچ جا خلق که نبودند کمالش هم ظاهر
نبود پس خلق را خلق کرد که کمالش را ظاهر کنند چنانکه در
حدیث قدسی خودش صریحا فرمایش فرموده میفرماید کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف من گنجی بودم که پنهان
بودم دوست داشتم که شناخته شوم در خلق را خلق کردم تا شناخته
شوم حالا دیگر این مسئله را اگر خواهی بیابی و بفهمی نگاه کن از زبان آتش نه
زدن بگو آتش گنجی است پنهان دوست میدارد شناخته شود و دوری
دارت بکنه

درست میکنه برای اینکه شناخته شود یعنی تعلق میگیرد بر روغنی
ملایم از او آب میکنه باز تعلق میگیرد بآن آب او را بخار میکنه
دیگر اگر زیاده تعلق میگیرد ان بخارها دود میشود و دیگر اگر زیاده
تعلق میگیرد یکدفعه خودش ظاهر میشود از وقت که خودش
ظاهر شد این دود هیچ شود نمایت از وقت که ایچ خود نما
نشده حالا آتش نما شده پس بعد از انی که دود از خود نمود شد
و حواس خود را از دست داد دست تا پا نماینده میشود یکپارچگی
که ان آتش عینی باشد پس کار دود همه آتش اطاعت است
کار آتش چه چیز است تاثیر است فکر کن ببین کیست که روشن
کرده گرم کرده اثر کرده آتش است کیست که متاثر شده و گرم
شده و روشن شده دود است پس دود اطاعت درست
را از وقت کرده که خودش کم شود و آتش را نماید پس بدانید انسان
هم چنین در این مثل فکر کن پس مادام که آتش ظاهر شده درست
مدفت آتش شده پس آتش تعلق میگیرد بر روغن در روغن ملایم
نمیشود اما اهیچ را اطاعت نکرده که آب شود دل آتش میخواهم خودش
پیدا شود موم نرم شده اما مقصود پیدا نشده دیگر از بادامی

که آب هم شد هنوز مقصود آتش میخواهد گرم شوند روغن گرم
شده هم شده خودش گرم است اما اطاق را گرم نمیکند آتش میخواهد
طبخ کنند غذاشان را میخواهند حمام گرم کنند با آتش کارها
دارند پس آتش وقتی مقصودش بعمل آمده که دودش با ثمره از خود
در کند این وقتی که از سر خود گذشت جمیع ظاهر او میشود و ظاهر
آتش باطن او میشود چراغ را هر جا که ببری آتش را برده و اگر بگوید
آتش بیار تو چراغ را بیاری آتش آورده دیگر اینست هم فضایل آن بهان
را اگر این قاعده را داشته باشید خواهید فهمید کسی خیال نکند
که محض شعر ظاهری است که خدا توی قران فرموده مطلب بزرگی
را به خواسته بشر بیان کند مردم دیگر نمی فهمند عزنده و یکدانه
بر فطرت خود باقی باشند خدا میفرماید الله نور السموات
والارض خدا نور آسمان و زمین است مثل نوره کمشکوة
فیها مصباح المصباح فی زجاجة شرح نور خدا مانند چراغدانی است
که چراغی بر روی او گذارده باشند و بر روی آن شیشه بلوری باشد
و اگر فکر کنید خدا اشارات در اینها گذارده تا اینکه میفرماید
یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار چنان روغنی است
که نزدیک

نزدیک بود خودش روشن باشد پیش از آنکه آتش با او تعلق بگیرد
پس در اینها اشاره گذارده که روشنائی آتش باید از توی شکم دود
باید بیرون آید و همچنین آتش از توی شکم دود بیرون آید عبرت
بگیرید از اینها ببینید که خداوند عالم خلق کرده آیاتی که بخلق نموده
هم اینه که همه آتش مخلوقاتند در اینها فکر کنید و عبرت بگیرید از قدرت
خدا میخواهد که چیزی بدست نبینی جاری کند از آن در عالم خلق جاری
نمیکند هیچ چیز را نمیزند توی ذات خدا توی ذات خدا کسی راه
ندارد نمیبرد و آنجا پس خدا را ببینید مثلها زده در ملک و فرموده
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق پس آیاتی
ظاهر کرده در ملک و در آن را است فکر کن چیزهائی فهمی نیست هم از جمله
آیات چیزهائیست که بیرون وجود تو است و از جمله آیات یکی
خود تو است فکر کن در خود تو پس ببین چنانکه آتش در هیزم رفت و در دود
و دود مشتعل میشد آتش از این دود پیدا میشد و وقتی آتش میخواستی
مانند دیگر رو میکردی باین دودی که با آتش در گرفته رو کردن باین
دود کردن با آتش است مانند دیگر میروی پیش این دود در گرفته گرم
میشوی پیش این که رفته پیش آتش رفته پس ببینید انبیا و اولیا حالشان

چیست در نزد خدا پس انها اگر بشری هستند مانند شما اشمی و دودی هستند آتشی
در گرفته الا آنکه فرقی میان دود و سایر بخارها و سایر ابخارها و که
هست ان فرق چیست فکر کن ببین چه قدر روشن است فرق پس
ببین در قلب این دود در کانون سینه این دود آتش مشتعل شده خبر
شده دود در آتش اما آب خبر نشده از آتش بخار خبر شده از آتش
اما دود خبره نشده از آتش زبان گویای آتش شده پس خطاب میکند
و هر چه ما گرای اوست که من بشری هستم مانند شما ببین من از شما
هست من جسمی هستم شما هم جسمی هستید الا آنکه من از عالم غیب
خبردار شده ام و من رخساره تابان عالم غیب شده ام من خبر
دارد از حرارت آتش شده ام تو ام اگر میخواهی زیارت او را کنی
بیا زیارت کن میخواهی حرف با او بزنی بیا حرف با من بزن
میخواهی رو به او بکنی رو به من کن اگر او را دوست میداری دست
میگیری که دوست میداری او را جای دوست در دستش اینجا است
دیگر پس ده ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت هیچ فرقی نمی
کند خدا همه جا یکجور خلقت کرده بدن تو را هم یکجور خلقت کرده که تنه
سایر چیزها رنگ دارد مانند سایر چیزها شکل دارد طول دارد عرض دارد
عمق دارد

عرض دارد عمق دارد پس هیچ فرقی مابین تو و سایر سنگها نیست مگر یکچیز
که بدن تو از عالم غیب خبر شده اما این سنگ از عالم غیب خبر نشده است
سنگ است و بس اما بدن تو خبردار شده از عالم غیب پس خطاب میکند بدن
تو به جمادات میگوید من بشری هستم مانند شما فرقی که با شما دارم این است
که روح علمی حیات در من جلوه گر شده و مرا از اول خود تا صد خود قرار
داده پس بدانید این روح بیننده است میخواهی ببینی این روح چه طور می‌بیند
ببین من چه طور می‌بینم و واقعا این است که بیننده هستم چنین میگوید این
روح شنونده ببین من چه طور میشنوم میخواهی زیارت کنی روح کسی را
بدنش را اگر میروی زیارت میکنی او را زیارت کرده میخواهی ببینی چه طور
میبیند بدنش را ببین چه طور می‌بیند بدنش که دیده روح دیده میخواهی ببینی چه طور
میشنود بدنش را ببین چه طور میشنود بدن که شنیده روح میشنود میخواهی
ببینی عالم است یا جاهل است برو پیش بدنش با بدنش حرف بزن میخواهی
کنی اگر جواب تو را داد میبر عالم است اگر نه جاهل است میخواهی زیارت
کنی او را او را نمی‌شود زیارت کرد تو بدن میخواهی مصافحه کنی با این
روح با بدنش مصافحه کن میخواهی معامله کنی بخر جامعه بدنش بده کسی را هدایای
کن زنده باشد روح داشته باشد میخواهی کسی را دوست بداری زنده

زنده را زود نیست مدار ز بنوا هی دشمنی کنی با زنده دشمنی کن پس عرض میکنیم کما
تری فی خلق الرحمن من تفاوت تو فکر کن و کور مباش ببین همه جا شش ماست
پس عرض میکنیم که بدانید که اگر خلق نبودند هیچ کمال خدا ظاهر نبود هیچ خدا
جود خدا کرم خدا امرش نهیش همه آتشش هیچ انبیا ظاهر نبود پس خلق کرد
خلق را تا اظهار کند جود خود را کمال خود را پس بدانید که انگه یکی با او
از خود بیخود شده اند ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین پس اینها اند که وجود
هیچ از خود ندارند هیچ از خود باقی نگذارده اند اما تشریطی همان شش را داشته
باشی چنانکه دود هیچ از خود باقی نگذارده اما معنی این حرف این نیست که
هیچ حیثیت بجز آتش آتش در دنیا مکان ندارد که رو بان توان رفت اگر
چیز حبی مکان در دنیا هست او مکان میکند در این تخت و بر این تخت
می نشیند اگر این تخت را بکشی از زیر پای او دیگر اینجا نیست پس همچنین نور
خدا لطیف است این ظاهر نمی شود مگر اینکه این جسمی باشد الفا باشد
آن نور تعلق میگیرد باین و کمال خدا ظاهر میشود در این پس بدانید انشاء الله
که ائمه طاهرین سلام الله علیهم در جنب نور خدا چنان از خود بیخود شده اند
مانند دودی در جنب آتش یا مانند بدن تو پیش روح تو بلی بدن تو در
پیش روح از خود بیخود شده اما بیخود شده معنیش این نیست که بدن
مازی

مازی خبر بدن داری اگر بدن نداشتی روح مرا نه اینجا نداشت پس بدن از
کلی بیخود شده چرا بیخود است چرا که اگر روح نباشد هیچ خیالی هیچ اراده
هیچ و کلی که با اراده باشد که اراده در آن باشد کوتاهی در دست
پس این بدن حالا که هست از خود بیخود شده اگر می جنبد روح
خواسته بجنبد اگر ساکن شد روح خواسته ساکن بشود و اگر دید و نگاه کرد
روح خواسته که ببیند اگر گوش داد و شنید روح خواسته بخورد
اشامید روح خواسته بیاشامد اگر راه رفت روح خواسته بایستید اگر
نشست روح خواسته بنشیند پس ببینید که هیچ این بدن در حرکات
ارادی خود مالک نیست پس میگوید لا حول و لا قوة الا بالروح
پس این بدن میگوید نمی بینم مگر بحول و قوه روح نمی شنوم مگر بحول و قوه
روح نمی بویم مگر بحول و قوه روح نمی چشم و نمی توانم بچشم مگر بروح بحول
الله و قوته اقوم و اقعد و اتحرک و اسکن پس ببینید حالت بدن
در نزد روحش همچو رست بدن خودت را نسبت بنفع بعینه بدن
معصوم همان جور است نسبت بخدا اگر هم در فرق روح نیست لا ولله خلق کرد
که آن روحش است که میفرماید و نفخت فیه من روحی بجمیع ملائکه
که آفریده بود امر کرد که هر که من دمیدم روح خود را در بدن آدم نفخ روح

خود را که کردم شما سجده بفقیه پیش ادم شما هم بی باید سجده بفقیه برای
من نمی شود سجده برای من کسینه ملائکه میخواهند سجده کننده
برای خدا چه کننده نمی توانستند مگر بعد از آنی که روح آلهی دمیده
شد در بدن ادم مانند آتشی که در دود در میکرد حالا دیگر هر کس که را
ما آتش دارد بیاید پیش این دود پس روح را که دمیده شد در بدن
ادم از زبان خود آدم ملائکه خطاب شد فقعوا له ساجدین
برای خدای سجده بفقیه جمیعا سجده کردند مگر منافقی که در میان
ایشان بود که شیطان بود سجده نکرد و گفت چه فرق است میان من را
چرا باید من سجده برای او کنم بعینه همین حرف های منافقین [illegible]
قیاس را خداوند عمداً در میان گذارده لیهلک من هلک عن بینة
ویحیی من حی عن بینة و هر کس کافر شد ورزی کند تا تیر ساند پس
اسباب قیاس موجود بود شیطان نگاه میکرد میدید ادم بدنی دارد که
از خاک ساخته شده و خودش بدنی دارد که از آتش ساخته شده گفت
این بدن را منم که دارم چرا باید برای آدم سجده کنم غافل از اینکه قطع
نظر کرد از آن نفخ روحی که خدا در بدن ادم دمیده و در بدن شیطان
آن روح نبود آن روح همینکه جلوه گر شد در بدن ادم آنانی که مؤمن

ادم

بودند و ملائکه بودند جمیعا سجده کردند و خاضع و خاشع شدند برای خدا مگر
همان منافق و اتباع او نشا کرد قیاس کردن عرض کردم مرا از خاک خلق کردی
مرا از آتش او باید بمن سجده کند من چرا سجده باو کنم همیشه منافقین
اینطور زندگی را داشته اند با اهل حق چنانکه موافق حدیث دجال در زمان رسول
خدا متولد شد حضرت رفتند بنا گفتند بگو اشهد ان لا اله
الا الله گفت و فرمودند بگو اشهد ان محمد رسول الله آن
خبیث گفت تو بگو اشهد ان دجال رسول الله تو شهادت
به پیغمبری من بده او جواب این ادعا را میکرد که تو بگو پس هر فن علم فکر کنید
است همه پس در جاهای که ظهور کرده است روح خدا کسی ادعای ظهورش
را بخواهد بکند همین اول دروغ اول گذشت و نفاق و کفر او است و بدانید
و هم این روح را در همه جا بکند از ده اند دمیده اند در بدن پاکان و نیکان
در بدن معصومان حقیقی واقعی پس این روح اول دمیده شد در بدن
محمد و آل محمد سلام علیهم اجمعین و ایشانند که خود را با اراده در جنب خدا گم
کرده اند برای اینکه خدا را میخواستند ظاهر کنند و هم اگر ایشان را
خلق نکرده بود خدا که از سر جان و مال بطور تمام بگذرند
این کار را در قوه احدی نبود و نیست پس ایشان را آفرید از درجه ارواح

درجات اعلی علیین ایشان طاقت آوردند برای این معامله پس خدا معامله
کرد با ایشان و ایشان را از خود بیخود کرد بطوری که ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی بفرماید ما رمیت اذ رمیت ولکن
الله رمی دیگر تو انشاء استاد باش و بدان بهمان مثلهای که زدیم
کردیم بدانید که ارواح غیبیه ظاهر نشوند مگر در بدنهای انسانی کامل
بر ایشان منت پس یک یکه ظاهر شدند بان روح و روح او در ایشان
دیده شد بطوریکه جمیع آنچه داشته از دستشان گرفت آسمانها را
و حرکت ایشان را سکونشان را همه را گرفت و بیش از همه خلق در گرفتند
بان روح بعد از آنی که در گرفتند بود خدا و بروح خدا دیده شد رضای ایشان
رضای خدا معامله با ایشان معامله با خداست دشمنی ایشان دشمنی
خدا دوستی ایشان دوستی خدا معرفت ایشان معرفت خدا حب ایشان
حب خدا نمونه و صفت باشد هر کس نشناسد امام زمان را دیگر ما له
بگوید خدا و رسول موسی عیسی هر چه بگوید خدای خود را نشناخته عبارت
حدابست پس السلام علی من عرفهم فقد عرف الله زیارت جامعه
صغیره زیارتیست که در میان علما معتبر است از سایر زیارتها فقد
عرف الله و من جهلهم فقد جهل الله سلام من بان جاهلی که
هر کس ایشان

هر کس ایشان را شناخت خدای خود را شناخته و هر کس جاهل باشد
شد جاهل بخدا شده پس ایشانند آیتی که خداوند عالم ایشان را از خود
بیخود کرده و در ایشان جلوه کرده بطوریکه روح هم در بدن ایشان دمیده
شده هیچ میلی ندارند مگر میل خدا هیچ مشیتی ندارند مگر مشیت خدا و کاری
ندارند مگر خدا اسکن کند ایشان را پس آنچه در ایشان است جمعاً کالدت
خداست که ظاهر است از وجود خود اگر ایشان نبودند خدا شناخته
نمیشد و بهمین لفظ در احادیث خاصه خودشان فرمایش می کنند بولاهم
بنا عبد الله و لولانا ما عبد الله یعنی خداوند عالم پرستیده شد و اگر
ما نبودیم خدا پرستیده نمی شد و فرمودند فرمودند بنا عرف الله و لولانا
ما عرف الله یعنی خدا شناخته شد و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی شد
دیگر یک پاره منتها و صفتها هستند که در دل اکثر و فضایل ملکی میگویند
اینها حدیث است پس دیگر ادم چه کند حدیث که میخوانی که حدیث است
این قران که میخوانی که آیه است پس چه بگویم برادر ای بی انصاف باری
حدیثش اگر نشنیدی اما خدا در قران وعده میدهد که سنریهم آیاتنا فی
الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق بفرماید ما آیات خود را
بمردم نموده ایم یا مینمائیم با ایشان داده ایم در آفاق و در نفس انکه کنی بیان کی

کسب نموده در غیر ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و این آیات همان آیات است

که در همان دعای رجب است که از آنها ما هی میخوانیم و میان مردم هست

در میان مردم هر فضیلتی که بوده ترک شده الحمد لله باری در آن دعا است

که بآیاتک و علاماتک التی لا تعطیل لها فی کل مکان

خدایا ترا قسم میدهم بآن آیات و علامات تو که در همه جا است

آن آیه این حدیث دیگر دقتی حدیث مطابق شد به آیه قرآن ایمانی

شد با حدیث آدمی که مومن شد جای دیگر نمیرود و فکر کند چیزی اگر

خدا داشت توی قرآن گذاشت چرا که پیغمبری دیگری ما نداریم از جانب

خدای خود مان اگر باید چیزی از پیش خدا بیاید باید پیش پیغمبر باشد

توی کتاب همین پیغمبر باید باشد و این را هم بدان که چیزی که از قرآن

نیست و از جانب خدا نیست از جانب شیطان است که چرا ماذا

بعد الحق الا الضلال بعد از حق چه چیز است غیر از باطل بعد از نور

چه چیز است غیر از تاریکی بعد از سفیدی چه چیز است غیر از سیاهی همین

طور غیر از حق هم هر چه هست باطل است حق کجا است پیش حق است حق کجا است

پیش خدا پیش پیغمبر پیش امام حق اقوال شان است اقوال شان قرآن است

و حدیث پس مومن بیرون نمیرود از قرآن و حدیث پس خدا فرموده سنریهم

آیاتنا

آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم آیات خود مان را مینمایانیم در آفاق و انفس و جا به جا

که را می بینند و فرمایش میکنند همچنین در آن دعای رجب است که

بآیاتک التی لا تعطیل لها فی کل مکان خدایا ترا قسم میدهم بحق آن

علامتها بآن آیات و علاماتی که هیچ تعطیلی برای ایشان در هیچ جایی

نیست همه جا حاضرند همه جا ناظرند شاهدند شاهد خدا هستند خدا از جانب

خود داشت تکلیف ما لا یطاق بود که خلق رو به او کنند پس ایشانند

محل مشیت خدا محل اراده خدا اکمال خدا اجلال خدا آنچه در دود

میگویی نسبت با آتش اینجا بگو دود در گرفته محل آتش است آتش در طلب

او نشسته و جی در قلب او شده اظهار جلال خود را آتش در توی این

دود کرده اظهار کمال خود را اظهار تاثیر خود را در توی این دود کرده پس

دیگر فکر کنید نشانه چند بعد از آنکه آتش در گرفت در دود

اگر چه آتش دیده نمی شد دیدار آتش در دود است هیچ سنگها که

می بینی پیداست در دود است پس آنچه می بینی از دود است آتش تا بحال

که این سنگ را دیده میشود و اگر آتش از این دود برود با باد دیگر تو

نمی بینی او را خود آتش دیده نمی شود که خواهی تجربه بکنی یک منقل پر از آتش

باشد دودش کم کم بیشتر باید آن منقل بفاصله زغال یک ذرع

کاری که خدا در روز قیامت حجت میکند بر بنده که من ناخوش شدم
تو بعیادت من نیامدی عرض میکند خدایا تو که ناخوش نمیشوی که
لایق است نسبت ناخوشی بتو دادن میفرماید یا رب هر کی در
دنیا فلان مؤمن ناخوش بود تو بعیادت او نرفتی من آنجا
بودم پیش او هر جا حاضر بودم و همینکه کسی میرود مؤمنی را زیارت
میکند مرا زیارت کرده هر مؤمنی را که عیادت کنی بدان که او را
عیادت نکرده مرا عیادت کرده هر مؤمنی را که زیارت کنی بنجه
دیدن کنی خدا را زیارت کرده کسیکه دیدن مؤمنی میرود دیدن مؤمن
که رفتی و به خدا میگوید تو که دیدن من آمده و با زبان خود ان مؤمن
هم میگوید که تو زیارت کردی او را مرا زیارت کردی ایای
ذ دت و ثوابک علی مرا زیارت کردی و جزای تو را هم من
باید بدهم ما را دیگر را هیش الابدت دادم مؤمن کسی است که ایمان
دارد بخدا کسیکه ایمان دارد بخدا خصوص که معصوم هم باشد
به بیند نور خدا همیکه نشست و جلوه گر شد در مؤمن چه خواهد شد
باز در خصوص مؤمن فرمایش میفرماید انما یتقرب الی العبد بالنوافل
حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره

الذی

الذی یبصر به ویده التی یبطش بها ورجله التی یمشی بها ان
دعانی اجبته وان سکت عنی ابتدأته بنده عبادت میکند
و بسبب نافله کردن بمن نزدیک میشود تا آنکه دوست میدارم او را و چون
دوست داشتم او را گوش شنوای او میشوم پس من میشنوم وقتی که او
میشنود توی گوش مؤمن خدا می شنود و همچنین میفرماید من میشوم چشم
بینای او توی چشم مؤمن خدا می بیند و همچنین میفرماید من میشوم دست گیرا
و پای او پای رونده او اگر مرا بخواند او را اجابت میکنم اگر ساکت شود من
خود ابتدا میکنم پس فکر کنید نشاید ببینید در خصوص مؤمنین اگر
اینها جایز باشد که دیدنش دیدن خدا باشد اگر چیزی باو بدهی بخدا
داده باشی و قرض دادن بمؤمن قرض دادن بخداست ان تقرضوا
الله قرضا حسنا قرض دادن بمؤمن بخدا قرض دادن مانند که جیش شد
خیلی از کارهای مؤمن را خدا می بیند به پای خودش در روز قیامت
دیگر کجا میرسد میگوید من ناخوش شدم بعیادت من نیامدی عرض
میکند تو ناخوش نمیشوی تو که ناخوش شدی آنجا بیادش هم از مرد
برادر حیات میکند آنهم تصدیق خواهد کرد میگوید من فقیر در تو خواستم معلم
بودم فقیر بودم پول بمن ندادی عرض میکند تو که فقیر نمیشوی که پول بخواهی

پول بخواهی رحمی میرسد که فلان مومن فقیر بود از تو پول خواست باو ندادی
من آنجا بودم بمن ندادی و هکذا میفرماید من تشنه شدم آب ندادی بمن
لفظ را هم بخصوص میفرماید عرض میکند خداوندا تو خودت خالق آب
هستی چگونه تشنه میشوی خطاب میرسد که آیا نبود که فلان مومن فلان
وقت تشنه شد از تو آب خواست و تو به او ندادی من آنجا بودم من که
پیش آن مومن حاضر بودم در ته نشسته بودم انّ ربّک لبالمرصاد
خدای تو در مرصاد است مرصاد این جاهاست که درست میکنند
دشت آن می نشینند برای شکار کردن پس مرا بینیه که پنهان شده
خدا پنهان شده خدا او هم در وجود فرمان انّ الله مع الذین
اتقوا والذینهم محسنون خدا با آن کسی است که تقوا پیشه میکند
و نیکی میکنند خلاصه عرض میکنم حالا که ملتفت شدی این را انشاءالله
که بعد از آنکه نور خدا جلوه کرد در ائمه طاهرین سلام الله علیهم حالا
دیگر کارهای آنها و چیزهای بسته میشود بخدا و چون چنین شد حالا به بینید
که جمیع چیزهاشان به میگردد بخدا پس اگر راه میروند خدا میگوید من راه
رفتم وقتی پیغمبر در عالم رجعت در جایی می نشیند و میایند مردم میگویند
خدا آمد بعینه همان شیئی که عرض کردم روح تو توی مرتبت که می نشیند
و می آید

می اید میگویند تو آمده او هم روح او در بدنش نشسته هر وقت
میاید خدا آمده هر وقت میرود خدا رفته و او آنها بعینه صفات الله است
است وقتی باین نظر نظر میکنی جمیع منسوبات باشیان منسوب بخدا
است فکر کن ببین مردم نمی شناختند که با که جنگ میکنند
دانسته است یا ندانسته در نفس میت آنهائی که با سیدالشهدا جنگ
کردند با سیدالشهدا جنگ نکردند با خدا جنگ کردند و خون خدا
را ریختند بدن خدا را سر بریدند و او هم اینچنین تا دین منت هر که
خیال کنند تا دین است صد هزار حدیث دارم انقدر حدیث
انقدر زیاد است که از شماره بیرون پس منسوبات ایشان و هم بخدا
منسوب است پس هر معامله که با ایشان بشود آن معامله با خدا شده
هر کس انکار ایشان را میکند انکار خدا شده همین طور جنگ
با ایشان جنگ با خدا است و هم همین طور درباره مرضی تا
غضبی که گاهی معصیت هم از آنها سر میزند حدیث رسیده
من اذی لی ولیاً فقد بارزنی بالمحاربه و دعانی الیها
هر کس با دوستی از اولیای من جنگ کند یا اذیت کند با من
در میدان جنگ در آمده و مرا بجنگ خود خوانده حالا به بینید

به بینید که امام حسین چه بود حالت او در نزد خدا دانی بدان که
خدا است مصیبت خوان حضرت سید الشهدا صلوات
الله علیه در روایات بسیار که یکی از آنها همین است که میخوانیم
در ایامهای را در مجالس بسیار از برای انبیای سلف یکدفعه دو دفعه
بیشتر و کمتر برای هر پیغمبری مصیبت خوانی کرده امّا برای پیغمبر صلی الله
علیه و اله چون صاحب عزا بود برای او نه همین یکدفعه دو دفعه روضه
خوانی کرد بلکه مستمر برای پیغمبر روضه خوانی میکرد عرض میکنیم لب انکه
در روایت حدیث باشد که جبرئیل خدمت پیغمبر گریان و خبر داد
بآنحضرت که حسین تو کشته میشود جبرئیل روضه میخواند و پیغمبر گریه میکرد
و پیغمبر روضه جبرئیل را می شنید خدا از زبان جبرئیل برای او روضه
میخواند پس عرض میکنیم که بدانید که مقام روضه خوانی خیلی مقام
بلندی است جمیع کارهای اهل حق عقب است روضه خوانی
اسم عقب شده است روضه خوانی برای سید الشهدا صلوات
الله علیه امر بزرگیست الله بدانید روضه خوانی کار خدا است
و جلاله لا شریک له و این صدمات را جمیعاً خدا خبر داده بود پس
ادست که روضه خوان است برای همه انبیا تا صدمش که توبه جبرئیل
که می آمد و زاری

که می آید غریبی او رو نازل شد بحضرت آدم گفت ای عزیزم خدا توبه تو را قبول کند
خدا را بخوان بحق این پنج تن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین
پس القا کرد جبرئیل یاد آدم اسمهای تعالی را که در ساق عرش نوشته شده بود پس
آدم واد اسمها را آدم نظر کرد خواند اسمها را تا آنکه رسید باسم
این پنج تن باین اسم که رسید دید دلش شکسته شد اشکش بی اختیار ریخت
فرمود بجبرئیل که من سر غریبی در این اسم می بینم هرگاه اسم این چهار را میبرم
جمیع غمهای من از من از دل بیرون میرود اندوه من رفع میشود و فرحناک میشوم
و غمهای من زیاد میشود هرگاه اسم این پنجمی را میبرم بسیار این را نمی فهمم
که چرا بی اختیار دلم میسوزد و بی اختیار محزون میشوم رنگ من بخود میزرد
و این بود که جبرئیل از جانب خدا مأمور شد که روضه خوانی کند برای آدم
ابو البشر و جبرئیل بنا کرد روضه خوانی کردن گفت ای آدم تو حالا می بینی اسم
او را میشنوی دلت میسوزد و رنگ میریزد پس چه بود حالت تو اگر میدیدی
این مصیبتی که بر سر آدمی آید آدم اگر میدیدی این دلبند را که در بیابانی
گرفتار است در دست دشمنانی چند که ابداً رحم ندارند هیچ سبیل را
رحم را دو نمی کنند و از هر سمتی بر او صدمه او را صدمه میزنند ای آدم اگر
میدیدی او را که میگوید واعطشاه وا قلة ناصراه عطش لطوری باد

براو غلبه میکنه که عامی میشود میان او و آسمان مانند دودی اگر این حالت را
میدیدی چه میکردی و هم چنین میگوید چه میکردی اگر میدیدی او را که
بعد از کشته شدن اسبها را بر بدن او میدوانیدند او را زیر دست
و پای اسبان پامال میکنند اگر این حالت را میدیدی ای آدم چه میکردی
و تفصیل میده هر چه جبرئیل برای آدم بعد از آنی که او را کشته با لب تشنه با شکم
گرسنه کفن نمیکنند اهل عیالش را اسیر میکنند و غل و زنجیر بگردن ایشان
میگذارند و سرها را باطراف شهرها میگردانند سرهای ایشان را بر نیزها کنند
شهر بشهر میگردانند دیار بدیار میگردانند در مجالس حاضر میکنند جلاد
تفصیل بیان کرد و قصه کردن برای آدم و آدم بنا کرد بگریه کردن بوقت دعا
قسم داد بحق حضرت سید الشهداء دعای او مستجاب شد و صلی الله علی محمد

و آله الطاهرین

موعظه روز ششم شهر محرم الحرام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا و
نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم
و مخالفیهم و مبغضیهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم

ومنکری

ومنکری فضائلهم من الجن والانس من الاولین
والآخرین الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب محکم خود
میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم
بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و
یقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقرآن
و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی
بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم عرض کردم ترجمه فارسی این
این است که خداوند عالم فرموده که خدا خریده است از مؤمنان پیش از این
در عالم ذر خداوند خریده از مؤمنان جانهای ایشان را مالهای ایشان را از
دست شان گرفت تمام را خریده داد ازای این جان و مال شان تمام بهشت خود
را عطا فرموده و آن جایی که مردم فکر نکنند اهل و جان شان فریفته بهشت
را علاوه تی چند دارند آن عمده تر شان این که در دنیا حکایت میکنند درا
خدا که بعد از نزول قرآن دیگر آنهائی که عربی خوانده اند منتفت شده اند
که اصل معامله را از زبان گذشته بیان فرموده فلهم ان اشتری
بیشتر و اینجا بین لفظ میفرماید که کسی که این معامله را کردند عمده تر داره
که بعد از این یعنی بعد از نزول قرآن حکایت میکنه ساده خدا حجی را

را بدر که سفل میزستنه و بعد خودشان کشته میشوند اخواتشان را
عبارت خواهر رفت این جابستند که فروختند جان و مالشان را
بخدا و خریدند بهشت را از خدا و عرض کردم که چنانچه خدا قسم را داد
در حکم ظاهری که معامله برضای طرفین باشد اگر یک طرف رضا
نباشد بزنند کسی را که بیا صیغه بخوان و معامله کنند هر کس که بشنود
این معامله را می گوید باطل است و عرض کردم بعضی رضا است که از
روی قلب است و کسانیکه بر قلوب مطلعند میدانند که از روی
قلب رضا است و بعضی رضا از زبان تنها است اما دل راضی نیست
لکن خلق که خبر ندارند از عیوب و از دلهای پنهانی مردم ما مور شده اند
که کسیکه بگوید من راضی هستم اقرارش را بگیرند قولش را باید
گرفت حالا دیگر اگر واقعا هم توی دلش رضا نباشد حکم خدا
این است که صحیح باشد و این معامله را ایشان جا طبق رسم کرده خدا
که مطلع بعیوب نیستند خوب ملتفت باشید لکن خداوند عالم که
مطلع است بر قلوب و ضمایر مردم او هر طوریکه در دلشان هست با ایشان
طور معامله میکند ان الله فی قلوبکم خیرا یؤتکم خیرا مما اخذ
منکم پس اگر خیر در دل داشته باشند خدا خیر بایشان میدهد اگر شر
در دل

در دل داشته باشند خدا شر بایشان میدهد ملتفت باشید نه اینکه پس
اینکسانیکه اطلاع بر عیوب ندارند معامله ها که میکنند رضای
ظاهری را از ایشان قبول میکنند چرا که تکلیف ما لا یطاق بود که
اینها از دل هم خبر شوند و حال آنکه خدا هیچ علمی بایشان نداده
بود از این جهة خدا آن شریعت [illegible] را از مردم برداشته و چنین قرار
داده که هر کسی بزبان قسم را بچیزی کرد از او قبول کنند لکن خدا
وند که بر قلوب مطلع است معامله میکند با دلها چنانکه دلها بر آن است
دیگر اگر کسی نفاق بخواهد بکند پیش خدا خدا نفاق قبول نمی کند ببینید
که در حکم ظاهره قرار داده اند که اگر دو شاهد رفتند پیش حاکم و
شهادت دادند که ما میدانیم فلان از فلان فلان قدر طلب دارد
و اینها پیش آن حاکم شرع فسق و فجوری نکرده باشند و از اینها فسق
و فجوری آن حاکم ندیده باشد حاکم بر او واجب است که حکم کنند
که او این طلب را بدهد حالا اگر در واقع این شاهدها با هم
ساخته باشند یا رشوه گرفته باشند شاهدهای این زمان
و شهادت داده باشند و غلب حکمها هم همین طورهاست
حالا اگر آنکه توطئه کرده اند و دروغ گفته اند یا فسق و فجور بودا

در نظر حاکم شرع پنهان داشته اند داد خبر ندارد پس حالا که خبر ندارد
از دروغشان هم خبر ندارد تعجب اینجاست که بر مدعی و مدعی ایراد
در وجب است مقتضای حکم حاکم شرع اگرچه خودشان بدانند مطابق نفس
با واقع نیست حتی اینکه پیغمبر صلی الله علیه واله با اینکه آن بزرگوار را شما اکثر
میدانید که علم غیب داشت و این دیگر بر شماها مخفی نیست و اگر کسی
این اعتقاد را نداشته باشد دیگر باقی چیزهایش بکارش نمی خورد چونکه پیغمبر
خدا و امیر هستند که معالجه کننده بیمارها را اگر طبیب ناخوشیهاش را نشنا
سد نداند چه دوائی میخواهند چه مرضی دارند اگر اینها را نداند طبابت نمیتواند
بکند پس باید بداند پس میدانید که پیغمبر و ائمه سلام الله علیهم عالم بودند بغیب
چرا که حجت خدا بودند بر جمیع خلق و خودشان فرمودند که خدا ابا
دارد از آن است که کسی را حجت کند بر کسی و علم او را از او پنهان بدارد
دیگر دقت کنید ببینید بعضی از سنیان و بعضی اینها که علی اللهی شده
اند آن بعضی از سنیان میگویند خدا جبرئیل را فرستاده بود و نبوت
را برد برای ابی بکر آمد روی زمین و ابی بکر را گم کرد دید پیغمبر صلی الله علیه واله
تشریف دارند نبوت را داد بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم سنیها بعضی شان
اعتقاد چنین دارند که نبوت از برای ابی بکر آمده بود داد پیغمبر وقتی رفت
باید خدا کرد

باید خدا گفت چه کردی گفت ابی بکر را پیدا نکردم دادم بمحمد خدا ابا کرد
داد بیداد کردن که چرا باو دادی من گفتم بابی بکر بده تو بردی بمحمد دادی
جبرئیل گفت نمی خواهی برمی گردم پس میگیرم گفت نه با چیزی که بکسی
دادم پس نمیگیرم پس ببینید که اینها مذهبها دارند سنیها و بعضی
حالا باین حرف ها باید بخندید که عجب مذهب پوچ باطلی است خدا
میداند که بهمین طور باید خندید بریش یک مذهبشان این است که
حجت خدا عالم بغیب نیست لکن عبرت بگیرید که هر حجتی که تا خدا
کنید که نداند حالت کسانی را که بر آنها حجت است حجت نیست
همچنانچه جبرئیل را میفرستند پیش پیغمبر باید بداند که پیغمبر کی است و بیارد
رسالت را باو برساند پیغمبر هم همین طور پیغمبر است بر امت پس باید امت
را بشناسد باید همین طوری که جبرئیل پیغمبر را می شناخت و گمش نمیکرد
وحی آورد پیغمبر را به پیغمبر برساند بهمین طور پیغمبر صلی الله علیه واله مبعوث است
امر بکند و نهی کند مردم را و میکند از جانب خدا و معقول نیست نشناسند
امت خود را و نداند حالت اینها را دیگر حالا امت بعضی در مشرقند بعضی در
مغربند بعضی در آسمانند بعضی در زمین و پیغمبر است بر آسمانها و بر زمینها و بر
مشرق و مغرب بیگانه با کسی پیغمبر است و حالا که بیگانه با کسی پیغمبر است علم

علم همه باید داشته باشد و چیزی از او مخفی نباشد پس عرض میکنیم که چون
که پیغمبر صلی الله علیه وآله را شما اقرار دارید و میدانید که عالم و دانا بود به نهانی
مردم اگر دوتا هم میرفتند پیشش شهادت میدادند و فرضاً کذب ادعا داشتند
دروغ هم شهادت میدادند پیغمبر بعد از آنی که حکم میکرد با نهان میفرمود
که مبادا مغرور شوید هیچ کدام که این حکم من است و همین که حکم من شد بدانید
واقع خواهد شد این را بدانید که هر کدام تقلب بخواهید بکنید روز قیامت
طوق آتش گردن شما خواهد افتاد من مأمورم بشر هستم که تعلیم شما
کنم ولی این است حالا اگر من خودم این جور حکم کنم شما یادتان نمی‌گیرید
شما کار نداشته باشید با در واقع حکم من این است هر کس باید بداند
کور شود به هم اگر چه در واقع آن شاهدها دروغ گفته باشند پس عرض میکنم
که خدا چنین قرار داده که دو شاهد اگر آمدند شهادت دادند
پیش حاکم شرع که فلان شخص صد تومان از فلان طلب دارد حکم خدا
این است که ما که بر قلوب مردم مطلع نیستیم همه بگوییم راست است
هم چنین حکم کرد حاکم شرع مسلمانان باید مجری بدارند و اگر حاکم حکم کند
داوند هم را با کسی از دادن به مأمورند نهی از منکر کنند بلکه اگر حاکم حکم
کرده باشد و او بخواهد هم عذابش میکنند و از او میگیرند لکن اگر آن دو شاهد

احیاناً

احیاناً پول گرفته باشند رشوه گرفته باشند و آن حاکم شرع
خبر نشد که اینها رشوه گرفته‌اند و شهادت داده‌اند باز باید آن
مدعی علیه پول را بدهد به مدعی حالا در واقع روز قیامت مبعوث
که شدند آن شاهدها را عذاب کنند همچنانی باید حاکم بعلم
خودش عمل کند نه با لعلم خودش عمل میکند پس بدان که عذاب در
قیامت بعکس حاکم شرع دنیائی عمل میکند او میداند که طلب
ندارد و پس میگیرد بعد جایش می‌دهد به هند که معامله‌ای دارید شما
با خدای خود و معامله‌ای دارید با خلق خدا پس مغرور نشوید با بگید
بگوییم در میان خلق من درست راه میروم اگر مردی با خدا
درست راه برو چرا که خلق از خلوات تو مطلع نیستند پس با
کسیکه در خلوات مشغول بفسق و فجور است لکن در میان مردم در حضور
مردم لب تسبیح است میکشد سر کلیت آب میکشد سبحان الله غلیظ میگوید
نازک نازک راه میرفتند لعبای نازک حرف میزدند همان طرها
میخواستند راه روند عمر این همه مردود مطرود و ملعون شده
شیعه جمیعشان همت کرده‌اند که غلطهای او را بشمارند در جمیع
هفده غلط بیشتر از او نگرفته‌اند لکن نعوذ بالله حالا بیایش فاق

وقت را فراموش سبب روزی چند غلط میکنند و بعد روزی هم غلط
نکوئی میکنند اغراق نیست روزی چند ماه غلط هم نکوئی اغراق
نیست منظور این است که ملتفت باشید نشاید که خدا از قلوب مطلع
میکند و من بسیار این حرف را اصرار کرده ام تکرار گفته ام و من حالا هم
میگویم بر اکتفا نکنید ببین که میان خلق درست راه روید بلکه سعی کن
با خدا درست راه روی مشق این را کن اگر در خلوت هم اگر زنی
باشد و همچنین نباشد زنا مکن هیچ نگاهش مکن اگر کسی هم نفهمد
مال مردم را مخور بجهة که خدا گفته نباید مال را خدا گفته علانیه هم
مال مردم را مخور علانیه زنا مکن در خلوت هم مکن پس معامله خدائی
را انشا الله با خدا بکنید اگر میخواهید مومن باشید و بدانید خدا
معاملات خودش را این وعده و وعیدهائی را که کرده جمیع را
خودش عمل میکند خودش اصدق صادقین است خودش بهتر میداند
که هر کسی چه کاره است و معامله میکند با او حالا نظر پس اسلام آن است
که با خدای خود درست راه بروی دیگر حالا میخواهی مسلمان باشی و مومن
مومن باشی باشی حق اسلام این است که تا انسان زنده است مسلمان
او را مسلمان بدانند پاک بدانند دختر باو بدهند دختر از او بگیرند مالش

مال اورا

مال خودش بدانند مالش را بجا بدهند اولادش را از او بگیرند
تا دم قبر زیر خاکش که کردند آنجا که رفت دیگر معامله با خدا است به
که خیلی هستند که با اسلام تنها اکتفا کرده اند بلکه خود را عزیز کرده اند
که بدو دینی که غیر اسلام باشد برو بد میخواهی بروی توی نصارا برو
میخواهی بروی توی یهودی برو میخواهی بروی توی مجوس برو هر دینی که
دین حق است الا غیر دین خدا است پس عرض میکنم که چون خداوند
عالم بر قلوب مطلع است معامله هم که عبادت خودش میکنید باید
که از روی واقع باید بکنید چرا که از قلوب مطلع است پس خودش
که میخرد چیزی را باید بداند که فروشنده از قلب راضی است
به هیچ وجه من الوجوه نفاق را خدا قبول نمی کند انسان دلش راضی
باشد و بگوید من در راه خدا این را تصدق داده ام انفاق کرده ام
این هیچ خدا هیچ محبوب نیست خدا میداند که توی دلش کراهت
دارد میگوید من میدانم تو در راه من نداده یا اگر دادی راضی نبودی
پس از او قبول نمی کند معامله خدا با خلق اینطور است پس خداوند عالم
راضی بود که بگذرد از جماعت مؤمنین جانشان را و مالشان را و بهشت
را بایشان عوض بدهد و آن مؤمنین هم راضی بودند که بفروشند جانشان را

و مانش نزاو بهشت را بگیرند و عرض کردم که این معامله از برای هر کس
ممکن نیست قدری پیش خودت فکر کن ببین اگر همه کس بیاید از
سر جان و مال خودش بگذرد و راه که کسی نمی گذرد بعد حالا
که روزه رو گذشت و تکلیف کرد و خلاف نفس کرد حالا میگویند
راضی هم باید باشی و عرض کردم که رضا و غضب از اختیار نیست
که وقتی من بخواهم رضا باشم وقتی نخواهم رضا باشم و قبلا
من رضا نباشم هزار زور بزنم که رضا باشم نمی توانم کسی اگر چیزی
را دوست میدارد با اختیار نمی تواند دوست ندارد هر چه میخواهد
باشد اگر خدا باشد یا خلق میخواهد مرئیات باشد یا مسموعات
باشد میخواهد انسانی باشد یا حیوانی همینکه چیزی را دوست داشته
باشی با اختیار نمیتوانی دوست نداری چنانکه وقتی ترشی دوست
نمیداری بگو بیند دوست بدار هر کاری که میکنی که دوست بداری
نمی توانی حالا عرض میکنم که ببینید و فکر کنید نشاید اگر بگویند
بیا الفور بش و راضی هم باشی اگر کسی راضی هست واقعاً راضی است
اگر راضی نیست نمی تواند راضی باشد مثل اینکه که کسی چیزی را دوست
نمیدارد و نمی تواند دوست بدارد یکی می بینی شیره را دوست نمیدارد
ریاکارست

یکی بست را دوست نمیدارد یکی سکنجبین بد دوست نمیدارد دیگر میاتوی
دلت دوست بدار نمی تواند پس این جماعت مزبور جماعت محترمی
بودند که جان داده و مال داده در راه خدا و راضی هم بودند و اگر کسی
دیگر غیر از آن جماعت نمی تواند راضی باشد و اگر کسی راضی نباشد و بزور
خود را به زور تکلف ست و ان الله لا یحب المتکلفین اگر هم
هم بگوید که راضی هستم خودش میداند که دروغ میگوید پس این معامله را بداند
ولیه مخصوص آن جماعتی است که واقعاً در دل راضی بودند از روی میل
و محبت تام مال و جان خود را بخدا فروختند و گرفتند از خدا آنچه را که
گرفتند و این است که مقرب درگاه خدا شده اند و خدا جمیع عالم
را بطفیل وجود ایشان آفریده و اگر نبودند اگر نبودند این جماعت که این
معامله را بکنند خدا هیچ احتیاج نداشت بطور دیگر هست دارد
وجود بدارد کسی را که بیا مالت را و جانت را به و دیگر دقت کنید
انشاءالله زیرک باشید دانا باشید استاد باشید مثل سایر مردم
نباشید همه چیزها گشته می بینی هر که هست و حالا هم این شده
که مقدار آنچه میخواهد باشد ساده لوح باشد لکن شما چنین نباشید و بزرگ
باشید باید پیش شو کنید حالا یکپاره چیزها را روی هم بیاورد و [illegible]

روی خود بنیاد مؤمن باید در نهایت زیرکی و دانائی باشد پس ببینید
خداوند خلق معامله زور و جبر کردن را گفته است با جلت است مانند
اما می آید خودش معامله زور و جبر کند معقول نیست دیگر دقت کنید
انش به این خلق اگر چیزی را بزور از دست کسی گرفته کسی اگر چیزی را
بزور کسی گرفت معلوم است معلوم است که محتاجش است برای قبیح
نیست دزدی اگر رفت دزدی کرد محتاج بوده رفته دزدی کرده چندان
قباحتی ندارد اما اگر خدا برود دزدی کند خیلی قباحت دارد زیرا
که احتیاج ندارد دزد بیچاره محتاج بود رفت دزدی کرد این ظلمه
که هستند ظلم میکنند هر ظالمی هر سلطانی هر ظلمی که میکنند چندان قبیح
نیست بجهتی که احتیاج دارد یکی لشکر میخواهد ظلم میکند یکی دولت میخواهد
میکند یکی عزت میخواهد یکی شهوت دارد میخواهد بمقصودی که دارد برسد
همه محتاجند پس در احتیاج عذر ناشایسته عذر ان قبیح نیست اما
بی احتیاج کسیکه هیچ احتیاج ندارد دیگر دزدی میکند خیلی قبیح است
کسیکه احتیاج ندارد و مال مردم را پس میدهی مالدار دیگر دقت کنید
ببینید خدائی که خالق همه است چیزی را از خلق بزور بگیرد یا بخود منسوب شده
و هیچ احتیاج هم ندارد و چه قدر قبیح دارد خیلی قبیح است از جمیع قباحتها
کم مرکی

فکر کنی بیشتر قباحت دارد که خدا کار ناشایست کند پس بدانید
که خداوند عالم غنی بی نیازی است که هیچ احتیاجی بعبادت
هیچ عابدی ندارد دیگر هیچ جای انکه بزور بدارد که بیائید
عبادت مرا بکنید عبادت نکنند جهنم کر جمله کائنات کار
کردند که فرزی میتوانستند باور ساختند ولی نمی توانستند پس عرض
میکنم والله اگر نبودند ان جا بعتی که از روی رضا و میل و شوق و محبت
نبودند شدند مال خود را و جان خود را در عوض بگیرند بهشت را والله
اعتنائی با برای انها ندارد است پس بران انشاء الله که ولی اگر
ایشان نبودند خدا هیچ خلقی خلق نمیکرد لولاک لما خلقت
الافلاک ای پیغمبر اگر تو نبودی من آسمانها را خلق نمی کردم و
دیگر فکر کن ببین اگر آسمان نبود زمین کجا می ایستاد اگر زمین
و آسمان نبود کی جمادی بود که نباتی بود که حیوانی بود که
بدن انسانی بود که بدن جنی بود پس چون ایشان انجه بمعامله
را در راه خدا کردند و مقرب درگاه شده مال از طفیل وجود
ایشان خدا خیلی کارها میکند و هر که را و هرچه را خدا خلق کرده
انعام فرموده از فاضل وجود ایشان خلق کرده پس عرض میکنم که باقی

مردم این معامله را بطوریکه از روی رضا و رغبت باشد نکرده
اند لهذا فکر کن اند که چرت مزن بگیر و زر بهشت یکدفعه
بهشت انسان سعی کند چیزی چیزی تحصیل کند که یک عمر کارش
بیاید بهشت در قبر و در قیامت بکارش بیاید پس عرض میکنم که باقی
مردم حتی پیغمبران و ائمه عاجز تر از این بودند که جان بدهند مال بدهند
توی دلشان هم راضی باشند می شد جان بدهند جان بدهند لکن
راضی نشینند خیلی کسانی جان میدهند و راضی نشینند می شد مال
بدهند و راضی نباشند اما معامله که خدا در واقع و به قرار داده
معامله است که رضا در آن باشد معامله که رضا در آن نیست خدا این
معامله را نمی کند پس چون چنین قرار داده بود قرار داده بود
که اگر کسی جانش را و مالش را نداد و در رضا و رغبت تمام نفروخت
نخدا مومن هم نباشد در این آیه در ظاهرش بطور عموم فرمایش کرد
پس عرض میکنم که از ظاهر گرفته خواجه نتوانستند چنین معامله کنند
که جان و مال بدهند و راضی هم باشند اما خدا خدائی است
مدبر خدا خدائی است حکیم چرا که ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین را
آفرید خصوص حضرت سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه را
وادای معامله

وادای این معامله را بطور رضا و رغبت و محبت تمام کرد و همین را محبوب
جمیع مومنین قرار داد و مبادی ایشان را که چیزی را خدا قرار داده
در مملکت خود که هم جنس خود میل کنند و این امری است از امور
حکما حکمت سعی کنید از اول بیاید هرکس ثابت بیارد
خیلی از علوم بر ایشان منکشف میشود پس جنسها بیکدیگر میل دارند و
مایلند هر پسری پدرش را دوست میدارد هر پدری پسرش را دوست
میدارد پس هر آتشی آتش را دوست میدارد و چرا دوست میدارد
در قلوه آتش که آتش هم میگذاری این قلوه آتش آن قلوه را کم
میکند آن قلوه آتش این قلوه را اگر کم میکند هر دو تقویت یکدیگر
میکنند باقی می مانند دیگر اینها بهشت نمی بینی آتش روی
هم که هست دوام میکند و اگر از هم متفرق شد زود تمام میشود
در جائی فکر کنی می یابی ان شاء الله پس هر جسم جنسی بقوی جسم
جنس خود است هر جسم جنس منجذب است بسوی جسم جنس خود
است که هرکه طبعش بر طبع هرکسی است او را و ائمه لامحاله دوست
میدارد و ممکن نیست که کسی مومن باشد و ائمه را دوست ندارد لامحاله
دوست میدارد و مومن و ائمه مومن را دوست میدارد منافق خود

کشته دهد دوستی دارد و مومن را دوست ندارد و جهنم نوشته
باشد و این قاعده باشد دست شما دیده باشید که مومن مومن را دوست
ندارد داخل در عداوت است مومن نقصی مومن است آتش
آتش را دوست ندارد داخل عداوت است خودش بگرمی بد باست
حالا چیزی که او را اگر تر کند آیا می شود او را دوست ندارد و حتی
البته دوست میدارد همچنین خود را و تقویت می یابد از او پس
هر جنسی محبوب جنس خود را دوست میدارد و هر هم جنسی محبوب است
بر آنکه هم جنس خود را در بلا دیده از یاد خودش میرود این طبع در
ایشان خلق شده حتی واله در حیوانات این طبع هست بسا کی
در نهایت بی جراتی است لکن وقتی می بیند دوستش بچنگ افتاده
و دوستش معذب شده با وجودیکه جبن دارد در نهایت جنبش
می بینی که از یاد خودش میرود از بی جراتی خود فراموش میکند و داد
من این طبیعت را در حیوانات مشاهده میکنم شما هم ببینید بی جرات
ترین حیوانات ترین حیوانات این مرغ خانگی است می بینی تا یک
کیش می کنی میرود دیگر بر نزدیک این بی جراتی هست پس مرغ خانگی است
بعضی صداهای مخصوص بکشد کی قرار میکند و ببین با وجودیکه بی جرات
تری حیوانات

ترین حیوانات است این مرغ وقتی جوجه بیرون می آرد البته دوست
میدارد جوجه های خودش را وقتی جوجه ها را نگاه میکند یا وجودش میرود یادکم
جراتش میرود گربه از آنجا میخواهد بکشد بزند می بینی باد کرده و پر میکند به
که جوجه هایش محفوظ باشند حتی اینکه سگ میرود خودش را بکشتن میدهد
یادش میرود که من میروم لکن اینکه سگ میبرم سگ مرا میگیرد یادش میرود
دیگر اگر آن سگ شکمش را هم پاره کند کرده دیگر دقت کنید آنها
که اصلا سرش را ادبت بیا ربه طبیعت محبت حتی محبت حیوانی
چنان سرشته شده اند محبین که همیشه محبوبین خود را در بلا می بینند می آیی
وقت میکنند و یاد خودشان میرود میخواهند دفع بلا از محبوبشان
شود پس عرض میکنم که اگر چه حالت مردم این طوری است که می بینید
کهی اینها را موعظه کن نصیحت کن که در راه خدا اتفاق کن زکوة
بده اگر دیناری از زکوة بر ذمه کسی باشد و نده حلال است اگر زکوة
بسیاری موعظهاشان نصیحتهاشان همین است که زکوة بدهند خمس
بدهید بلکه اغلب مردمی که هستند همه در فکر اینها هستند و معلوم است
مرا خیال که روز و شب هاش خمس و زکوة است با بیچاره است عالم را
میکنند خمس بدهید زکوة بدهید راست هم میگویند باید خمس داد

باید زکوة داد دینداری زکوة را اگر ندهی تورا میزنند جهنم و راست
میگویند و نه باوجودیکه اینهمه میجزار میکنند که زکوة ندهید
هیچکس اگر فرضا جانش هم میدهند تقلبات بسیار میکنند دو جان
را حبس میدهند دیگر برای اینهم باز بتها درمی آورند آن حبس
کار که جانش بیرون میرود یک چیزی میدهد آن حبس کار
والله دلش راضی نیست میخواهی ببینی چگونه راضی نیستند عجب
مردم بتعجب تاتشان هم که میدهند راضی نیستند فکر کنید
به بینید اگر نگفته بود خدا که زکوة ندهید خوشترتان بود یا حالا
که گفته خوشترتان است ببین اگر گفته شد که ائمه سلام الله علیهم
خمس را بخشیده اند بیشتر خوشتان می آید یا حالا که نبخشیده اند بلی
عرض میکنیم که دین مردم راضی نمیشدند بالهاشان که نه بدهند و نه
شان را نه میدهند چون جانشان را اماشان را هم میگفتند
است نه بدهند تدبیری خدا کرده و آن تدبیر این و آن سر حکمتش این
که محبت همیکه محبوب خودرا در بلا دید یاد خودش میرود اگر او
بود یاد خودش که رفت یاد ترسش هم میرود مثل مرغ خانگی که
همینکه دید سگ رو بجوجه‌اش میرود میپرد بسر و کله وا و بسر و کله‌اش میپرد
و یاد خودش

یاد خودش میرود پس چون این معامله را تدبیر کرد خدا حالا دیگر
راه از برای مومن آسان شد حالا دیگر فکر کنید ببینید اگر مومنی حاضر
باشد در حضور جمعی ایستاده و استغاثه میکند هرچه ضعیف باشد و به خودداری
نمی تواند بکند گیرم کم جرات هم باشد قدر که به بیند امامش ایستاده
و استغاثه میکند ممکن نیست بتواند خودداری کند مگر منافق باشد حرامزاده
حرامزاده باشد که بتواند طاقت بیاورد هر مومنی اگر خودرا ببیند در جای کربلا
ایستاده امامش استغاثه میکند طاقت نمی آورد خودداری کند از وقت
ببین که هم معامله میکنند همان جور معامله چنین با خدا خواهد کرد آن مومن
با چنین میکند پس میرود و به مومن خودش را بجوکه می اندازد و یاد خودش میرود
که تیر رو بادمی آید یادش میرود که کشته میشود یادش میرود زن و عیالش
یادش میرود که عطشنه گرسنه اند تشنه اند اینهائی که بیاد می آمدند
و اهل حرامزاده بودند حضرت عمر سعد را می طلبیدند و با او صحبت میداشتند
گویا همین روز ششم بود وارد کربلا شده و عمر سعد سرکرده قشون بود این
عمر حرامزاده خویش و قوم هم بود و در ازمان فرزان حضرت او را
در تابلس مدینه خواستند در حبس مدینه فرمایش کرد که تو با من
هلف ملکی عرض کرد بیا فرود بیندازی من کیستم عرض کرد چرا ملعون بهتر از

از همه کس میشناخت خویش بود قوم بود توی خانه همدیگر میرفتند و می‌آمدند
فرمودند میشناسی و جنگ میکنی این را که می‌شنیدند متحیر شدند جواب
بگوید کیفیت میترسم دلم را ابن زیاد از دست من بگیرد فرمودند من بیت
را زیاده از آنچه بگیرند عوض میدهیم عرض میکرد فلان مزرعه را میخواهم گفت
میفرمودند من مزرعه در حجاز دارم که فلان و فلان قیمتش است تو میدهم
کیفیت حلیم اگر جنگ نکنم ابن زیاد عیالم را اسیر میکند از دستم میگیرد
سید ای بی مذهب با فرزند پیغمبر جنگ میکنی با محبت خدا جنگ
میکنی و او را میشناسی و عیال او را اسیر میکنی و از خدا نمیترسی و از این
میترسی که عیالت را از دستت بگیرند پس این حرامزاده کان برادر
که را با رشت میبرند و همراه باطنی اینجور است اهل طینتشان بر
سرشته شده این عمر سعد ملعون پدرش سعد وقاص شیطان
غرض یک وقتی حضرت امیر روی منبر موعظه میفرمودند فرمودند که بپرسید
که بپرسید از آنی که من از میان شما بیرون روم فرمودند که بپرسید از آن
که من از میان شما بیرون روم هر مطلبی دارید بپرسید تا قتل نبود
از هر چه بپرسید جواب میگویم سلونی قبل ان تفقدونی همه خبرها
میدانم از همه جا خبر دارم سعد وقاص که پدر این عمر بود برخاست

گفت یا امیر المؤمنین بگو ببینم سر من چند مو دارد فرمودند همین طور دانه
رسول خدا خبر داده بمن که من موعظه خواهم کرد تو خواهی پرسید همین را من
دارم بگو ابهم بگویم چند مو در سرت است میگویم لکن معلوم نمیشود کم شود و زیاد
کی غرض حساب کردنش معلوم نمیشود است لکن میگویم چیزی را که رسول خدا
گفت رسول خدا فرمود وقتی چنین سوالی از تو کرد تو در جواب او بگو در زیر
هر موئی شیطانی نشسته و در سر هر موئی ملکی نشسته که لعن میکنند ترا لکن
خبر میدهم ترا که در سرای تو تخمه هست بچه هست در خانه و آن روز
این عمر هنوز بچه بود می کلیسد روی زمین این تخمه تو تخمه مرا خواهد
کشت فرزند من و نور دیده من حسین را خواهد کشت همین عمر سعد بود
وقتی بزرگ شد آمد کربلا و با سید الشهدا جنگ کرد پس عرض میکنم که
ملتفت باشید نه همه دست شهادت آن بزرگوار را ملتفت باشید
که بعد از آنکه حضرت سید الشهدا با هشیاری حاضر روی زمین محبت
جان خود را و مال خود را عیال خود را فرزندان خود را کاله بسیس در راه محبت
و اهلیت که می سینه مؤمنان او را واله نمی‌خواهد مؤمنی که طاقت بیارد
مؤمن اگر حاضر بود اینجا و اهل یاد آتش آمد و اهل یاد حالتش نمی‌آمد و هیچ از دل
نمیخواهم که برود کشته شود بعضی دیدن اینجا است گریان میشدند گریه میکرده

بی جهت بیا رمیرفتند جان میدادند و بهشت هم اگر بروند دیگر جمع رنجی
حالتشان این است هر مومنی وقتی در حضور حسین کسی حاضر باشد دارد ا
بچنین بلاهای مبتلا به بیند یاد مال و جان خودش میرود پس این حاجت
را خواست بکنند که مومنان با آسانی جان و مال خود را بدهند و به صبر یا
بهمین تدبیر است خود را نجات داد راضی شد که از سر جان
بگذرد و همتش که این را دید که از سر جان و مال خود گذشته‌اند
همچنین انبیاء و اولیا بهمین معاملات راضی شدند بلکه بهمین اعانه شدند
و اولیا شدند پس این امر را خداوند عالم قرار دادن مشیت اول
اول اول با این امر قسر ارگشته بود و اگر این امر نشد جمیع مومنان
باید ضایع شوند بلکه با این تدبیر والله جمیع عبادات ناقصه تمام
والله این نمازهای سرد و دل شکسته این اعمال ناقصه صدا ارزش
هی جواب نده هی تو امر کنی او خدمت نکنند تا از فرمانش که باید
یک کاری میکند دلش هم راضی نیست دیگر آقا غلام را با ای
خدمتی بخواهد و او خیلی از فرمان دادن خدمت خود را کند بهانه
توی دلش راضی نیست اما در خود جان که فکر می کنم می زود برای
که یک رکعت نماز کنی باز نمی توانی لکن هر از روی [illegible] صبح

واهمیت دارد

اهمیّت یا دست نیت مشقت دارد رحمت دارد دو رکعت نماز که
میگویند بکن خیال میکند خیال میکنند که کرش میخواهند بشکنند با این
دو رکعت نماز که روزی نمی خواهم اگر بگویند بار و بردار برف یک
کن می کنی رحمتی ندارد دو رکعت نماز که میگویند بکن خیلی زحمت دارد
مردا که می بینی روز تا شام غذا نخورد مشغول کارهای خودش بود با
یادش هم نیامد که غذا نخورده لکن وقتی روزه میگیرد می بینی با اول
صبح ضعف میکند پس والله هر کسی حتی انبیا هر قدر در دم خودش
وقتی فکر میکند می بیند عمل با لدقیق کرده برای خدا انسان اگر فکر
کند می بیند عمل کسی لدقیق نیست لکن در جمیع نقصانهای تمام هم
بواسطه شهادت سید الشهدا جبر کسرش میشود وقتی شخص متذکر
میشود آن حضرت را و حال آنکه دوست او است دیگر نمی تواند خود
داری کند دیگر حاله نماز میکنم بجهتی که بهشت بروم این نقص دارد
داشته باشد نماز میکنم بجهتی که جهنم نروم این نقص دارد داشته باشد
واقعاً هم مشقت دارد که با نیت خالص نماز کند و بهمین جهت
جمیع فروع دین اسمش شده تکلیف نمازش تکلیف است روزه
اش تکلیف است و هکذا جمیع آنچه امر کرده اند که بکن یا نهی کرده اند

که کمی همه اش تکلیف است بجهتی که تکلف با مردم بعضی داری شفقت را
برای شخص و اینها جمیعاً بجهة این مشقتش مرغوب هست زنها را می آرند لعقبه
ادم میزنند و قبول نمی کنند و دو هم وقتی حضرت شد شفیعی با اینها قبول خواهد
و دو هم شفاعت میکنند اهمیت چقدر دوستان خود را و دوستی هیچ با
هیچان نمی آید مگر هر وقت شخص قصد کند مصیبتهای ایشان لبو اوقت
درستی هیچان می آید پس جمع مرا بدید تمام شد و جمیع سختیها تربه
بجهة شهادت حضرت سید الشهدا صلوات الله وسلامه علیه از
این بوده که اهتمام زیادی برای انبیا و اولیا در این امر بوده و بدبختی
دمی شید که این حکایت واقع می شود عرض کردم چنان اهتمامی در کار
امر روضه خوانی و تعزیه داری کرده اند که در تسبیح خیر القدر نکرده اند
چه بسیاری که خیال میکنند که تعزیه داری امر مستحب است و واجبات
مقدم است و واجبات چه چیز است نماز است روزه است حج است
خمس است زکوة است و امثال اینها اینها واجب است حالا گریه
بر سید الشهدا واجب نیست مستحب است این طور خیال میکنند
و عرض میکنم که وقتی اگر این نبود والله نماز ها قبول نبود روزه ها قبول نبود
والله خمسها در گوتها و حجها و سایر اعمال قبول نبود و همه بواسطه این تعزیه
داری قبول ...

داری قبول میشود عرض کردم که وقتی مخصوصی از برای تعزیه داری شرع ما
در روزها قرار نداده اند چنانچه برای نماز وقتهای معین قرار داده
اند برای روزه وقت معین قرار داده اند هر عملی وقتی دارد
اما وقتی برای تعزیه داری قرار نداده اند اگر چه محرم مناسبش
بیشتر است از باقی اوقات و چون در این ماه شهادت اتفاق افتاده
اهتمام باید بیشتر کرد در تعزیه داری لکن عرض میکنم عمداً وقت معین برایش
قرار نداده اند عمداً بجهة آنکه چیزی که یک دفعه کفایت میکند کردنش
وقتش باید معین باشد مثلاً وقت ظهر نماز ظهر را اگر کردی کفایت
میکند و همچنین باقی اعمال اما این تعزیه داری هر وقت که
یادت بیاید باید محزون باشی توی خواب است خوب است بیداری
خوب است توی نماز است خوب است بعد از نماز است خوب است
هر وقت یادت میاید باید محزون شوی مگر عیب که سید الشهدا
کجا کسی خطور بکند در ذهن باشد و محزون نشود و این یک اثری است
داران بزرگوار مشهور است که اثری است در آتش که هر وقت پیش آتش می نشینی
گرم میشوی همین طور واقعه اثری است در این مصیبت که همیشه ذکرش را
که میکنی یادت که میاید بی اختیار مومن قلبش محزون میشود بسبب

موس بکشش جاری میشود پس کیف اثری است در این دنیا پس چه خوا
در این اهتمام زیاد کرده بلکه نشاه اگر دست فکر کی خواهی یافت
واز اسرار خلقت چرا هم بسته خواهم آمد عرض میکنم که اگر این
واقع نمی شد خلق میکرد چیزی را مؤمنی نمیشود کافری نمیشود هیچ چیزی
نمیشود پس این امر شهادت آن امانتی است که میفرماید انا
عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان
یحملنها واشفقن منها عرض کردیم این امانت را بر آسمانها و زمینها
و بر کوهها هیچکس متحمل نشد ترسیدند از تحمل آن و ابا کردند هیچکس
نمی توانست غیر از سید الشهدا لکن حملها الانسان انه کان
ظلوما جهولا انسان است که بسیار ظلوم است جهول بالقدر است
و نه این است که تو خیال کنی قدرش را میدانی قدرش را [illegible]
نمیدانند مگر خدا و مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر حضرت امیر سلام الله
علیه روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بزیارت حضرت فاطمه سلام الله علیها
او رفته بودند و امام حسین علیه السلام کوچک بود و بازی میکرد حضرت
نوازشش کردند او افتاد و در آن وقت نگاه کردند گریه کردند حضرت زهرا
کردند که ای پدر هر وقت تشریف می آوردید اینجا خوشحال میشدید
یا ای بابا دردی

برای شهادت میداد که ما فوق ندارد شما در غضب مجلسی که اینجا
تشریف می آوردید خوشحال میشدید امروز سبب چیست که گریان
میشوی و حضرت فرمود برای شهادت داده که انهم ما فوق ندارد حقیقت
با شیه و وقت کشیدنش نشاه که سری از اسرار است فرمود
انا العلی الاعلی ترک لی فی احسن صورة و اهنا هیئة
خدا جلوه کرد در این مجلس نیکوترین صورتی و بهترین هیئتی ما در این
که این مجلس خودش آمد و روضه خواهم برای پیغمبر عرض کردم روضه خوانی
را اول خدا خود انشا کرد لکن خیال میکنند که اغراق میگویم نه اغراق
نیست اول روضه خوانی را خدا میکند نه اغراق نیست اول روضه خوانی
را خدا میکند بعد از آن روضه خوانی که همه پا میشود درباره پیغمبران
روضه میخواهم جبرئیل بود که آمد پیش پیغمبر و روضه خوانی میکرد و میفرمود
که خدا در این مجلس جلوه کرد بهترین صورتی از صورتها و بهترین هیئتی
از هیئتها و آنگاه دستش روی سر حسین برد و میفرمود مرحبا یا بنی اولادی
که مبارک است صلوات من و رحمت من و برکات من او باد بر این
ای محمد که میکشند این حسین را و از شفاعت تو محروم شد
اگر چه بحسب ظاهر هست توانند اما در باطن دورترین مردمند

وشفاعت تو در حق هر کسی قبول خواهد شد الا درباره حق تلفان
حسین باشند پس ببینید که خدا است روضه میخواند برای عزای
حسین همین طور است یک قصه میکند که چه میشود و چه خواهد دید
گریه میکند کسیکه جزع و فزع نزد خدا میرسد الکی ان خود ادم
حسین است که هر وقت این حرفها میشد میگفت انا لله وانا
الیه راجعون دیگر هر کسی این مصیبت را شنید همچنین
و تا یوم عزاداری کرده‌اند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس روز نهم شهر محرم الحرام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا
ونبينا محمد وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله
على اعدائهم ومخالفيهم ومبغضيهم وغاصبي حقوقهم
وناصبي شيعتهم ومنكر فضائلهم من الجن والانس من
الاولين والآخرين الى يوم الدين خداوند عالم در کتاب
مبارک خود میفرماید ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم
واموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون
ويقتلون

مجلس نهم

ويقتلون وعدا عليه حقا في التورية والانجيل والقرآن ومن
اوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم
به وذلك هو الفوز العظيم غرض ترجمه فارسی این آیه شریفه این است
که خداوند عالم فرموده خدا خریده است از مؤمنان جانهای ایشان را و
مالهای ایشان را باینکه بهشت را عوض ان جان و مال عطا کند و
حاجتی که این معامله را کردند بطور رضا و رغبت بدون شائبه اکراه و اجبار جمعی
... بودند و انها حاجتی بودند که بعد از نزول قرآن جنگ کردند در راه خدا
و جمعی را کشتند و بعد جان و مال خود را دادند و این وعده که خدا کرده نه
همین است که خدا در همین قرآن ذکر کرده بلکه خدا این وعده را در
تورات و در انجیل و قرآن کرده بعد میفرماید کسیکه وعده کند چون
خدا را کرده بوفای وعده خدا خودش البته وفا میکند غیر خدا اگر خواهد
بوعده وفا کند باید خدا بخواهد تا وفا کند اگر نخواهد وفا نمیکند پس
کسانیکه غیر خدا هستند وعده که میکنند باید خدا بخواهد اگر مانعی پیش نیارد
وفا میکنند لکن خدا خودش وقتی میخواهد بوعده خود وفا کند وفای خود را
معلق بر جائی نمیکند چرا که خدا هیچ مانعی برای او نیست پس کسی اولی بوعده
من هر کیست وفا کننده تر بوعده خود از خدا ازین عبارت دقت کنید

به بینید نخواسته اند اغراقی بگوییم خلق هر وعده کننده خاطر جمع نمیشود
شد باید گفت اگر خدا بخواهد اگر چه خدا نخواهد نخواهد شد مومن اگر وقت کنند
و خدا هم شناس باشد و لهو نه بوعده احدی نمی تواند خاطر جمع باشد
چرا که مومن خیالش دست خودش نیست چرا که اسب آنکه ما تورد میدهیم
اسب آنکه میمیرد مالش از دستش در میرود و لکن خدا است که در دستش
تعلق بر جانی نیست لهذا له مکینه دیگر کسی نمیاید مانع شود این است که برای
کمیت وفا کننده تر بوعده خود از خدا هیچ موقوف نیست باو
کسی بمشیت کسی باراده کسی وعده خود را وفا میکند بخلاف
خلق که هر وعده که میکنند باید این را هم لحاظ کنند که اگر خدا خواست
میکنم نخواست نمیکنم پس میفرماید بعد از من خدا در تورات و انجیل
و کتب الهی اتی عنه این وعده را کرده و حالا که وفا کرده کیست وفا
کننده تر از خدا بعهد خود حالا که چنین است فاستبشروا
ببیعکم الذی بایعتم بشارت باد شما را ای جماعتی که این کار را
کردید مبایعه که کردید با خدا وذلک هو الفوز العظیم الآیة
در رستگاری عظیم این است این است یعنی غیر این نیست ایمان
حاصل نخواهد شد مگر آنکه کسی تسلیم کند مال و جانش را فروخته خود را
بخدا و در عوض

بخدا و در عوض استبانند نجات ابدی را و این است فوز عظیم و غیر از این
فوزی نیست و فوز و فضل عظیم همین است باری پس این بود ترجمه
فارسی این که حالا دیگر عربها و عجمها همه شما هم شدند در دانستن
ترجمه این پس عرض کردم بطوریکه گذشت این معامله برضا و رغبت تمام
بدون شائبه اکراه و اجبار هیچکس رغبت نکرد این کار را که به
در تو هم شش نبود این است آن معامله که خدا فرموده آیت
انا عرضنا الامانة علی السموات والارض فابین ان یحملنها
واشفقن منها پس این شهادت و امانت خدائی است
که عرضه شد بر همه موجودات و همه ترسیدند که متحمل این امر شوند مگر کسی
هش گذاشت این قدم را حضرت سید الشهدا صلوات الله و سلامه
علیه و از رضا و رغبت تمام این معامله را بانجام رسانید و هیچ
اکراهی در این معامله برای او هم نرسیده و هیچ تردیدی برا
حاصل نشده و این معامله را که حالا بعد از زمانی که آنجناب این معامله
را کرده حال دیگر از برای باقی مردم هم ممکن شد که از سر جان
مال خود بگذرند اگر به بینید محبوب خود را در بلا گرفتار است هر کسی
که محبت بهر کسی داشته باشد در وقتی که محبوب خود را در بلا گرفتار

گرفتار دید که پیش پا افتاده است همه کس مکیند این سر محبت
ساری شده در بسیاری از حیوانات حیوانی ضعیف تر از مرغ و بیتر
و جبان تر از مرغ سراغ ندارید لکن وقتی جوجه گذارد و محبت
این جوجکان در دل ان نشست حالا ببین وقتی احتمال بدهد که
رو بجوجکان او میرود و خودش را میزند می پرد بجنگ گربه میرود
بجنگ سگ بجنگ شیر خودش را فدا میکند برای جوجکانش
این همه این است که خدا طبع محبت را خدا چنین قرار داده که
کند محبوب را هر چیزی را خدا هر یک نفعی بر یک طوری یکی برای
افریده که اگر کسی جد کند بهتر از ان نخواهد یافت پس اتش را برای
گرم کردن افریده نه ببینید چیزی بهتر از اتش گرم نمی کند افتاب را
برای روشن کردن افریده ببین هیچ بهتر از افتاب روشنی
نمی کند چشم برای دیدن خلق شده نه ببینید بهتر از ان برای دیدن
میشود ما بشر همین که شد نمی توانی تمام حکمتهایش را درست بیاری هم
همچنین گوش برای شنیدن خلق شده و دیگر نمی تواند بهتر از ان
تصور کرد برای شنیدن در هر جا میخواهی فکر کن پس عرض میکنم که
خداوندی که افرید مومنان را که بحض مهر و محبت خدا ... ادرا الله از خلقی
نکرده بود مهر و

نکرده بود مهر و محبت، تکلیف مالایطاق خدا نمی کند خلق هم
بخلق میکنند چه جای خدای خالق بی نیاز کسی تکلیف میکند
با کسیکه مال ندارد میگویند پول در راه خدا بده بکسیکه مال ندارد
میگویند بیا اگر تکلیف کنند به مرتبه پی قاعده است پس تکلیف
مالایطاق است کسیکه محبت در او افریده نشده باو بگویند
بیا ملت را بده حاجت را بده طبیعت محبت طبیعی است کی
خدمت میکند و دولت در سینه خود نیست هر جا شورت میرسد
فکر کن ببین تو که دوست میداری فرزند خود را در شب و روز
در فکر این هستی که صدمه باو نرسد در بازار در خانه همه جا مواظبت
او هستی محافظت او را میکنی تو هیچ بخاطرت خطور نخواهد کرد که این
کارها را میکنم که این بزرگ شود و تجارت کند مادر را ببین
چه طور خدمت میکند فرزند خود را شبها برمیخیزد خواب را بر خود
حرام میکند او را شیر میدهد هیچ بخیالش خطور نمیکند که من خدمت
این را میکنم که این یک چیزی بمن بدهد هیچ یادش نماید این چیزها
طبیعت محبت در کسی که نشسته شد ایثار و اختیار میکند محبوب را
حتی بر نفس خودش دیگر ما روی که پیش پاش افتاده پس طبع اختیار میکند

محبوب را بر بالای محبوب همه را ایثار میکند و قربان او میکند
نمونه از این ورزش هر کسی هست حفظ انتظام محبت است اگر این طبع
نبود مردم محبت بر خدا داشتند که خدایا چه طور ببایستیم اطاعت
ترا کنیم و راضی باشیم و لله و فی الله اطاعت ترا بکنیم و اطاعت
غیر ترا نکنیم چه طور ممکن است همچو ناز کنم و هیچ بهشت نخواهم
ناز کنم و هیچ از جهنم نیز ترسم نمی شود پس طبع محبت را خدا در مردم
گذارده خدا محبت میکند روز قیامت ملکه همین حالا اگر فکر کنی
و دقت کنی خواهی یافت که خدا محبت میکند که چه طور ان ضعیفه
نصف شب چه طور از خواب بلند میشود برای بچه اش و باران
کند و بود نجابت و تعفن هر ز ریشش میکشد و بجبلتش خطور نمی کند
که من محبت بااین کنم که این یک وقتی نان بمن میدهد یا نمیدهد
بااین بزرگ میشود یا نمی شود هیچ در این خیالها نیست پس خدا
محبت میکند بهمان زنیکه که تو نسبت به بچه خودت چه طور محبت میکنی
و خیال منفعت نبودی با من هم میخواهی همان طور سلوک کنی و محبت
میکنید برای او هم چنین می بینی یک کسی زنش را دوست میدارد و هیچ
بخیال منفعت نیست هیچ بخیال دفع مضرت نیست و باد دوستی او
بالکلی دیگر

یک کسی دیگر را دوست میدارد و حریصان حرص میزنند در جمع دنیا خیال میکنند
که ما باید این همه حرص بزنیم چرا که یک وقتی معطل خواهیم شد بسیار
حریصانی که می بینی مال دارند بقدر کفایت عمری تا زنده اند و باز
سیر نمی شوند دیگر این ورزش را انجا هم دست بیاری باز مثل طبقه
آتشی که چون واضح است مگر مثل نمی آتش تا هست گرم است آتش
نمی شود باشد و گرم نباشد تا هست گرم است آتش نمی شود باشد و گرم
نباشد اب تا هست سرد است یخ و برف تا هستند سردند آفتاب
تا هست نورانی است زمین تا هست ظلمانی است هر چیزی هر طبعی
که دارد هر جا هست آن طبع همراهش است طبیعت حریص است
که تا زنده است حرص میزند حتی دم مردن همان وقتی که ملک الموت
بیاید طبیعت طبیعی است که همان دقت کنید بیا سازاد بخواهی مگری
راضی است که جانش را بگیرند و ان ملک نیاز رانند هر پس به بینید
و عمرت بگیرند نش هم اگر قدری سودا در مزاج کسی غلبه بکند هر که سودا
غلبه کرد طبیعت سودا این است که بترسد دیگر حالا فکر میکند که توی
تاریکی وجود وحشتش میداند که هیچ نیست و با وجود این میترسد سببش
این است که خلط سودا توی بدن هست این ترس هست وقتی نمو

نرسد و مثقال ستاند بخورد و اسهال کند سودا را بریزد توی [illegible]

از وقت لغیت هم نمیخواهد همین طور بالطبع میترسد پس طبع حریص

مانند طبع سوداوی است که خود بخود میترسد از تاریکی دیده اند که هیچ

توی تاریکی نیست همین طور طبع حریص خود بخود حرص میزند دیگر

نمی شود دیگر در هر جا میخواهد فکر کنید تا نوع مسئله بدست بیاید

پس هر چیزی طبیعت او بدانید همراه اوست پس عرض میکنیم که

محبت طبعش محبت است و طبع محبت این است که اختیار

کند محبوب خود را به همین محبوبیت علت دنیا است هیچ وقت

مرگ آن را نمیکند مانند روش میگذاری او را سر با خواهش بار

مگیهی اگر هیچ پای خود است که جابت او میرود با هر عضوی [illegible]

از او میکنی جان را روی او میگذاری مال را روی او میگذاری طبیعت

محبوب این است که او را اختیار کند و ایثار کند برای او

پس عرض میکنم این طبیعت را خدا قرار داده برد ثانی [illegible]

مومن عرض میکنم روانه یا خدا را احمد کریم حامدش کجا بی که با از

از آن عذاب خدا اعراض کند حضرت سید الشهدا در دعای از

دعا عرض میکند که خداوندا ابدا من آن چیزی که اگر هیچ نمی

وان را ابدی

وان را ابدی هیچ فقر بمن نرسد دیده من آن چیزی را که ازو

اندی و همه چیز به من هیچ منفعت بمن نرسد وان هم عشق [illegible]

من است از آتش طبیعت محبت اهل بیت خدا میدانند که نعمتی است

که دنیا و آخرت را روی هم بر تری و به مقامی میکند باین

نعمت هیچ نعمتی و اگر این نعمت را کسی داده باشند و دیگر

محروم باشد از جمیع نعمتهای دنیا و ابدا ضرر نکرده و اگر این نعمت

را نداشته باشد و جمیع نعمتهای دنیا را داده باشند و اگر هیچ منفعت

نبرده است که باز زبانی دیگر فرموده اند همین مطلب را که

حب علی حسنة لا تضر معها سیئة و بغضه سیئة لا تنفع معها حسنة

محبت حضرت امیر چیزی است که منفعت دارد و مضرت که

با آن منفعت هیچ مضرتی هیچ معصیت با مضرت ضرر دیگر

معصیت را معصیت ظاهری میخواهی بگو میخواهی بلاهای باطنی را

هم فرق میکند دیگر محبت امیر المومنین و ائمه طاهرین سلام

الله علیهم هیچ فرق نمیکند همه یکی هستند اشهد ان ارواحکم

و نورکم و طینتکم واحدة پس این یک نعمتی است که از

داده میشی و همه جمیع دنیا را کلیه جمیع آخرت را بدهند هیچ نقا

باین محبت داده‌ایم کسیکه ندارد این محبت را هیچ ندارد
ابدا حدیث نظرم آمد عرض کنم وقتی یکی از فقرای شیعیان خدمت
یکی از ائمه و گویا حضرت باقر بود آمد و شکایت بسیار کرد از
فقر و فاقه حضرت او را نصیحت کردند که تو دوست ما شده
باین جهات و چاره اش نمیشد آخر فرمودند تو مثل فقیر
نیستی و این شخص معلوم است که شیعه بود و تسلیم امر امام را داشت
عرض کرد در اینجا که خود را فقیر می بینم و رفع حاجت (?) را تکذیب شما
را نمی توانم بکنم و معنی حرف شما و قصه شما را نفهمیدم چه چیز است ولی
می بینم که شبها بچه‌هامان گرسنه اند و چیزی نداریم بخوریم فرمودند
تو فقیر نیستی عرض کرد تکذیب شما را نمی کنم ولکن حرف شما را نفهمیدم
معنیش چه چیز است منظور شما چیست فرمودند که اگر جمیع دنیا را
طلا و نقره گذشته و همه را بتو بدهم حاضری که بپیمائی (?) از محبت ما دست
بر میداری که ازرا (?) حاضر نمی گفت هرچه گفته بکنم می‌یابم (?) محبت
شما معارضه نکنم فرمودند کسیکه همچو چیزی دارد که اگر تمام
دنیا را بدادیم هم عوض نمی کند آیا میتوان گفت فقیر بهمچو کسی چنین
کسی فقیر نیست پس عرض می کنم که محبت امیرالمؤمنین ولی نعمتی است که هر دم
شکر داری

شکر داری همه را برای این نعمت بلی نعمتهای دنیا هست و فایده
اغلب اغلب نعمتهای دنیا هیچ اغلب مردم اکل و شرب است
حلوا از زبان جدا شد و رفت بحلق دیگر میخواهد تریاک باشد
میخواهد حلوا باشد و غالب مردم همشان همین کامشان و شکم
شان است و این را هم می بینی که همین قدر که رو (?) میکنیم
حلوا روی زبان میگوئی به به و شیرین است وقتی فرو رفت
هر چه میخواهد باشد حلوا تا روی (?) زبان است به به وقتی از
روی زبان گذشت دیگر حظی ندارد پس عرض میکنم که نعمتهای دنیا
را هی (?) در سینه نمیاشید (?) در سینه شکم جا شده چرا که فرمود
ند هر کس همتش شکمش باشد و آنچه داخل شکمش میشود قیمتش آن
چیزی است که از شکمش بیرون میرود قیمتش آن است که از او
جدا میشود ببین فضله چند می ارزد هر که همتش شکمش باشد
قیمتش همان است دیگر خودتان هیچ (?) خدا دولت خودتان را ببینید
پس این شکم اینقدر قیمتش هم قدری ندارد چرا نباید ممنون
خدا بود که حلوا داده حلوا هم نه میگذرد بلاهای دنیا در
گذارند (?) نیست برای کسیکه اعتقاد باخرت داشته باشد پس

انسانها سعی کنید که همراه حیوانات راه نروید حیوان چشمش باز است
میخورد می‌شاهد اگر چه حقیقتش را نه بیند سرش را میبرند در حینی که
می‌بیند گوسفند را می‌کشند می‌بینی این گوسفند هیچ فکر نمی
کند که این چه خبر است این جور است همین طور میخواهد بخورد ماله
همین طور این مردم مثل حیوانات در حینی که پدرش دارد
می‌میرد در فکر این است که چه تقلب کند با کسی که فرزندش
می‌میرد با این فکر باشد اینها طبیعت حیوانی است این طبیعت
اقتضای او این که تا حیوان زنده است همین طور طبیعتش این است
که می‌خورد و بیا شاهد و عبرت نگیرد اگر چه حقیقتش را هم می‌بینی
سر می‌برند انسان هیچ [illegible] وقتی می‌بیند عاقبت کار
حقیقتش را دارد لقمه از گلو فرو نمی‌رود با بوده که انسان نمی‌تواند
نگاه کند ببیند آدمی را پیش روش سر می‌برند و او با بوده که
بنشیند غذا بخورد اما طبیعت حیوانی طبیعتی است که تا چشمش
باز است از متاع این دنیا دست برنمی‌دارد می‌خورد و می‌بیند
و از خوشی هم می‌میرند و حالا که میبرند دیگر از طرف جای مذهب
و این انبیا و این اولیا و این کتاب و این سنت و این اوضاع
همه [illegible]

همه دروغ است اگر دروغ است که برو یک جو حنا پیدا کن پس در کار
خود فکر باید کرد خلاصه پس اگر نعمتهائی که زوال دارد شکر باید کرد
و نمی‌گویم شکر نکن اما نه شکر زیادی نمی‌خواهد که دنیا راحتی بمن رسید
یا برای بلایی که رفع شده در دنیا شکر باید کرد شکر زیادی نمی
خواهد پس همت صرف نباید بود رفع هم شده بود نشده بود چنین
آن آخر کار که می‌بینی بلای مرگ است که بدتر از همه بلاها است
فکر کن ببین اگر حاجت دیگر داشت یا چه میشوی که مبادا بمیرم
گرسنه میشوی داشت یا چه میشوی که مبادا بمیرم همچنین تشنه میشوی داشت
یا چه میشوی که مبادا بمیرم فکر کنید آن آخر کار اینها هم پیدا شد
وقتی معرف رسیده هر چه تشنه نشوی گرسنه نشوی اینها را چاره
اش را میتوان کرد تا به آخر کار مرد بلکه عاقبت مرگ سر
انسان خواهد آمد کسی نظر نمی‌اندازد به مرگ و به عاقبت امر خیلی عبرت
میگیرد در این راهها خواهد افتاد پس مؤمن زیرک دانا چشمش باز کند
و نظر کند با عمر خود را در حال احتضار ببیند می‌بیند جمیع دنیا
خوب و بدش گذشت حالا که گذشت چیزی همراهی داشته باشد
که نگاه دارد باید ایمان چیز مهمی ایمان است و مهم ایمان را اندیشید

که هیچ معنی ندارد که محبت اهل بیت چنانکه کرد و هیچ معنی ندارد
مگر کفاره عداوت اهل بیت پس عرض میکنم که شکری که می باید
کرد خیلی شکر باید کرد دایم مشغول ان شکر باید بود این است
که فکر کن ببین اول چه اسبابی خلقت کرده که بواسطه
ان اسباب ترا حلال زاده کرده که قبول ولایت امیر المومنین
را تو انی بکنی و ولد حرامزاده نمی تواند قبول ولایت کند اینها
خودشان خطاب میکردند بحق لعنین که ملامت نمی کنم شما را که شما
مارا دوست نمیدارید چرا که میدانم نمی توانید مارا دوست بدارید
اهل جهنم اهل بهشت را دوست نمی توانند بدارند پس این ولایت
امیر المومنین نعمت عظمی است که خدا منت گذارده بر سر مومنان
ما بین پس باید شب و روز همت مان را صرف این شکر کنیم
که خدا این نعمت را بما داده دیگر هرچه نداده اند نداده اند باشند
همین را که داده اند همه را داده اند و اگر این را بکسی نداده باشند
همه چیز داده باشند هیچ بار نداده اند پس عرض میکنم چون
مومنان محبین ائمه طاهرین بودند و جمیع مومنین از اینها [illegible]
جمیع اینها ان معامله اول را نمی توانستند بعمل بیاورند و چون
نمی توانستند

نمی توانستند همان حبه خدا هم تکلیف ان نکرده است لکن مرتبت
هر کسی در مقامی که منزل دارد همانجائی که منزلش هست محبتی میتواند بهم رساند
انجا همانقدر که میتواند تکلیف کرده پس عرض میکنم که اگر چه ان معامله اول را
جمیع خلق عاجز شدند و ان معامله این بود که جان بدهند مال بدهند عیال
بدهند ناموس بدهند دیگر اهل کشته هیچ توهین نکنند یکذره عقب
حدتی بکسی نکنند بلکه انچه بلا را ببینند و صبر کنند راضی هم باشند
این کار را ولی طاقت نمی ارد هیچ کس چون طاقت نمی اورند پس عرض
میکنم که این تکلیف را با جدی هم نکردند و مخصوص خود حضرت شد
و خود او ان معامله را کرد جمیع درجات قرب و درجات بهشت را
جمیعا بواسطه این معامله این معامله مالک شدند و تمام بهشت و ائمه
ساخته شد از این معامله و اگر این را داشته باشید دیگر نشانها خواهید یافت
ان مسئله را که میان علما معروف است و قال و قیلها در ان کرده اند
و ان این است که ایا بهشت و جهنم پیش از مردم خلقت شده یا بهشت
و جهنم بعد مردم ساخته میشود اگر دقت کنید نشانها توی این بیانات واضح
میشود ان مسئله علما در این مسئله قال و قیل خیلی کرده اند حرفها زده اند تحقیقها بکار
برده اند و الا تحقیقات شان برای خودشان باشد تحقیقات اینها بدرد [illegible]

نمی‌ورزد و اصل مقصود را وقت کن و بیا پس عرض میکنیم که بدان و اما
بهشت هم مخصوص بکسی نیست و اما که مخصوص حضرت سید الشهدا سلام الله
علیه واله و بهشت را از نور حضرت سید الشهدا ساخته اند و ببین بهشت
نور را چیزها فکر کن ببین نور چراغ را از چراغ ساخته اند هر جا چراغ باشد
و روزی ان نور را از ان چیز ساخته اند پس ببین که چراغ هر چه روشنتر
میشود و نورش روشنتر میشود چراغ اگر که در آن دو رشته باشد نورش کدر
میشود پس تمام بهشت را از نور حضرت سید الشهدا افریده اند سید
الشهدا هر جا بخواهد رود بهشت را همراهش میبرند بالله باین جزیره
هر کس را هر جایی از بهشت بخواهد ببرد میبرد منزل میدهد مالکش است
مالک شده روز اول پس بهشت را خدا ایشان از مکلفین خلق
کرده است بگو خلق کرده بود همان روزی که امام حسین جان و مال
خود را فروخت و پیش از خلقت این مردم این معامله را کرده و بهشت
هم همان روز از نور ساخته شد و بخودش هم دادند و بگردانید
کسیه خداعد هر کس را چنین قرار داده میفرماید ما تجدون الا
ما کنتم تعملون خدا ملک خود را باین نظم افریده که عمل هر کسی
[illegible] او باشد که منفعت چیزی را جایی بگذارده که ببرند انرا بر دارند
مال ان باشد

مال ان باشد هر کس هر سعیی میکند همان را باو میدهند لیس للا
نسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری پس عرض میکنم که خود
بهشت کانه عمل حضرت سید الشهدا است و جمیع بهشت را از نور
او ساخته اند کانه بهشت را از کار را ساخته اند عمل او است پس بهشت
اصل عمل حضرت سید الشهدا ساخته شده چون از وجود مکلفین
دورش و قصورش همه چیزش ساخته شده موجود و اماده و از نور سید
الشهدا ساخته شده و نور حضرت سید الشهدا هم از چراغ است
میدانی که چراغ روشن است و اطاق روشن است نه این است
که چراغ مدتی موجود باشد و نور نداشته باشد بعد دیگر روشن کند
اطاق را پس نور هر چیزی کار هر کننده عمل هر صاحب عملی علم هر عالمی
همه جا بطور کلی بیابید نور هر چیزی همراه او است پس میدانید که تا
حسین بود صلوات الله و سلامه علیه تا حسین حسین بود معصوم بود
مطهر بود صاحب نور بود و بهشت از نور او ساخته شده بود پس تا حسین
بود نورش همراهش بود عملش همراهش بود پس بهشت همراهش ساخته شده
بود اگر چه هیچ مومنی عمل نکرده بود لکن حالا تو میخواهی بروی توی ان بهشت
اینجایی که باید ترا منزل بدهند اینجا ساخته شده اینجا را باید پول بدهی تا

حضرت پیغمبر فرمود شبی که رفتم در معراج بهشت که رسیدم در بهشت
دیدم جمعی از ملائکه را که مشغول بنائی بود و قصر میساختند و گاه گاهی می نشستند
رفتم پیش آنها که نشسته بودند گفتم می دانم به آن عملی که خدا امر داده که تا
خستگی ندارید تا خسته نمی شوید لکن گاهی می بینم که میسازید گاهی بیکار می شوید
سببش چیست عرض کردند همین است که بیکونی خشت برای ما میفرستند لکن خشت
و گل از دنیا برای ما میفرستند مادامی که خشت و گل میرسد ما بر سر
کار هستیم وقتی خشت و گل بما نرسد بیکار هستیم گفتم خشت و گل شما از چیست
از طلاست و از نقره است از عنبر است از مشک است گفتند بنده مؤمن
وقتی در دنیا میگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
هر دفعه که این را میگوید یک خشت طلا میشود و یک خشت نقره میشود عنبر
میشود مشک میشود اینها را می گویند خشت و گل برای ما میرسد مشغول میشویم
بیکار می شویم بیکار می نشینیم پس آن بهشت مخصوص با تمام مؤمنان بهشت
هر مؤمن ساخته نشده تا آن تا آن وقتی که عمل میکنند وقتی عمل میکنند ساخته
میشود این است که پیغمبر فرموده قاع است صفصف بیابانی خالی
لکن هیچ درخت ندارد فاکثروا فیها الغراس در آن درخت ها نشانند قوها
بسازند اینجا با عمل خود باز این عرض کردم قاع است صفصف یعنی بیابانی
نوی

نه این است که خیال کنی هیچ درخت ندارد هیچ عمارت ندارد دیگر
عمارتی دارد مخصوص سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه لکن یک
قطعه زمینش را بر میداری اینجا را در نعمت سکنی اینجا را باید قصر بسازی یکجا
را نهر جاری کنی لکن اصل زمینش بیشتر بوده اما باقی بهشتی که بیشتر بوده قصر هم
دارد حور هم دارد باغ دارد نهر دارد با جنیاری دیگر میتوان گفت همه جایش
آباد شده اما خود این مؤمنین از نور حضرت سید الشهدا هستند و بهشت
را از نور ایشان ساخته و از نور حضرت سید الشهدا بهشت را نها وجسم
وجود مؤمنین از طینت بهشت ساخته شده الحمد لله ببینید ما روز اول
اول هیچ کس نکرده بودیم زحمتی نکشیده بودیم خود مکه یعنی کنیم زحمتی بکشیم آن
خدائی را که پیش از آنکه ما خوب و بد بدانیم از جای خوب برداشته ایم
طینت ما را الحمد لله پس ببینید چه نعمتی عنایت کرده خدا و چه قدر باید
شکر کنیم انسان هیچ عبادتی نکند و جمیع عباد درست خود را حفظ کنند
بلکه شکر کند که الحمد لله از اینجا ساخته شده ام و اینها از عهده شکر این نعمت
نمی توان برآید پس عرض میکنم که بهشت مال حضرت سید الشهدا است صلوات
الله و سلامه علیه لکن تدبیری خدا کرده سایر مؤمنین در حقیقت ملائکه که هستند
الخیر مع ملائکه که سید الشهدا کرده نتوانند بکنند نمونه آن را قلد

باید بکنند و عرض کردم طبع محبت طبعی است که جهت ایثار میکنند است را
و جمیع برای دوست را فدای دوست میکند پس تدبیری کرد خدا و آن
این بود که اگر خلق نتوانستند در اول درجه به وفای ایمان و مال خود را
در راه خدا بدهند خود حضرت سید الشهدا که این کار را کرد در حضور
مردم دیگر حالا مردم آسان تر شده جان بدهند دیگر دقت کنند تا شاید
باز این شهادت ظاهری دارد و ظاهرش همینها است که می شنوید
اما باطنش بخواهید بدانید در هر درجه حضرت سید الشهدا یکجور جانی
داده در هر جائی یکجور معامله کرده و یکجور بهشتی خریده پس عرض
میکنم که از جمله نعمتهائی که خدا با این منت گذارده بر مؤمنین همین ایام
شهادتی است که انرا مردم نه بفهمند و انرا نتوانند قصور کنند
وان همین درجه ظاهر بود که نقل آورند در صحرای کربلا لیکن شاید همه
که شهادت را منحصر کردند بان جماعت خاصی که در صحرای کربلا کشته
شدند هم بسیار مردم که خیال میکنند که انهائی که در کربلا بودند و
کشته شدند خیلی مردمان مشخص بودند که جانشان را فدای امام
حسین کردند نه لذتشان هم نیست خیلی مشخص باشند پس برای اسم
منظورتان بزرگ بنمایید که از روز اینها رفتند و جان خود را فدا کردند
هر کسی از روز

هر کس از روز جان خود را فدا نمیکرد کافر بود مخلد میشد در جهنم از روز
تکلیفشان این بود که بروند کشته شوند نهایت انها که آنجا بودند
چشمشان باز شده بود انها هم ابر حق بودند شد تا امید ندارم
حسین کشته میشود رفتند و کشته شدند فکر کنید ببینید اینهائی
اینها که جان را فدای امام حسین کردند آیا هیچ نفعی رسید بامام حسین
دقت کنید با لعبرت باشید با غیرت باشید بله اگر اینها کشته می
شدند و او کشته نمیشد میرفتند جان خود را میدادند طوری بود اما نه
ببین جان خودش که سلامت در رفت خودش هم که کشته شد و نه
منفعت باشید ببینید شخصی که بداند که امداد شخص کا فایده برای
وجود خودش نمی بخشد چه خودش کرده برود امداد کند و فرقی هم
باشد که آن شخص را دولت هم بدارد باز امدادش بکنید موقوف است
در دیرا گرفته بودند محض مثل است چون یاد آمد عرض میکنم دزدی را دم
درفش میکردند دزدی دیگر از آن راهها از آن کنار میگذشت
آن دزد مبتلا جرأت بطور رفرمها آن بکند که اینجا جان تو را
هم میگیرند افتاده کرد که در رود که او هم گیر بکنند مقصود
این است که دقتی دزد عقلش رسید که دزد دیگر را روانه کند که

نیفتند چرا که امداد او با و نفعی ندارد و اغلب اغلب طبع این
طرز نه با هر کس که رفیق باشند اگرچه رفاقت تام هم نداشته
باشند همینکه دید خودش گیر است می‌بیند گیر کرده و اگر کسی دیگر
برای خلاصی او بیاید او هم گیر میکند هر طور بتواند میگذارد آن
دیگری گیر بیفتد همین قدری که عداوت نداشته باشد بطور زور
با و میرساند از آنجا برود مبادا که تو هم گیر کنی بلکه اگر ببیند که اگر
او را بگیرند خود او را خلاص می‌کنند مضایقه نیست که با و تعلیق
نکنند که بر بلکه خودش خلاص شود حالا ببیند که سید الشهدا که میدانست
که هیچ فایده نمی‌بخشد یاری آنها با و دیگر چرا اصرار میکرد
که بیایید یاری من کنید دقت کنید پس بدانید که از روی لطف
اعتقادتان را درست کنید پس بدانید که از روی حکم و علم
حضرت سید الشهدا میدانست که کشته میشود برای نبی امت
و خویشان خود مخصوصه نوشت که هر که همراه من بیاید البته
کشته خواهد شد لکن این را هم بدانید که هر که نیاید همراه
من فتحی برایش نیست یعنی آسایش نیست در راه که می‌آیند هر کس
میرسیدند تحریض و ترغیب میکردند که بیا یاری ما را بکن خوب باشد
یاری کردن

یاری کجا را بکنید میدانستند کشته میشوند دیگر چه یاری کردنی بود که
میتوانستند کاری کنند که دشمنان بر او زخم نزنند معنی داشت
یاری کردنشان لکن حضرت سید الشهدا او هم میدانست که کشته
میشود اما حالا که میدانست میخواست تحریض کنند که بیایید یاری من
کنید بلکه آنها کشته شوند پس میدانست وعده آنها را بیاری
طلب میکرد و آن کسانی که می‌آمدند یاری او میکردند و لهم یاری
خودشان را میکردند یاری او را نمیدیدند وقتی نباشد که کسی یقین داشته
باشد که کشته خواهد شد یاری نمی‌خواهد میداند که میکشندش هیچ
مردم هم که میدانند میکشندش چه فایده دارد تکلیف کنند
که مرا یاری کنید دیگر دقت کنید انشاالله و بدانید که کار بیفایده
را نسبت با امام حسین نمی‌توان داد حالا اگر مردم دیگر باشند
عقلشان نرسد نفهمند فهم باشند یا غرض باشند کار بیفایده
بکنند ممکن است اما نسبت بحضرت سید الشهدا هیچ کس نمیتواند چنین
نسبتی بدهد هر سنی هم باشد این ورا نشان نمی‌تواند بکند
که حضرت سید الشهدا الکویی کار بیفایده میکند و مردم را تحریض
و ترغیب کند که بیایید همراه من کشته شوید نهایت باین لفظ

میگفت که بیائید مرا یاری کنید این چه یاری شد که میدانست خودش
کشته میشود اینها هم کشته میشود دیگر دقت کن انشاءالله پس عرض میکنم
که خدا او را فرستاده بود که نجات بدهد مردم را فرستاده بود
که جمیع انبیا و جمیع اولیا و جمیع مومنین را او نجات بدهد و او بود
رحمة للعالمین و دلش برای انها میسوخت همین طور نجات
دهد مردم را از جهنم از این جهة تحریص میکرد ترغیب میکرد و در بین جنگ
می استاد و صدای بلند می فرمود هل من مغیث یغیثنی هل
من ناصر ینصرنی و هر کسی لبیک یادش نرسید میدانست که هر کس لبیک یادش
میخواست برسد همیشه در آتش گشته میشود و هم آن حرفهائی که در
باره حضرت بطور دقت و جوری میزنند این روضه خوانها الغرض
نبوده و هم می دانست که نمی آیند و یاری او نمی کنند حالا به بلند
کسی بدانند نمی ایند و یاری نمی کنند و الآن شعور داشته باشید که التماس
کنند که لبیک یاد من برسید این از شفاعت است پس میدانست که
یاری او نمی کنند میدانست که آب باو نمی دهند پس التماس آب چرا
چرا میکرد برای اینکه شاید کسی دست دراز کند که لیلی باو بدهد اگر
چه باو نرسد باین واسطه برود به بهشت اگر چه آب باو نرسید
پس التماس کند

پس شفاعتش میکرد که آیا در میان این جماعت هست یک نفری که محبت
خود را بخواهد از آتش جهنم جرعه آبی بمن بدهد و هی در این حالت او نجات
انها را میخواست تا آنوقتی که میخواستند او را بکشند آنوقت هم باز
دست بر سینه داشت به بینید ترحم چه قدر است که هنوز میخواهد به شمر نجات
بدهد حالت حالتی است که میخواهد همه مردم مومن شوند و اهل نجات شوند
استغفار شما را برای شما میکرد و هم جان را برای شما تسلیم کرد و اگر
برای شما نبود خودشان این چیزها را نداشتند هم چنین
باز دقت کنید که با این همه اوضاع و این همه جنگ و نزاع و جدال
و این اسیری و این صدمها همه بجهة همین هفتاد و دو نفر بود که انها اصحاب
بدهد با طلب شفاعت ها انها را بکنید دیگر کاری نکنید دیگر نداشته نه
چنین نیست والله همتش نبود مگر اینکه جمیع مومنان روی زمین را از ادم
گرفته تا خاتم تا آخر الزمان همه را میخواست شفاعت کند و نجات
بدهد و اگر فکر کنید راهش بدستان می آید پس عرض میکنم که معامله
الحباب را بدان مثل معامله خدا است همیشه از وقتی یافت که کسی
میخواهد کاری کند خدا است ذو الفضل العظیم خدا خدائی است که از هر دلی
که خبر یافت و هم بخبر معامله میکند با او و در هر دلی شرکتی یافت باو

چون معامله میکنند و مکر و مکر الله و الله خیر الماکرین و مومنین را نجات میدهد
این است که خدمت امام عرض کردند که شخص در دنیا ده سال بیست سال
معصیت میکند صد سال معصیت میکند تا در دنیا است معصیت میکند
چرا او را در جهنم مخلد میکنند فرضا کسی هزار سال عمر کرد و این هزار
سال هم همه اش را معصیت کرد و بکفر و زندقه بسر برد حضرت
هزار سال هزار سال است هزار سال عذابش کنند بعد نجاتش بدهند قدری
که معصیت کرده همان قدر عذابش کنند زیادتر چرا عذابش میکنند
همیشه ابدا ابد الآباد کفار توی جهنم معذب باشند جواب فرمایش
میفرمایند که انما تم خلد نیت کافر این است که تا هست معصیت کند
خدا هم با نیتش با او معامله میکند و الی ابد الآباد هست و الی ابد الآباد
خدا او را عذاب میکند و نیت مومن این است که تا هست اطاعت
کند خدا هم با نیتش با او معامله میکند پس علمای قبلی انکار دارند
آنها ملتفت باشید که چه عرض میکنم پس بدانید که اصل عمل نیت است
انما الاعمال بالنیات دیگر ذکر کنید ظاهرش را بر دارید باطنش
را خواهید یافت پس بایستی رو به قبله اما با دقت نباشد که نیت کنی نماز
کنی نماز درست نیست بپرس از هر که میخواهی که کسی که بحسب الکتب بکند

اما رکوع

اما رکوع و سجود و قرائت و تشهد و سلام همه را بجا بیاورد آیا این نمازش
نماز است همه میگویند نه نمازش باطل است همچنین کسی بخواهد وضو بگیرد و اگر
نیت وضو نداشته باشد رویش را بشوید دستهایش را بشوید ابدا مسح هم
بکشد اگر نیت وضو نداشته باشد از هر که بپرسی میگویند وضو نگرفته و هم
چنین کسی رفت زیر آب بدنش را هم شست پاک و پاکیزه کرد لکن نیت
نکرد از هر که بپرسی این غسل طهارت است میگویند غسل نکرده و همه هم
میگویند باتفاق شیعه و سنی غسل نکرده هر عملی که نیت ترش نیست آن
عمل کرده نشده آن زیر آب رفتن غسل اسمش نیست این رود است
شستن بی نیت وضو اسمش نیست رو بقبله بایستی و جمیع آن کارها را
بکنی بی نیت نداشته نماز نکرده دیگر در همه جای اینها فکر کنی خواهی
یافت هر عملی را که نیت نداشته باشی روزه بگیری اتفاقا چیزی
هم گیرت نیامده نخورده و چیزی که مبطل روزه باشد بعمل نیاورده
و نیت روزه نداشتی بدان اگر چیزی هم نخورده باشی پس انما الا
عمال بالنیات بدانید که اصل عمل نیت است درست باطن
ظاهر را دقت کنید که در شته باشید اصل عمل و تمام عمل نیت است
و نیت آن است که راست باشد نیت دروغ نیت نیست اصل عمل نیت است

لکن اگر کسی که نیت دارد نماز کند اما گرفته اند دست و پایش بسته اند
و نمی تواند نماز کند حالا تو بگو این در دنیا یا در قبر یا در برزخ یا در قیامت
این نماز گذار است اگر بگویند این تارک الصلوة است دروغ است
چرا که این میخواست نماز کند دست و پایش را بسته بودند
نمی توانست آن اعمال را بجا بیاورد اما نیتش را چون داشت تارک
الصلوة نیست در دنیا هم حکام شرع بروی پرسی میکنند این
تارک الصلوة نیست چرا که زور بود نتوانست نماز کند نیتش را داشت
این مسلمان بوده نیت نماز داشته پس در دنیا حکم به نماز آن را
برای جاری نمی کنند و حال آنکه اگر عمداً کسی نماز را ترک کند تارک
الصلوة است و تارک الصلوة را تعزیر میکنند و حد میزنند سه دفعه
چهار دفعه دیدند عمداً نماز نمیکند فاته آتش را بر سرش وزب میکنند که اگر کسی
را که دست و پایش را بسته اند در راه سفر بود و دزد آمدند دست و پایش
را بستند و او را انداختند بگوشه حالا نماز نکرد نتوانست بکند حالا
آیا باو میگویند در قبر که چرا در دنیا دست و پایت را بسته بودند نماز نکردی
میگوید نتوانستم ملکه نیت نماز داشتم آیا در قیامت از او میپرسند که چرا
دست را بسته نماز نکردی حاشا بلکه او معصوم است لکن مانع نفی دارد
پس دست و پا

پس دست و پا بستن کار دزدهاست آنها را به سرشان آورده اند
که دست و پای این را بسته اند اما باین نمیگویند چرا نماز نکردی پس
بدانید که در روز قیامت کسی را که دست و پایش را بسته اند و نتوانسته
نماز کند این را تارک الصلوة محشور نمیکنند بلکه محشور میکنند او را
در حالتی که نماز کرده و اینها در جنب رحم هم بسیار است حتی اگر مؤمن
در حال ناخوشی چون خدا در آن حال خلطی را مسلط کرده بر بدن او و آن
خلط او را انداخته که نه دست و پایش را بسته اند حالا که دست و پایش
را بسته اند با خلط فاسده که مسلط شده بر او و او را ناخوش کرده میخوابانید
هر عملی را که در حال صحت میکرد و حالا نمی تواند بکند خدا می نویسد
عمل را برای او اگر مؤمن باشد و همچنین کافر وقتی دست و پایش را
بستند بر بیماریها و بندهای اخلاط و ناخوشی شد و افتاد در خلاف
شرعی بکند بجهة که نتوانست نه این است که حالا آدم خوبی شد وای
شد غیر این کافر است و ملحد است و جایش در جهنم است لیکن خدا بر
آنها را بیامرزد که دست و پای این کافر را بسته که نتوانست
آن خلاف شرعها را بکند پس کافر را اگر دست و پایش را اگر دست
و پایش را ببندی از ایالتش چیزی کم نمی شود مانع دارد لکن نیتش این است

که جمیع کارهای خوب را بکنند یکدفعه دست و پاها را دزدها می بندند
یا ظالم دیگری می بندد دزدان آنها را که دست و پا بستن آنها باشد
دزدها دزدان آنها را عذاب میکنند پس خدا معامله میکند با جمیع مردم
با آنچه در دلهاشان است پس مومنین در دلشان میخواهند حال
که میخواهند در دلشان حالتشان حالتی است که حاضر بودند در
صحرای کربلا بمیرند جان خود را فدا میکردند و این نیت را دارند
جمیع مومنین حالتشان این است که کاش ما بودیم و جان خود را
فدا میکردیم حتی مومنین پیش از زمان کربلا فلان نبی از فلان وقت
می شنید که این طور میشود آرزو میکرد که کاش من می ماندم تا آن زمان
کشته میشدم لهذا حالا تو هم چه خاک بر سرش کنی نشنیده گریه کنی از
را بگیرد پس عرض میکنم در زمان پیش هم با بنیادهای که میشد واقعه کربلا
و دل آنها میسوخت آنها هم داخل شهدا محسوب میشدند در این زمان
هم تو نشینی گریه کنی در عزایش دلت که بسوخت تو هم هستی داخل
شهدا محسوب میشوی و هر در هر جا که یاد آنجا میافتی و بگوئی یا لیتنا
کنت معهم فافوز فوزا عظیما و هر در خون خود مستغرق باشی اگر
روزی ده مرتبه آرزو کنی و بگوئی ده مرتبه در خون خود غلطیده باشی هزار
هزار دفعه

هزار دفعه در خون خود غلطیده پس با بصیرت باش و بیاب که این امر را
برای نجات جمیع خلق سید الشهدا قبول کرد از این جهت هر نبی از انبیا
یک نمونه نموده اند که آنها هم یک نوع شراکت در این مصیبت
داشته باشند یک ساعتی سر زیر میکنند یک صواتی بر جبین آنچه نوشته
آن اول اول زمان جبرئیل نازل شد با آدم پیغمبران و این یک حکایت
را برای آنها ذکر کرد جبرئیل روضه خوان خدا است و این جبرئیل خصوصیت
مخصوصی با امام حسین دارد که سایر ملائکه ندارند و شرافت همین است
که اخلاص خاص با امام حسین دارد که بقیه ملائکه این قدر خلوص ندارند
از این جهت بود که حضرت فاطمه که کار مشغول کارهای خانه میشدند
میدیدند گهواره امام حسین می جنبند و کسی برای او ذکر خوب میکند
از مهر میرسید این کیست میفرمود این جبرئیل یک خلوص و محبت خصوصی
با امام حسین دارد از این جهت است که بسیاری از چیزهای خوب را جبرئیل
بداند و این را هم بدانید که هر جائی که با جبرئیل بدانید و یک تفاوت
حافظی از او دارند صنیه و مومنین هستند که در این است خلوص خاص
جبرئیل دارد بخصوصه که میکائیل و اسرافیل و بقیه ملائکه آن خلوص
را ندارد و بخصوص محبت امام حسین این جبرئیل بسیار دارد و بالی سبک

این شرافت را پیدا کرده از این جهت گهواره جنبان حضرت امام حسین
را میکرد از این جهت بود که وقتی شنید که دندان حضرت را از روی بیگوید
شخصی را دیدم دیوانه وار در میان لشکر داد فریاد میکند گفتم این شخص
دلم دیوانه شد و چرا که میدید از این طرف اطراف و هی داد
میزد و هی فریاد میزد پرسیدند از او که این شخص که بود فرمودند
جبرئیل که آن خصوصی که دارد با امام حسین کسی نیست روضه خوانی
برای حضرت شده بود از این جهت پیش پیغمبرها که میرفت
روضه خوانی میکرد برای آن پیغمبر این بود که از برای آدم روضه خوانی
کرد بعد از آنی که اسمهای آن پنج نفر آل عبا را صلوات الله
علیهم تعلیم او کردند روزی جبرئیل رسید گفت ای جبرئیل فهمیدم در این
ان غمی چه تاثیر است که هر وقت یاد میکنم از دلم میسوزد و اشکم
میریزد عرض کرد ای آدم تو همینی یاد کردن او دلت میسوزد و دیده
که چه بر سر او میآید حاله یادش میکنی دلت میسوزد پس اگر ببینی
او را با آن حالتی که بر سر او میآید چه میکردی اگر او را ببینی که
با لب تشنه کشته او را آن وقت اگر ببینی سرش را از قفا بریده
و بریزه کردند و نهرها بازنان کردانیدند چه میکردی و باز در حلقه [illegible]
که [illegible]

که رسیده است با انبیا در دفعه [illegible] جبرئیل حکایت [illegible]
در وقتی که در کشتی نشسته بود در نهایت و دشمنانش هم مغلوب
شده همه غرق شده در کشتی براحت نشسته هیچ ابی و غمی
برای او نبود و کشتی بر روی اب میرفت تا از انجایی که بر کشتی وارد
شده بودند کشتی دور شد رسید بجادی صحرای کربلا انجا که آمد باز کرد
مبتلا طلم کردن نوح اینجو گمان کرد که مالد کشتی غرق میشود عرض کرد
خداوندا التقصیری از من سر زده که مستوجب این شده ام که کشتی
غرق میشود دانیم بازی است که جمیع انبیا و اولیا و ضیع از مومنان
ازاء فهمیده اند جمیع مومنین جمیع کارهائی که اتفاق میفتد
انها را اتفاقه نمیدانند میدانند خدا است خلق میکند و انچه
میکند خدا میکند [illegible] دعا [illegible] خیال میکنند اتفاق است
مثلا بادی آمد خاکستری را برداشت [illegible] بجائی برد خیال
میکنند این از اتفاقات روزگار است و اگر چیزی اتفاق افتاد
[illegible] را بکسانی دیگر می کنند پس عرض میکنم که انچه
اتفاق می افتد خدا است و خدا میداند چه کرده [illegible]
و هر چه را خدا خلق کرده معلوم است یک سببی دارد و این یک

یک قاعده ایست که مومنین دست گرفته اند وازاین جهت و

سر جمیع انبیا وان مومنین که چشمشان باز است وغافل

نیستند وقتی که صدمه بایشان میرسید خیال میکردند استغفار

کردن وقتی بایشان میرسید میگویند معلوم است از ما چیزی سرزده

که اینجا را آمده اند مثلا زخم کرده ام هر کس از مومنین هر صدمه میدید

صدمه که باو میرسد پیش خدا گریه میکرد میگوید استغفر الله ربی

واتوب الیه وازین جهت سر سر انبیا هر صدمه که می آمد با استغفار

میکردند یا سوال میکردند که خدایا چه گناهی از من سرزده که مستوجب

این شده ام این بود که وقتی کشتی نوح متلاطم آمد ودر شرف غرق

شدن بود نوح آنوقت مناجات کرد بدرگاه خداوند عالم که خدا

وندا معصیتی از من صادر شده اگر معصیتی صادر شده توبه تا

توبه کنیم جبرئیل نازل شد بر نوح بنا کرد روضه خوانی کردن عرض کرد

ای نوح تو هیچ گناهی نکرده لکن بدان که این زمین همچو زمینی است

که هر کس میاید توش باید مبتلا شود ببلائی گفت خوب چرا این

زمین این طور است جبرئیل عرض کرد جهتش این است که سبط پیغمبر آخر

الزمان در این زمین مبتلا ببلا خواهد شد ودر اینجا کشته خواهد شد

ندامت کذارند

ندامت کذارند بر تو که در این جهت کشتی تو را متلاطم آورد خدا اخوت تو سبب

شراکتی باو داشته باشی آنوقت نوح لعنت کرد یزید را که قاتل این بزرگوار است

انهائی که در کشتی بودند آمین گفتند کشتی آرام گرفت کوه جودی در نجف اشرف است

وهم چنین از برای هر پیغمبری هی جبرئیل وقتیکه براو نازل میشد این مصیبت را میگفت

واو می شنید آنوقت یک واسطه از واسطها متوسل میشد وبعدان گریه و [illegible]

غصه واندوه میدیدند که حالتشان خراب میشد دیگر کو که گریه بر امام حسین ثواب

همین است که آدم را نسبت بهشت [illegible] هر چه میکنیم مغز این گریه را اندوه فرع

وخوشحالی بسیار است حالا تو خیال میکنی که یک خورده گریه کرده واین خیلی

کم است وهم بسیار مردم هاهم که همچین خیال میکنند نه چنین است بلکه

اینکه میایند ومیگریند اشک چشم گریه کننده کان را ضبط میکنند چون

روز قیامت میشود آنها را میریزند بر آتش جهنم زبانه جهنم فرو می نشیند بر میگرده این

خورده اشک خدا میداند که چه فایده ها دارد پس مغز گریه ومغز شما این است

بیایند واین اسم [illegible] بدانید که گریه مخصوص همین [illegible] کردن دروغ ونفاق

والا هیچ ثمر ندارد ولکن مومن هرچه ضعیف باشد اگر خیال کنند که اینجا

وان حالت را ببیننده البته رقت میاید پس مغز این گریه است که من هیچ

[illegible] البته خدا میکردم عرض کردم محبت طبیعتش این که محبت

در بلا نمی‌تانند ببینند همینکه محبوب محب خود را در بلا دیده دیگر مالک نفس خود نیستند
خواه فدا بکنند نه ببینند حالت چه جور حالتی است دیگر کم و بیشتر از زن
آیا میشود کم جرأت‌تر از بچه‌های جنگ ندیده شوند ان ضعیفند که تکلیف نمی‌کنند
با انها نه ببینند چه خبر است که از این ضعف دارند با انها تکلیف نازل نمی‌کنند
و همین بچه‌ها در انها اکثر بودند چون از خوشان بودند و محبت داشتند اگاهت
اگر میدیدند بی طاقت میشدند و میرفتند کشته میشدند بسیاری از انها
رفتند حالا کشته شدند پس این امر یک امری است که واله وقتی خوش
[illegible] آوردی هر ضعیفی را قوی کرده و الله نفوقتها را از دست برداشته
و هر نقص انها را از اعمال برداشته [illegible] گناهان شده دیگر [illegible] انها را
اغراق خیال بکنید که [illegible] هر کس بقدر بال مگسی اشک از چشم او بیرون
آید امرزیده میشود [illegible] اگر بقدر کف دریا باشد بقدر دنیا هم
باشد امرزیده میشود [illegible] البته [illegible] حاجت را [illegible]
و البته امرزیده خواهد بود [illegible] که امروز کشته شدند کیست که در بابا
انها گمان کند که گناهی بر ایشان باقی نمانده حالا صفت این باشد که
جمیع مؤمنین حالشان همین است هر که این را دوستی خود بکنند که اگر من انجا
بودم کشته میشدم [illegible] این مؤمن [illegible] مؤمن واله این امر اسان است و اگر
[illegible] خود [illegible]

فکر کنی خواهی یافت که اگر خدا تکلیف بر خلاف این کرده بود امر [illegible]
بود قضا از حکمی کرده بود که وقتی دیده حضرت سید الشهدا میخواهد برود
جنگ تا هیچ کار نداشته باشید بگذارید برود کشته شود خیلی از زمین
بودند و هر که خلاف حکم خدا میکردند و میرفتند کشته میشوند چرا که نمی‌شود
نشست و ایستاده [illegible] که این خلاف حکم خدا است اگر بر خلاف
هم بود محبت طاقت نمی‌آورد که خودش باشد و جنگ نزند و سید
الشهدا برود کشته [illegible] انها که میرفتند جهاد میکردند می‌فرمودند بر کسی
خدا جهاد را از زنان برداشته و انها طاقت نمی‌آوردند و میرفتند
جنگ میکردند و صلی الله علی محمد و آله مجلس روز هشتم شهر محرم الحرام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا ونبینا
محمد وآله الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم وغاصبی
حقوقهم وناصبی شیعتهم ومنکری فضائلهم من الجن والانس
من الاولین والآخرین الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب مبارک خود
میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان
لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا

عليه حقاً في التوراة والانجيل والقرآن ومن اوفى بعهده
من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو
الفوز العظيم عرض کردم ترجمه فارسی این آیه شریفه این است که خدا هم
می فرماید خدا خریده است یعنی پیش از این خدا خریده است از مؤمنان
جانهای ایشان را و مالهای ایشان را برای آنکه بهشت خود را عوض
بدهد با آنها و عرض شد که جمیع مؤمنین این معامله در قوه شان نبود که جان
بدهند مال بدهند راضی باشند هیچ اکراه نداشته باشند بلکه
که ذوق شوق داشته باشند پس احدی از اهل عالم نتوانست از عهده
این معامله برآید و عرض شد که این معامله همان است که خدا باز جای دیگر
فرموده که انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال
فابين ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه
كان ظلوما جهولا که شهادت را از روی رضا و رغبت خواستم
از جمیع مردم از جمیع موجودات دیگر که از شهادت تعبیر می آرند که آسمان
و بعضی جنبه بولایت تعبیر می آرند پس این شهادت را خواستند
از جمیع مؤمنین لکن آسمان و زمین و کوهها ترسیدند از این معامله
معلوم است جان بدهند مال بدهند راضی باشند متحمل نشدند جمیع

امروز کارها

امروز کارها فرشتند از تحمل این امر مگر حضرت سید الشهدا صلوات الله
و سلامه علیه و بعد تر دانی که آنجناب قبول کرد این را و نمونه علامت آن را
را خدا نمود توی همین آیه که روزها عرض میکنم فرمود علامت آن جاهای
که فروختند جان و مال خود را این است که آنها جاهای هستند که بعد از
نزول این آیه جنگ میکنند و جمعی را میکشند و بعد کشته میشوند و جمیع آنچه
دارند از دستشان میرود و اگر ملتفت باشید و فکری کنید می بینید
که بعد از نزول قرآن تا حال چنین جنگی اتفاق نیفتاده مگر حضرت سید
الشهدا صلوات الله علیه که چنین جنگی کرد حضرت امیر جنگ کرد
و جمعی را کشت لکن در جنگ او را نکشتند مالش را غارت نکردند
آنکسی که جنگ کرد و کشت جمعی را و کشته شد آن حضرت سید الشهدا
بود صلوات الله و سلامه علیه آنکه مالش را غارت بردند او بود آنکه
عیالش را اسیر کردند او بود که این معامله را با خدا کرد و احدی در قوه اش
نبود این معامله را بکنند مگر با آن تدبیری که خدا کرده که مؤمنین که هستند
اگر چه ضعیف باشند اگر چه صغار باشند بمیان بیایند و ببینند
که چه قدر از این جورها بودند در صحرای کربلا زنها در نهایت ضعف هستند
و تماشا ببینند که زنها بمیان آمدند و جان دادند اطفال بمیان آمدند و جان

و جان دادند اینها همه از آن تدبیری بود که خدا کرده بود و آن تدبیر اینکه
که آن کسی که در حال رفاه راضی شود با مرگ که خیلی کم است چنانچه کم شده تا
منحصر شد بسید الشهدا صلوات الله علیه فکر کنید ببینید کسی را در حال رفا
امر کنند که باید بروی جنگ کنی و کشته شوی ببینید از اول امر چه قدر مشکل
است مفارقت عیال مفارقت اولاد مفارقت خویشها قومها خیلی مشکل است
لکن وقتیکه اتفاق افتاد جنگ برپا شد همیکه انسان محبوبی داشته باشد
و او را گرفتار ببیند می‌بینی بی اختیار میرود جنگ میکند و کشته می‌شود وقتی
انسان دوست خود را در بلا دید آنوقت دیگر یادش نمی‌آید عیال دارد
اموال دارد قوم دارد بی اختیار میرود آنجا و ملک صورت خودش را میکند
محبوب خودش را ایثار میکند سر با سوای محبوب پس اولاد دین هر که بود
مگر حضرت سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه او بود بنده مطیع منقاد
خدا وقتی دید باید کشته شود از دل و جان راضی شد خدایا و گفت بار
راضی باشی گفت از دل و جان راضیم جان بدهم مال بدهم اسم ملت
خدا را قبول داشته باشم کسیکه این کار کرد آنحضرت بود بعد از آنکه او با
گرفتار شد عالم دیگر مصیبت او را که عرض می‌کنند بر سایر مؤمنین بلکه
بر سایر موجودات هر کس ایمان داشته باشد هر که را خدا از روز اول حلال

زاده اذیت

زاده آفرید و خواسته باشند او را نجات دهند ممکن نیست منکر شود و معصوم
و معصوم نشود بهشت هر کس شیعه هم بشود نجات می‌یابد در راههای مسائل
عرض میکنم که راه شیطان را ببندم که شیطان دستی نداشته باشد که وسوسه
کند انسان فکر کند که خوب شد که ما در روز نبودیم اگر نه سبب آنکه نرفتیم
یاری کنیم و می‌بینید که سبب حالا به او بگویند برود عوانگی مشتاق باید برود
مشکلش باشد معلوم است زیر کرسی گرم نشسته باد بگویند برود توی برفها
دعوا کن البته نمی‌کند الت میرود در حال هر راحتی وقتی انسان را تکلیف
زحمت بکنی انسان واقعاً مشکلش است پس اینها را عرض میکنم که اینها
وسوسه نشود برا آن میشود هسیم وقتی هم حالتی برای انسان باید بکنی
عرض میکنم که تصور کنید آن جور و آن جبر را چیست آیا میشود انسان
آنجا واقع شود در حضور سید الشهدا مشکلش باشد جان فدا کند فکر کرده‌ای نمی
می‌بینی نخواهد ماند کسی که حاضر باشد در حضور حضرت سید الشهدا او را
در بلا ببیند در فدای جان فدا کند هر کس هر محبوبی داشته باشد کما
ما آن همیکه محبوبش را در بلا دید محبوب را اختیار میکند سر با سوای محبوب
و ترک میکند ما سوای محبوب را پس آنهایی که بودند و بایکشان بودند
که سید الشهدا در بلا باشد دیگر فتنه کشته شوند حرامزاده رحمه شده بودند

و تخم حرام بوده بجهت آنکه حلال زاده طاقت نمی آرد که ببیند چشمش باز باشد
و جنیبه سید الشهدا در بلاست و بتواند صبر کند و زود کشته شود خارج
کربلا پس حالا هم اسباب خیال کنند یعنی که اینها مردمان متشخص بودند که
حضرت سید الشهدا رفتند شهید شدند ما که نبودیم اسباب آنکه اگر بودیم
کشته نمی شدیم خیر فهم کشته شوم و بهم اگر نخواهیم میرفتیم کشته نمی شدیم است
هست در حال راست اگر با ان بگویند کاری بکن شاید مشکلش باشد
لکن فکر کن انشاءالله تو ببین اگر هر که درست شد نشان دیگری تا کی
بیچاره برمیخیزد در رخت خواب داد میزند که دزد آمد دیگر بیچاره تا صبح
یادش هست سرما است همینکه امر مهمی رو داد می بینی بیچاره هشیار خود را
می اندازد بمهلکه و فریاد میکند که دزد آمد دیگر هیچ فکر نمیکند که سرما است
تاریک است چاه است آدم می افتد اسباب آنکه هیچ حس سرما هم نمیکند
اسباب پا برهنه توی سرما نیامیکند ادیدن هیچ نمی فهمد اسباب ورزش
را امر که امر مهمی پیشش آمده دیر ود پاش بگزد کجاری اسبنیک لگلوفی پاش
می شکنند در زخم میشود و در آن حال می فهمد دردش را دفیکه سرد شد
می فهمد چرا که امر مهمی پیش آمد نفس متوجه میشود بآن امر مهم دیگر هیچ اعراض
ازبدن کانه توی بدن نیست ازاین جهت است اگر بدنش میزنند نمی فهمد
اگر سنگ خورد

اگر سنگ خورد بپای او و ببرید هیچ نمی فهمد بعد از آنی که نمود بلند و از آن
امر مهم فارغ شد آنوقت نامکینه درد کردن لکن آن اولی درد هم
نمی کنند درد کردن را باز ملتفت باشید و از این اسراری که عرض
میکنم بفهمید آن دعائی که کردند اگر شنیده باشی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
دعا کردند که شمشیرهای کربلا بیدنشان اثر نکند در دامنی و جهها
ربایشان اثر نکند و حال آنکه اگر جهها اثر میکرد چه طور بریده اشان
چه طور ریزریز کرد ایشان را دیگر ملتفت باشید پس ایشان چون
نظر ایشان بآن امر مهم می بود همینکه امام خود را مبتلا بآن بلا میدیدند
والله کانه روحشان پرواز میکرد میرفت توی بدن امام از این جهت
همینکه میخورد شمشیر و تیر و نیزه بدنشان احساس نمیکردند الم اشارا دابیم
احساس نمیکردند صدمه آن زخمها را از آن جهت که آن شوق و ذوق را
داشتند میخواستند جان بازی کنند و جان خود را فدای آن بز
رگوار کنند از خود بالمره غافل میشدند از این جهت الم حدید را داشته
می شد از ایشان بازی پس عرض میکنم این مصیبت را خدا پیدا کرد
از برای مومنین در آن البته از برای جمع مومنین این تدبیر را کرده
دیگر حالا سر شهادت بدست باشد و بدان که اگر آن بزرگوار

کشته نمی شد یا باید جمیع خلق را فانی کند چرا که خلق اطاعت را
نمیکردند ولو یواخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علی ظهرها
من دابة مردم که ظلم نمود و بغیر که میکردند و معلوم است خدای عادل تاب
غالب وقتی می بیند ظلم می کنند باید آنها را بگیرد ولو یواخذ
الله الناس بظلمهم و اگر بنا بود مردم را بگیرد بظلمهاشان دیگر
مهلت نمی داد بکسی و همه را هلاک میکرد یا خلقشان نمیکرد و الله
یا هلاکشان میکرد فرق نداشت پس چه لازم که خلقشان کند لکن
رحمتش بیشتر از آن باشد که خدا چون میخواست نجات بدهد خلق را
کفاره برای ایشان قرار داد کفاره است تدارک است که خدا
قرار داده برای معصیتها فلان معصیت که کردی ده مسکین طعام
بده شصت مسکین طعام بده عالم کفاره از این بزرگ تر
که مصیبتی بمؤمنین برسد که راضی شوند بمردن و کشته شدن که بلکه
آن مصیبت وارد نیاید و هم تمامشان را میفهمند مؤمنان که شخص
همین قدری که حرامزاده نباشد و مومن باشد و هم راضی است هزار
مرتبه او را بکشند و یک زخمی بحضرت نرسد و همین جور [illegible] کرده
اند در صحرای کربلا با حضرت سید الشهدا در شب عاشورا خواستند
را امتحان

را امتحان کنند باز میخواستند اتمام حجت کرده باشند چرا که اگر کسی بعد
اکراه میرفت شهید میشد خدا نمی خواست باید بدهد و ثواب قبولش نمیکرد
همین طور و به سید الشهدا هر کس که راضی بود و از روی میل و محبت و
شوق و ذوق و خواهش خودش میآمد شهید شود میخواست و قبول میکرد
و هر کس که اکراهی داشت از کشته شدن به هر تدبیری که بود او را بیرونش
میکردند از کشته شدن خدا میداند چه ابرو [illegible] میکردند نمی خواستند
بیاید پس در عرض راه که میامدند هر منزلی که میامدند با اینکه ما جار زدند
و از وقت یکی را حاکم میکنیم یکی را منصب میدهیم با این خیال همراه
من بیایید اگر باشید همراه من کشته خواهید شد من نمیخواهم
کشته شوید برگردید بخانهاتان عیالتان چشم براه است و همین طور
جمع بسیاری برگشتند از آن جمله در شب عاشورا باز خواستند همه
را امتحان کنند باز امتحان کردند فرمودند من فردا اینجا کشته میشوم
تا شب تاریک است و کسی کسی را نمی بیند هر جا که میخواهید بروید اینها مرا
میخواهند با شما کاری ندارند بعد بدانید که خون مرا ریختند با کسی دیگر کاری
ندارند حالا تا شب تاریک است راه خود را بگیرید بروید کسی کاری
با شما ندارد عرض کردند بعضی از آنها یکی از آنها عرض کرد آیا من بروم در [illegible]

بنشینیم و هنوز راضی نشم که یک کس اما از کربلا بیاید یا نیاید از وقت
سراغ بگیرم که بر سر امام من چه آمده است این نخواهم شد والله
اگر مرا هزار دفعه بکشند و باز زنده کنند و باز بکشند و باز زنده
کنند و من بدانم یک المی از المهای تورا از تو نمی توانم بر دارم ولی
من راضیم که هزار بار کشته شوم و آن الم بتو نرسد و باز این را هم
بدانید و این خیال نکنید که او خیلی شخص بزرگی بود که این طور غم خورد
والله حلال زاده بود و حلال زاده همین طور است و اگر کسی
حلال زاده نباشد و به حرامزاده است و برای جهنم ساخته شده است
او را راضی نمیشود که امامش کشته شود و خودش کشته نشود من این را
البته این را میگویم محبت خدا را بر جمیع ماسوای محبوب خودش و به محبوب
را وقتی دید در بلا گرفتار است محبتش بهیجان می آید مگر نمی بینید
را در هر جائی که محبتی می یابید اینها که عرض میکنم با چشم می بینی که
همین طور است ببینید که مادر راضی است که سر خودش درد بیاید
سر بچه اش چاق باشد و درد نیاید راضی است دل خودش درد
کند دل بچه اش درد نکند طبع محبت اینطور طبعی است که محبوب
را هشیار کند بر ماسوای محبوب پس عرض میکنم که چون این محبت

الفدا ...

۱۲۴

را خداوند عالم در مومنین آفریده بود همین محبت را از شیعیان
خواست و این را بدانید که هر چه را خلق کرده اند در مردم اثر از
آنها می خواهند پس محبت را خلق کرده بودند که خواستند از آنها که
خواسته پیغمبر در چند جای قرآن مامور شده بابت خود بگوید
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی من آمده ام
شما را از آتش جهنم نجات بدهم نیامده ام زکوة از شما بگیرم عزتی
و واسطه تا تحصیل کنم پولی از شما بگیرم خدا کافی من است من هر چه
بخواهم خدای من به من میدهد هم مزد رسالت خودم چیزی که از شما
می خواهم این است مزدی می خواهم از شما الا المودة فی القربی
مگر دوستی خویشان و اهل بیت پس خلاصه مومنین و جمیع کاینات
بگو نهند و اینها خلق شده اند از برای دوستی محمد و آل محمد سلام الله
علیهم اجمعین و اگر این محبت منظور خدا نبود و به خلقشان میکرد
پس خلق شدند که دوست بدارند ایشان را و ببینید این دوستی را
ملاحظه میکنید دوست طبع محبت را خدا چنین قرار داده در هر محبتی
در هر جا که محبوب خود را هشیار میکنند و از ماسوای محبوب خود
دست برمیدارد اگر چه کسی دنیا را دوست بدارد و دنیا را اختیار میکند

وجمیع آنچه غیر از دنیاست طرح دنیاست خرج دنیا میکنند که دنیا را دوست بدارند

اگر وقتی زنی را دوست بدارد او را اختیار میکند و جمیع ما سوای او را خرج او

میکند که باو برسد اگر کسی طفل را دوست بدارد او را میگیرد و ما سوای او را جمیع فدا

میکند پس طبع محبت این است که محبوب را بگیرند ما سوای او را فدای او کنند

کنند پس از این همه جمیع انبیا و اوصیا و مؤمنین این محبت را خدا خلق کرده

در ایشان خواسته این محبت را جمیع مؤمنین را خیال کنید که اگر این باشند

در دعوای کربلا جمیع ایشان شهدای کربلا خواهند بود پس نشاید قدر خودشان

را هم بدانید خیال کنید که همان هفتاد و دو نفر جان خود را فدا کردند شما نمی

توانید جان فدا کنید و لهذا شما هم میتوانید جان فدا کنید و کربلا یعنی

کرم خدا بر دلها مطلع است و با نیتها شما و میکند در زمان امام شبهه کرده‌اند

و از امام سؤال کردند که کفار در دنیا مدت معینی کفر میورزند خدا هم

عادل است اینها مدت معینی کفر ورزیده‌اند پس خدای عادل هم تا مدت

معینی اینها را عذاب کند دیگر الی ابد الاباد اینها را عذاب کند یعنی چه

همچنین مؤمنین تا مدت معینی اطاعت کرده‌اند خدا هم تا مدت معینی

اینها را نعمت بدهد دیگر الی ابد الاباد نعمت بدهد یعنی چه این شبهه کردند

و سؤال کردند از امام و امام جواب بسیار خوبی فرمود و جوابش را انشاءالله تا آخر

دنیا

١٢٥

بسیار بد و بیمار شبهه شد بسیار مردم که بگویند حدیث است و تصدیق این

حدیث است باید قبول کرد ملتفت باشید و حدیثها را هم

که از روی عقل فرمایش کرده‌اند از روی عقل معلوم است از حدیث

دیگر حدیث دلیل نقلی است از حرفهای پیغمبر فهماست خلاصه امام در جواب

اینها که این شبهه را کردند فرمایش فرمودند بنیاتهم خلدوا

چون کفار نیتشان که تا هستند کافر باشند خدا هم همین معامله

را با ایشان کرده تا هستند عذابشان میکند نهایت یکدفعه در این

دنیا یکدفعه در دنیای دیگر هر جا که هستند نیتشان این است که تا هستند

معصیت خدا کنند خدا هم تا هستند عذابشان میکند و تا ابد

اینها الی ابد الاباد میخواهند معصیت کنند و کافر باشند خدا هم

تا ابد الاباد اینها را معذب میکند و همچنین نیت مؤمنان این است

که تا هستند اطاعت خدا کنند مؤمنان همیشه میخواهند

باشند و همیشه هم نیتشان اطاعت است همیشه هم خدا ابدا

نعمت بدهد الی ابد الاباد پس خداست خدای عادل خداست

خدای حکیم دیگر کسی بهتر از خدا نمی‌شود معامله کند پس هر مسئله که رفت

پیش خدا دیگر شبهه بردار نیست باری ملتفت باشید انشاءالله پس

پس عرض میکنیم که محبت را افریدند در دل مومنان و مقتضای ان محبت را
قرار دادند که محبوب خود را اختیار کند بر ما سوای محبوب لکن
حالا مانعی پیش آمده باشد ان مطلب دیگری است ملتفت باشید که
سخن از کجا میرود بکجا پس ملتفت باشید که خدا محبت را در دل
افریده و اقتضای محبت این است که محبوب را ببینی بروی پیش او
حالا محبوبی را می بینی درست هم میخواهی بروی پیش او و یک کسی [illegible]
میدارد و نمی توانی بروی خدای عادل که بر دل تو مطلع است و میداند
که این میخواست برود پیش محبوب خودش و ان یک نفر پیش [illegible] نگذاشت
برود پیش محبوبش پس ان شخص را عذاب میکند که تو چرا نگذاشتی محبت
برود پیش محبوب خودش و فرض هم این باشد که رفتن پیش محبوب کار
خوبی باشد حالا ان محبت اگرچه مانع داشته باشد و پیش محبوب خود
نرفته است پس اگرچه ظاهرا این نرفته پیش محبوب لکن در واقع رفته خدا
مطلع است که دل این انجا است پس دوریهای ظاهری را در این کار
چه بسیار دوران هستند که دلهم نزدیکند و چه بسیار نزدیکان هستند
که دلهم از بعد مشرقین دورترند مثل ان اشقیائی که در صحرای کربلا بودند بدن
چه قدر نزدیک با امام بودند ببین چه قدر دور بودند انقدر دور بودند
که انها در اسفل

١٢٦

که انها در اسفل السافلین منزلشان است و سید الشهدا و اصحابش در اعلی
علیین منزل دارند پس دوریهای ظاهری مناط اعتبار نیست باید دل
نزدیک باشد و هر دلی که نزدیک باشد بحضرت خدا او را می بیند
نزدیک پس عرض میکنیم حالا انچه اقتضا کرده عالم تماما در این زمان واقع
شوید و در زمان حضرت سید الشهدا نباشید چنانچه بعضی دیگر از مردمان
پیغمبران سابق بودند و انها هم در زمان حضرت سید الشهدا نبودند
خودشان که نکرده بودند بلکه مانعی بهم رسانیدند از خارج که بعضی دور شدند
پیش افتادند بعضی عقب افتادند و دور شدند از ان زمان لکن
دلشان چون نزدیک بود بحضرت نه چنین بود که اگر مانعی هم نداشتند
نمیرفتند کشته شوند بلکه اگر مانعی نداشتند [illegible] بودند میرفتند
شهید میشدند چون نیتشان این بود خدا هم همین معامله را با ایشان
میکند و لهذا جمیع دوستان سید الشهدا سلام الله علیه شهدا هستند
مثل حال جور دوستان که شهید شدند در صحرای کربلا پس جمیع
دوستان سید الشهدا همه شهیدان در رکاب او هستند همه در
خون خود غلطیده اند و باین قاعده انشاءالله خواهی یافت که در
هر وقتی که تو آرزو کنی این را و بگوئی یالیتنی کنت معک فافوز

فوزاً عظیماً والله خدا در آن حال می بیند تو را در خون غلطیده که
چه بحسب ظاهر کشته شده باشی دیگر یکپاره چیزها هست که خدای [illegible]
و این حقیقت می بیند و این ظاهر نمی بیند از آنچه بسیار چیزها هم
خبر میداد و مردم دیگر نمیدیدند یک وقتی باز در یک مجلس حضرت
سید الشهدا بازی میکردند باز در این بچه‌هائی که سید الشهدا
بازی میکردند همه نهایت سرور را داشتند که ناگاه بنا کردند
گریه کردن آنهائی که بودند تعجب کردند که چرا همه یکدفعه بنا بود که گریه
کردن سؤال کردند که سبب چه بود که این سرور بود دید و حالا گریه
میکنید فرمودند الآن نگاه میکردم بصحرای کربلا مالامال شده خون
و نور دیده خود و سرور سینه خود حسین را در آن دریای خون غوطه
ور میدیدم و نگاه میکردم بان خون و حسین در میان آن خون بود
آنهائی که بودند متحیر شدند که هیچ چیزی چه طور شد حضرت که هنوز
اینجا هستند فرمودند میخواهید نشان بدهم تا از آن زمین و دستهاشان را
دراز کردند و از خاک کربلا برداشتند و سپردند بام سلمه و آن خاک قدر
خون تسبیح بود و ام سلمه گرفت و ضبط کرد و باری پس عرض میکنم که
و ای هر وقت آرزو کنی که کاش من امروز بودم و کشته میشدم و ام

خدا و رسول و انبیا و آنهائی که بر حقایق مطلع هستند تو را در خون خود غلطیده
می بینند و با همه محشور خواهند شد جمیع شیعیان شهید در خون خود غلطیده
دیگر اگر فرض کنی که کسی رافضی نیست که شیعه باشد رافضی نباشد بخیال چنین
کسی شیعه هم نیست اگرچه اسمش شیعه باشد افراد کوفه معروف
بودند که تابعین حضرت میرند و حضرت امیر تخت سلطنتشان کوفه بود
و معروف بودند این کوفه که اینها شیعه اند تابعین حضرت امیر اند
همه دیده بودند بزرگی و جلالت آن بزرگوار را و همین زینب و کلثوم
در همین کوفه منزل داشتند و سالهای دراز در این کوفه بزرگی کرده
بودند و اینها را دیده بودند در حال بزرگی از این جهت بود وقتی وارد
کوفه میکردند اهل بیت از آن کفرشان یادشان رفته بود که این قدرها
خودشان سرپا کردند همینکه حالت اهل بیت را با این طور دیدند
بی اختیار بنا کردند کردن ناله و گریه و ضجه و فزع حضرت سید السجاد
فرمودند شماها که بر ما گریه میکنید پس که ما را کشته سبب گریه شان [illegible]
که عرض کردم که دیده بودند اینها را با نهایت جلال و بزرگی آن وقتی
همه در وقتی همه سلاطین راه میرفت اگرچه در رتب او این نبود که ظلم
و ستم کند مثل این سلاطین جور لکن سلطان بود ادعاش هم ادعای سلطنت بود

حضرت امیر در کوفه سالها سلطنت میکردند و سلطان بودند اما سلطنتی که
عدل داشت ظلمی در آن نبود پس مردم دیده بودند سلطنت حضرت
امیر را اکثر اهل کوفه می شناختند زینب کلثوم را از این جهت وقتی که
حالت را برای آنها دیدند بیطاقت شدند باری دقت کنید آن امام
و مظلومیت و صدمات شهادت را شنیدید پس عرض میکنیم چون خدا میخواست شما
را نجات بدهد وعده نمود شما از روی میل و محبت در فداکاری بنمائید
که بیائید برای خدا اسم ما را ببرند و ما راضی باشیم مردم اسیر و در بدر
شده و چون حالت مردم چنین نبود نجات نمی یافتند چرا که چون خلق
این معامله را نمیکردند خدا هم البته نمیکرد این معامله را لکن چون مرحمت
نجات بدهد شما را که همه شما را محبت نجات خلق کرد و حلال زاده
خلق کرد شما را دوست میدارید و اگر خیال کنید که شما در رکاب
بودید البته طاقت نمی آرید و این آرزو را میکنید که یا لیتنی کنت معک
فافوز فوزا عظیما این است که نجات میدهد مؤمنین را این است
آن سری که عرض شد که جمیع مؤمنین که باید شفاعت آنها را کرد برای
این است تعجب است خدا میداند و اینها همه روشن چشم مؤمن است
پیغمبر خدا میفرماید ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی
من ذخیره کرده ام

من ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای صاحبان کبائر از امت خود پس شفاعت
از برای کسی است که گناههای کبیره مرتکب گناهانی است که
انسان با آنها مستوجب جهنم میشود علما همین طور نوشته اند و گفته اند
کبیره آن گناهی است که خدا برای آن گناه وعده جهنم کرده از امام
میپرسند که ممکن است کسی کسی را بکشد و توبه کند و توبه اش قبول
شود میفرمایند بلی ممکن است بعد سؤال میکنند از امام این را که خدا
در قرآن فرموده که کسی مؤمن را اگر عمدا بکشد فجزاؤه جهنم خالدا
فیها مخلد در جهنم است این چه طور میشود میفرمایند آن جوری است که اگر خوا
هد او را خدا او را بجهنم میبرد اما اگر یک کسی شفاعت از او بکند
یا صاحبان خون از او بگذرند یا توبه کند دیگر ترسش نیست که خدا توبه
قبول نکند پس اگر کبیره هم کرده باشد و توبه کند ممکن است قبول کنند
توبه او را پس کبائر همه اش مثل همان قتل است کبیره مثل آن گناهی است
که خدا جزای او را در جهنم قرار داده و اگر کسی توبه بکند از آن یا اگر کسی
شفاعت او را بکند یا کفاره بدهد البته خدا می آمرزد پس شفاعت
را بدان از برای اهل کبائر قرار داده و اگر کسی خودش توبه بکند اگر چه
توبه هم باز از فضل و عنایت خدا است حالا فرض کنید که

پس بدانید که میگویم پیغمبر آخر الزمان شفیع کل امت است عرض میکنم که در شفیع

کل پیغمبر است اما چه طور شفاعت میکند این طور که بچه خودش را میدهد

بکشند که شفاعت امت کند پس شفاعت امام حسین همان دو به

پیغمبر است شفاعت امام حسین همان دو به شفاعت حضرت امیر است

صلوات الله علیه شفاعت امام حسین همان به شفاعت حضرت فاطمه

صلوات الله علیها همه به واسطه حضرت سید الشهدا شفاعت میکنند ما

بزرگوار بهمین جهت شفیع کل شده است نمونه اش را در اخبار بخوانید

بسیار است وقتی خبر دادند بحضرت فاطمه که تو حامله خواهی شد

و هنوز نشده بود جبرئیل آمد خبر آورد برای رسول الله صلی الله علیه و آله که

فاطمه حامله خواهد شد بفرزندی که چنین و چنان است و امت تو

شهیدش خواهند کرد فرمود چنین فرزندی نمی خواهم تا سه مرتبه جبرئیل عرض

کرد فرمود چنین است فرزندی را نمی خواهم آنوقت علیرا طلبید که

جبرئیل همچه خبری داده که خدا ولدی بتو میدهد که چنین و چنان است

عرض کرد چنین فرزندی نمی خواهم تا آنکه عرض شد این خبر بفاطمه و حضرت

فاطمه فرمود چنین کسی را که خدا با این جمال و با این جلال و با این

عزت خلق کند برای من و او را بکشند من نمی خواهم بچه فرزندی را

ای بو که

این بود که حضرت پیغمبر فرمود آنی نشسته نصیحت کرده فاطمه را و تو ی لیکن حقیقت

شان این بود که آیا نمی خواهی پدرت شفیع کل خلق باشد عرض کرد چرا میخواهم فرمود

آیا نمی خواهی شوهر تو در قیامت ساقی حوض کوثر باشد شیعیان خود را از آن آب

سیراب کند و دشمنان خود را براند از حوض کوثر عرض کرد چرا میخواهم فرمود

آیا نمی خواهی شفاعت کنی جمیع زنهای امت را در روز قیامت تا اینکه راضی شد هم

باری پس عرض میکنم که حالتشان را ملتفت باشید نشاید پس این قصه

را عمده بعد آورده اند و این را گوش زد جمیع مومنین کرده اند از اول دنیا

تا آخر دنیا که هر مومنی که شنید البته اندوهناک شود دیگر مومن چه پیش بیه

رو چه می آمد گوش زد همه شد و البته جمیع مومنین تمنا میکنند این را که ایشان

هم بوده ایم و کشته میشدیم و کانه خیال کن خدا حکایت کننده است

و از برای این کار این روضه خوانی که کانه کارش روضه خوانی است جبرئیل را

قرار داده این بنا میکند برای انبیای سلف روضه خواندن از ماله

از آن جمله نوح بود که وقتی کشتی او رسید بمحاذی کربلا کشتی بنا کرد تلاطم

در آمد که نزدیک بود غرق شود نوح عرض کرد خداوندا اگر معصیتی از من

سر زده بگو آن کدام است تا توبه کنم جبرئیل آمد که معصیتی از تو صادر نشده

لکن این زمین زمینی است که اقتضایش این است که هر که وارد این بشود

ضعف این همه روز میزند چرا دعا کرد نه که خدا مرض را از او ببرد
تماشای لیسم سیری بلم رو علف تو بیکدفعه بیدرا انداخت دوباره
باز عیسی دعا کرد که خدایا مرض او را پیشش بده معلوم است همه اینها
دعاهای عیسی میشود دیدند که بیل را بر داشت دوباره کرمی تمام مشغول کار شد
بو بعد حضرت عیسی امد پیش ان مرد که چرا امدی باز سر علت بیماری
دعا میکردی و زمین میکندی عرض کرد که فکر میکردم که عیال دارم زندگی
دارم باید زحمتی بکشم نانی ببرم برای انها که بیجهت نباشند پس من
از این جهت زحمت میکشم فرمودند چه طور شد بیل را انداختی اودی
خوابیدی عرض کرد بخیال افتادم فکر کردم که تا که جان بکنم از انها نه
خدا انید منهم بنده خدایم روزیش ان با خداست چرا من اینقدر جان
بکنم دست از کار کشیدم فرمودند خوب دیگر چرا دوباره برخاستی و مشغول
بیل زدن شدی باز عرض کرد فکر کردم که وجود انسان یک ثمری
باید داشته باشد اگر تو خود را زحمت بدهی ازی که انها راحت باشند
چه عیب دارد حالا بیچاره خودش نمیداند چه طور شد خیال میکند خودش
خیال کرده خودش فکر کرده خبر ندارد که در پس پرده غیبیکه بود کرد با
کارها را میکرد همه انچه هست بدانید که این کارها را میکرد همه اینها که هست

بدانید خدا است

بدانید خدا است خالق او و خدا بحسب اتفاق دعا نمیکند یا مملکتی
جهال بحسب اتفاق کاری کنند و حرف زنند که قصد نداشته باشند
اما خدا بحسب اتفاق کاری نمیکند خدا است خالق کل خدا است
عالم قادر حکیم بینا شنوا همه را از روی علم خلق میکند خوب
و بدی برای ادمیت خوبش خوب ثابت است مسیح نفع کند اما ندارد بدبختی
بد ثابت است مسیح ضرری بکسی ندارد نه خیال کنید مجالس بعضی چیزها
و بدا الواسطه بعضی چیزها را دوست میدارد بواسطه هم چنین چنانکه
خداوند با هیچکس عداوت ندارد بجهة نافعی با او لکن خدا است
خالق جمیع خیر و شر هر چیزی را از روی حکمت خلق کرده و سرمایه خود
گذارده حالا همینها انها را میدانند بلاء میزند تا علم انسانها
اگر فکر کنید میتوانید یا دیگر به حال که چنین است اگر صدمه باشد
دارد آیه فی القدر میروند پیش خدا که خدایا چه تقصیر کرده ام که مبتلا باین
بلا شدم یک کسی میاید تو سیلی میزند سبب انکه خوب کرده و تو تقصیر
داشته و زده تو خوب آدمی هستی پیش بزنی و اگر بی تقصیر باشد
کسی ترا زده خدا قرار داده که اگر جای تقیه نباشد و کسی ترا بی
تقصیر بزند تو هم ان طور باید قصاص کنی لکن وقتی که کسی تو صدمه میزند

این شخص که از روی طبع خود صدمه بتو زده این لایق شعور صدمه زده از روی حکمت
نبوده چرا حکمت نداشته غافل بوده اما آن خدائی که علم دارد و حکمت دارد این
کار را خلق کرده که علم دارد و یا آنهم بطور غفلت بوده حاشا او حکیم علی الاطلاق
است پس اگر کسی بتو صدمه زد وقتی پیش خدا میروی بگو استغفر الله ربی و
اتوب الیه خدایا معلوم است گناهی کرده‌ام که مستوجب این شده‌ام اگر هم تو نمی
توانی بکنی و بعضی جاها هم باید تلافی کنی آن امری دیگر است پس عرض میکنم که یکی از
وقایع واقعه حضرت ابراهیم خلیل است که عبورش افتاد بزمین کربلا اسب افتاد
زمین سر مبارکش مجروح شد عرض کرد خدایا آیا گناهی از من صادر شده که
مستوجب این شده‌ام یا اینکه سببی دیگر دارد باز جبرئیل نازل شد عرض کرد ای
خلیل هیچ گناهی از تو سر نزده است لکن این زمینی است که اتفاقاً الی یوم حسین
که هر ولیی هر نبیی که در این زمین برسد باید شباهت بحسین پیدا کند
پس خون ترا ریختیم در این زمین تا شبیه شوی تو هم بحسین علیه السلام پس
حضرت دعا کرد و نفرین کرد به یزید و لعن کرد او را اسب او این گفتار را
پرسید تو چرا این گفتی عرض کرد که من هرگز خجل نشده بودم در این مدت که تو سوار
من شده بودی لکن اینجا خجل شدم و این نبود مگر تو از سوء سیرت یزید که من سکندری خوردم
سر دست رفتم طوری شد که حالا خجل شدم تو بر زمین افتادی و سرت شکسته

و باز از جمله قصه‌ها

و باز از جمله قصه‌ها و قضایائی که واقع شده این است که در وقتی که سلیمان
در بساط نشسته بود و قاعده سلیمان این بود که هر جا که میخواست برود
ابری را طلب میکرد و در بساطی نشست و جمیع قشون و عساکرش
هم بر بساطی نشسته باد متکفل بود که بساط را برمیداشت
هر جا دلش میخواست میبرد یک وقتی در روی بساط نشسته بودند
سیر میکردند بحول و قوه خدا در اطراف هوا یکدفعه دیدند ناگهان که
ابر متلاطم در آمد سلیمان القدر مضطرب شد که نشست خطاب کرد
بباد باد مطیع او بود جمیع اینها مطیع سلیمان بودند جمیع ابر و باد و جن
و انس و وحوش و طیور همه مطیع او بودند و وقتی مطیع سلیمان باشند
تو میدانی مطیع امام تو بطریق اولی هستند خطاب کرد بباد که سبب چه بود متلاطم
در آمدی عرض کرد که عنان اختیار از دست من رفت بجهت آنکه این
زمین زمینی است که حسین را برای کسی باقی نمیماند گفت چه گفت در این
کشتی آل محمد متلاطم در می‌آید و ایشان را غرق میکنند و بساط ایشان بزمین
خواهد آمد تو میخواهی در این سلطنت کنی بساط آل محمد بزمین میاید و تو
میخواهی ادعای دوستی آل محمد را بکنی و سلطنت داشته باشی باید بساط
بزمین آید سلیمان و قشونش نفرین کردند بر یزید و اتباعش جمیع جن و انس

مطیع سلیمان بودند حتی شیاطین جمیع جنود سلیمان از جن و انس و شیاطین
و با جمیع اینها شیاطین لعن کردند بر یزید و او از جا حرکت کرد این است که یزید
ملعون جمیع خلق است الا لعنة الله علی القوم الظالمین

و سیعلم الذین ظلموا ای

منقلب ینقلبون

موعظه روز نهم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۹۳

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا و نبینا
محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم و
مخالفیهم و مبغضیهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم و
منکری فضائلهم من الجن و الانس من الاولین و الاخرین الی
یوم الدین خداوند عالم در کتاب خود میفرماید ان الله اشتری من
المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل
الله فیقتلون و یقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة
و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا
ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز العظیم ترجمه آیه

[illegible]

این آیه شریفه را مکرر عرض کرده ام لکن برای اینکه متذکر باشید باز
عرض میکنم که خدا فرموده که خداوند عالم خریده است از مؤمنان جان
ایشان را و مال ایشان را و آنچه دارند و در عوض این بیع و شری را قرار داده
بهشت خود را و قرار داده است بهشت را در عوض جان و مال و
عرض کردم اصل بیع و شری باید طرفین بایع و مشتری راضی باشند
تا بیع صحیح باشد بطوری که عرض کرده ام پس عرض شد که کسی از
روی رضا و رغبت تمام این معامله را نتوانست بکند و در قوه خود
ندیدند مگر حضرت سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه پس آن جناب
از روی رضا و رغبت این معامله را کرد و فروخت بخداوند عالم جان
خود را و مال خود را و بهشت خدا را گرفت در عوض جان و مال و این
بهشت نیست مگر ساخته شده از عمل سید الشهدا و عملش همین بود که
کرد پس از عمل آن جناب تمام بهشت آباد است و آن از نور حضرت
سید الشهدا چنانکه در اخبار بسیار است پس اوست مالک بهشت و
مالک دنیا و آخرت و جمیع مردمی که بآن جناب راه دارند ریزه خوار خوان احسان
ایشانند و ریشه ایشانند و آنچه هر نعمتی در دنیا و آخرت و تمام مردم گدایان
در خانه ایشانند و از ایشان باید بگیرند و عرض کردم چون خداوند

عالم چنین مقدر کرده بود که هر کس مبایعه میکند راضی باشد دیگر انسانها
دقت کنید مومن با شعور باید باشد با بصیرت باید باشد چنین کسی
شعور دین و مذهب آبا و اجدادی به درد نمی خورد مردم قرارشان این است
که در دینی هر طفلی که متولد شد بزرگ شد در میانه آنها اگر از او بپرسی
چه دینی داری میگوید دین پدرم قرار مردم این است شما هم اگر میخواهید
چنین باشید بدانید که هر کس باین طور است دین ندارد پس دقت
کنید غافل مباشید انسانها خداوند عالم هر پیغمبری را که فرستاده
آمده بیعت گرفته از مردم یعنی که چیزی خریده از آنها و چیزی فروخته
به آنها دیگر دقت کنید ببینید هر پیغمبری که آمد در میان مردم تمام آنچه
در دست مردم بود در تصرفشان بود پیغمبران آمده اند تمام اختیار
از دستشان گرفته اند ببین میفرماید ما کان لهم الخیرة من
امرهم یعنی اینها از آنی که رسول فرستادیم برای مردم دیگر اختیاری در
هیچ چیزی برای مردم دیگر نیامده باشد پس خداست مالک کل
خلق و صاحب اختیار کل خلق و خلق را هیچ اختیاری نه در کار
خودشان و نه در کار غیرشان نیست مگر همان قدری که خدا اختیار بایشان
عطا کرده و بایشان اذن داده که تصرف بکنند پس چون خدا ختم کرده
بود و دیگر ختم

بود و دیگر ختم خدا را هم مگر کسی که معنیش اینا بی خدا ختم کرده بود
که انبیای او بیایند در میان مردم و از تمام بندگان اعتراف بگیرند
که اقرار کنند که ما خدا داریم بعد عمل کنند یعنی صاحب داریم
یعنی ما مالک داریم یعنی ما بنده ایم مملوکیم اختیار در دست ما نیست
اگر صاحب بگوید خود را بکشید باید بکشیم خود را خود را زنده بدارید
باید زنده بداریم پس دیگر انسانها باطن همین شریعتی که در دست
داریم جمیع حقایق را در همین طور هر شریعت گذارده اند برای یک نبی
عرض میکنم که ملتفت نمیشوید مگر کسانیکه مردم مانند غلام خریده
هیچ اختیار ندارند بلکه خیلی بی اختیار تر از غلام زرخرید غلام
زرخرید نمی تواند صفات خودش را و کارهای خودش را آنچه را که میکند
عمل بیاورد بدون اذن مولای خود و اجازه او بکند خودش با اجتهاد
و میل و رای خود هیچ کار نمی تواند بکند اما دیگر فکر کنید باز در این
غلامان زرخرید باز آیا تمام اختیار غلام را ندارند مثلا اگر
وقت نماز شد غلام باید برود نماز دیگر میخواهد آقا راضی باشد میخواهد نباشد
وقت روزه باید روزه بگیرد خواه آقاش راضی باشد خواه راضی
نباشد باز این آقایان ظاهری راضی باشند خواه راضی نباشند باز

باز این آقایان ظاهری درست حسب اختیار خدمان خود هستند
در همه جا لکن شما فکر کنید ببینید که خلق را خدا از عدم بوجود آورده
و چون ایشان را بوجود آورده او مالک حقیقی است چرا که او ساخته
ظاهر و باطن ایشان را و کسیکه ساخت ظاهر چیزی را و باطن چیزی
را اراده از صورت آن را وقتی خدا ساخت خلق خود را معلوم است
مالش است حال آنکه مالش است و خودشان غافلند و فرستاده
انبیا را علیهم السلام که مردم را از غفلت بیرون آورند و در آن انبیا
آمدند که بگویند شما مالک نیستید جانتان را مالک نیستید مالتان
را باید همه را مملوک خدا بدانید خدا را مالک بدانید بیع است
حقیقت آن بیع و شری الٓی که در این آیه است پس هرکس اقرار
باین کرد که جان من و اقعا حقیقة مال خدا است نهایت بدست
من داده گفته هر تصرفی در آن میخواهی بکن باذن من هر قدری که من
اذن داده ام مثل اینکه آقای غلام خود را چیزی بدست او بدهد و اذن
باو بدهد که در آن تصرف کند چنانکه باز باذن مولا در بدن خود
تصرف میکند پس مردم ابدا مالک نیستند و تمام ظاهرشان
و باطنشان مملوک خدا است و باید باطنا و ظاهرا اقرار کرد که مالشان

مالیت دیگر

مالیت دیگر باره علامتی برای این هست و آن این است که اگر کسی مال
را مال غیر بداند اگر آن غیر بیاید آن مال را از دست این بگیرد غصه
اش نمی شود که چرا گرفتی آن وقتی هم دست تو بود مال تو نبود حالا
هم که دست تو نیست مال تو نیست اگر غلامی را آقا پولی بدو داد
که چند روزی پیش او باشد بعد از چند روز آمد پیش آقا اگر غلامی است
طمع کار حقیقی اینکه چیزی باو میدهد انس میگیرد بآن و طمع میکند تا بخیه
خورده خورده میت میکند که پس نمیدهد هم این را و حال آنکه دیگر این را آقا
نباید پس بگیرد طبع خلق این طور است چه بسیار عقلها زور روی نمی
عارض انسان میشود انشاالله عبرت بگیرید فکر کنید ببینید شخصی که
میخرد مشتری تعیین میکنه پس این مهتر مادامی که عقلی دارد شعوری دارد
او را که میگویند خدمت این است را لکن میگوید من مهتر آقا هستم
اسب آقا حالا گفته من مهتری این اسب را بکنم باین جهت من مشغول
خدمت اسب هستم بجهة که آقای من این خدمت را بمن فرموده
مادامیکه عاقل هست و اسب را مال آقا میداند و خودش را هم مال
آقا میداند اگر آقا آمده اسب را سوار شد و رفت و مهتر را گذارد
و مهتر هیچ غصه نمی خورد که چرا اسب را برد اگر آقا اسبی را فروشد

هیچ غصه نمی خورد اگر کسی بخشید هیچ غصه نمی خورد و اگر مهتر با غیرت
همینکه دریافت حالت اسبش را الفور شد و فروخت این دیگر غصه نمی
خورد دقت کنید نشانه در جمع ما که امر خیلی واضح است چه
ها شده ایم ازان مهترهای فضول حالا یکپاره مهترهای حقیق
احمق هستند که اگر کسی او بگفته این است را تو بر بتوجه شو بسیار
هم باور کردند گفته این است مال فلان علامت است او باید
متوجه شود و با آنکه بگویند مثلا اسب قنبر فلان طور شده است
اسب قنبر فلان حالت است بالنسبت به همه بگوید قنبر است بدا
بیار سوار شوم و اگر دقت کنی همین طورها حرف زده اند پس اگر قنبر
ملیزی است با هوش و غفلت چشمش را گرفته و انس گرفته با اسب
و گفته اسب را بیار فی الفور میآمد آقا میخواهم ملکشه اسب را
میخواهم میفروشید دی خواهم می بخشید هیچ باک ندارد و حرفی ندارد
ولکن بعضی از این مهترهای فضول هستند که از بس شبها و روزها با اسب
محشور است خورده خورده محبت اسب در دل او اثر میکند و خورده خورده
ریشه نشسته که کردند اسب اسب تو است یادش میشود بطوریکه
واقعا اسب را دوست میدارد و خدمت اسب را بحقی که مولا گفته
میکند بلکه

میکند بلکه خود اسب دوست میدارد انس با اسب گرفته مدت انس اینست
که اگر گفته است اسب را بیار خیال میکند فضولی کردن که اسب نفس ندارد اسب
لنگ میشود اسب خام است مرد که خام است خوب است لنگ میشود خوب است
مولا است صاحب اختیار است هر چه هست خوب است خام است
لنگ است نفس ندارد تو چه خرفش میاند پس چه قدر مهترهای فضول که
انس گرفته اند با اسبها خیال میکنند که اسب اسب خودش است عذر میآورد
روترش میکند با آقا که اسب لنگ است پیاده برو یا با مرده که اسب
را گرفته سوار شود حالا تو اسب نمیدهی که اسب اسب من است پیاده
برو خورده خورده خود را مالک میدانند اگر یافت که آقا حرف نمی زند
یا خبر نمی شود این علم هم خواهد کرد شده است خواهد گر میخواهم اسب را
بردارد برود و اگر این حالت را آقا ازان غلام یافت البته در صدد بر
میآید درستم پر این است که یکطوری بکنید اسب را از دست او بگیرد باری
دقت کنید نشانه دنیا بدید چه عرض میکنم این حرفها را که می بینید که
و فهمیدن مشکل شده و نتوانید بفهمید پس خدا است خالق جمیع خلق
پس خدا است مالک جمیع خلق بلی این خدائی که مالک جمیع خلق است
عبائی بدوشش تو میده هم میگویم این عبای تو عبای را تو داده گفته برو اینجا

انجا بجواب این شده خانه تو شد انکه طویله خانه اسب است جای تو هم
خانه تو است پس اینها را قرار داده بجود معلق گشته بر تصرف کن اما در
در هیچ حال نه خودت را باید مالک بدانی نه مالک مالت
ونه حاجت مال تو است ونه مالت مال تو است ونه خدمت مال
خودت هستی نمی توانی هیچ اختیار بدنت را بداری نمی توانی
صحیحش کنی اگر بخواهی صحیحش کنی قدرت نداری مریضش کنی اختیار روزی
بخواهی زنده باشی بخواهی بمیری اختیار هیچ یک را نداری پس خلق تمامی
لا یملکون لانفسهم نفعاً و لا ضراً نمی توانید هیچ نفع برسانند به
بخودشان نه بغیر لا یملکون لانفسهم نفعاً ولا ضراً و لا موتاً و لا حیوة ولا
نشوراً ظاهرا باید این طور باشد باطنا باید این طور باشد یعنی هیچ
مالک نیستند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مال
کسی که این اقرار را عمل ما معنی کرده اند جمیع اختیار جان و مال شان
را بدست خدای خود باقی گذاشته و اقرار باین کردند که مال و جان
جان و مال خداست انا لله و انا الیه راجعون وقتی
این طور گشتند خدا هم مکافات عمل این جماعت قرار داد که
تمام نعمت آخرت را تمام جنت را بتیول ایشان داد عطا فرمود
و ایشان

و ایشان مقربان درگاه خداوند عالم شدند ایشان امینند پس
خدا یافت که ایشان امینند یافت که خلق هستند که غفلت
نمی کنند و یاد ایشان نمی شود که چیزی مال خودشان است هیچ بار
شیطان فریب نمیدهد ایشان را و غفلت نمی کنند همیشه
خودشان مال خدا اینند مالشان جانشان همه چیزشان در تحت
مشیت خدا هستند او هر طوری که بخواهد اینها حرکت میکنند
جمیعش را که یافت این خلق چنینند ایشان را امنای خود قرار
داد در عالم خلق هم وقتی غلامی پیدا شد و آزمایش امتحان کرد
او را دیافت او را که زیرک است و دانا و امین و بی خیانت است
وقتی او را چنین یافت البته خیلی از جاها را تصرفش میدهد بلکه
اختیار خیلی از مالیک دیگر را هم تصرفش میدهد جمیع جاها
را مالها را تصرف او میدهد و با و میگوید تو طمع که نمی کنی در مال من
امین که هستی زیرک و دانا و عاقل که هستی چنین کسی را چرا مال بدستش
ندهند میدهند البته پس خدا یک جوره از خلق را یعنی آن خلق
اولی را آزمایش نمود محمد و آل محمد علیهم السلام را چون یافت که زیرکند
دانا و متصرفند که بول و قوه خدا را او را هیچ نخواهند و امینند و خیانت نمی کنند

باز میخواهم عرض کنم که وقتی حرف حق را دل میدهی خوشش بسرت می آید انچه
دیروز و پریروز عرض کرده ام بروید دران فکر کنید چرا بدبت شما می آید اگر
چه میدانم اینهائی که عرض انهائی که منافق هستند هرچه بگویم مردم بیرون واینچه
خدا گفته هو گوا میرود بیرون و بخیال خود که من مالم هرچه نمی خواهم میگویم
لکن هرکه نباید گوشش بسخن منافق بدهد نخواهد داد منافق دست از نفاق خود
برنخواهد داشت حالا چاره چه باید کرد چاره اش را نمی توان کرد چنانچه چاره منافق را پیغمبر هم
نکرد بلکه کار پیغمبران این بود که منافق درست فکر کنید ببینید اگر پیغمبر نیامده
بود توی دنیا هیچکس کافر نبود هیچکس منافق نبودند نابق پیدا میشد نه کافر
ونه منافق نه فسقی بود نه فجوری نه کفری و نه نفاقی همه اینها را پیغمبر پیدا کرد
انبیا آمدند یک حقی گفتند ان حق را کسیکه قبول کرد مومن شد کسیکه
قبول نکرد کافر شد کسیکه در ظاهر قبول کرد در باطن قبول نکرد منافق شد دیر
دقت کنید انشاءالله خلاصه پس عرض میکنم که چون خلق اول را خلق کرد دوات
انشاءالله دقت کنید انهائی که میخواهند حقی بدستشان باشد میخواهند عمل کنند
ملتفت باشند پس عرض میکنم که فکر کنید ببینید این خلق یک اولی دارد
یا نه لامحاله یک اولی دارند فکر کنید همه اینها را محض خلاص نمی گویم باشد
بلکه حق واقع را میخواهم بلکه بدبت بیاری فکر کن ببین آنچه را ادعای
هم بزنی

هم بزنی مثلا حساب میکندمی ایستد بعضی زیر تر بعضی بالاتر این
خلق لامحاله یک بالائی دارد ویک حساب نمیشود بالا نداشته
باشد پایین نداشته باشد پس خدا این خلق کرده روی هم چیده
واین خلق لامحاله بالا دارد پایین دارد حالا فکر کن ببین این خلق
بالائیت تفحص کن ببین که آمده ادعا کرده که ان خلق اول منم از
سینها بپرسی اول ما خلق الله کیست میگویند محمد بن عبدالله صلی الله علیه
واله در خصوص خود پیغمبر که همه سینها قبول دارند و اهل بیتشان
هم فکر کن شیعه که معلوم است قبول دارند جمیع از سینها هم
قائلند که اهل بیت از طینت اویند و از جنس اویند توی شیعه که
همه شهادت میدهند که اشهد ان ارواحکم و نورکم و
طینتکم واحدة پس پیغمبر آخر الزمان سلام الله علیهم اجمعین ان اول خلق
هستند که هیچکس بجا دسترس ندارد لا یلحقه لاحق و لا یفوقه
فائق و لا یسبقه سابق کسی نمی تواند بانها برسد چرا که پیش از
ایشان هیچ چیز نیست لا یسبقهم سابق هیچ پیشی گرفته برانها
پیشی نگرفته فکر کنید خودتان استاد با شیعه هستند یک فکری
کندمی اروی هم ریخته باشد لامحاله یک بالائی دارد که دیگر بالا

بترش کندم میت حالا دیگر بالاترش کندم میت حالا دیگر ز روی همین
مش تو فکر کن ببین این خرمن خلق را که روی هم ریزی انطرفش هم است
فکر کن ببین انطرف را خلق ایا ذات خداست خدا که مکانی ندارد
که برود در روی کله خلقش سینه خلق را که روی هم ریختی بالاترش
که بالاست ان طرف بالا چه چیز است هیچ چیز نیست پس این خلق اولی
دارند اخروی دارند سابقی دارند لاحقی دارند سابق ان کسانی هستند که هیچ
پیشی گیرنده بر ایشان پیشی نگرفته هیچ کس به ایشان نرسیده چون ایشان
در درجه اعلی منزل دارند شیطان نمی تواند برود وسوسه کند شما میدانید
که هر کسی که در دنیا معصیتی میکند حاشی باید جائی باشد که در انجا شیطان
دست داشته باشد که فریبش تواند بدهد حالا کسانیکه در درجه شان
بالاتر است و شیطان انجا نیست شیطان دست ندارد که تو فریبشان
انها کنه غفلت ندارند ان خلق بالا غفلت از شیطان است فرا
موشی ندارند سبب فراموشی هم از شیطان است هر جا از شیطان است
هر رجسی هر نجسی هر معصیتی از شیطان است که چون او نمی تواند برود انجا
پس انها سالم مانده اند از جمیع اینها باری پس عرض میکنم که ان معامله اصل
وان عصمت کلی را خدا الغیب ان خلق اول کرد اما حالا باید توفیقی
را محروم کرد از ده

را محروم کرد از ده یا نه عرض میکنم که خدا از انی که در خلق قرار داده محبتی
را و طبیعت محبت را چنین ساخته و چنان قرار داده که هرکه ببیند
محبوب و معشوق خود را بی اختیار میشود در حق او و بی اختیار میبیند او را بر جمیع
ماسوای او دیگر نمیبیند از انکه محبوب افسرده نمیشود این محبوب را شناسا
نمیبینند بسیاری از مردم کسانی که غرض مرض نفاقی در دل ندارند
وقتی شناختند ایشان را انوقت در بلا دیدند ایشان را خود را در
بلا دیدند خود را در ان بلا اندر چشمه ایشان را همان بلائی که در ان
بلا افتادند جریان میکنند همان است حقیقت ایمان ظاهرش بلاست
باطنش ایمان کند است ایمان کجا در بدن که ظاهر شد انسان جان
میدهد در بدن که ظاهر شد انسان از برای خدا حرکت میکند از برای خدا
میبیند از برای خدا میشنود از برای خدا میدهد و میگیرد از برای خدا میگوید
و میشنود کارهایش را لله فی الله میکند جمیعش را پس بدانید نشانه
کدام است ایمان این است که شخص از سر جمیع مال و جان خود بگذرد
و مردمی که در درجه ادنی منزل دارند ان مهترهائی که انس گرفته اند با
انانکه صاحب شعور هست بالاتر است حالا دیگر بخواهم اسب را پس
بگیرد از مهتر مال او است و اسب مال او است اگرچه اسب را مهتر دل

مان بسته‌ها بخواهد اسب را از او پس بگیرد دورش می‌ارد آقا تلعب لعب
الکیسب باو راه میرود درشیخ نمش میکنند کولش می زند اسب دیگر بهتر از آن
تو میده هم مذمتی بهتر از این تو میده هم مذمتی بهتر از این رجوع
بکنیم یا خلقی تو میده هم فلان زن را تو میده هم پس بسیاری از
کولها را همین طور مردم میبینند بد دستان گفته اند که گریه کن بر
سید الشهدا که از گناهان گذشته و آینده تو میگذرد و این را هم اینه
که اگر دست متوجه آقا باشید لامحاله خودتان بی جلسه خواهید شد
و دیگر حسینی با ان جور چیزها نیست و این حدیث نمی خواهم بگویم حدیث نباشد
ببین نمیتوانی بشنوی ممکن نیست که انسان متوجه شود بر ابدی خوبی که را را
دوست داری باو بلا لی رسیده است تمام نشود این را عرض کردم است
پس عرض میکنم که فکر کنید باز از دیگری بصیرت دلم میخواهد که تا ایمان محکم
شود نمی خواهم قصه خوانی بکنم مثل سایر روضه خوانها بلکه سعی کنید تا معرفت
پیدا کنید معرفت که پیدا کردید لامحاله دلتان خواهد سوخت اگر جا
نوزد در صورت که بفکر افتاد دید لامحاله دلتان میوزد فکر کن ببین
هر چیزی را که شناخته چه طور شناخته رنگ او را دیده شکل او را
دیده از انجا صورتی آمده توی چشم تو عکس انداخته تو آن صورت که توی
چشم تو زند

۱۴۲
چشم خودت است می بینی و می شناسی صدای در بیرون آمده که توی گوش تو
خورده و توی گوش خودت است تو صدائی که در گوشت میشنوی نه صدای
بیرون را دقت کنید نشانه که این سرّ است بسیار بزرگ پس صداها
بیرون را مردم خیال می کنند می بینند چه طور می بینند با این طور که توی چشم
صورتی مثل اینی که در آینه می افتد آن وقت چشم می بیند صدای توی
گوش میاید زنده هم که هست می شنود همان صدائی را که در گوشت است
از این جهت کر نمی شنود صداها را کور نمی بیند رنگها و شکلها را پس ملتفت باشید
انشاء الله آنچه از هر کس میاید پیش کسی شبح اوست و شبح یعنی مثل همین اینها
فی الحقیقت خوب مثالیست خدا زده هر عکسی در تو آینه مانند شخص است فارج
منظور این است که اگر تو عرضی نداشته باشی مرضی نداشته باشی شخص را همان
طور که هست میبینی آینه اگر تاب نداشته باشد شخصی را که در خارج است
بیا بعینه و اگر آینه تاب دارد لبا انکه عکس کج است در خارج ابی دارا است
لب یعنی است اما از زندی افتد پس بدانید شماها دلها آینه‌ها هستند و بد آینه‌ها
مان تا شاخصها هستند در خارج و آن عکس صورت ایشان است در آینه
جمع موجودات ظاهر شده و هر کسی دیگر اینها یعنی عرضی دارند مرضی دارند
مثل اینهای کج واج کجند و اضح حالا که کج و واضح معلوم است که صورت

شخص که در آینه کج دراج می افتد پیدا می شود پس بدانید که جمیع خوبان
والله بواسطه ایشان خلق شده اند و جمیع بدان بواسطه ایشان خلق
شده اند اما بدان بد ایشان از نفاق خودشان است از کجی خودشان است
در خدا فکر کن تا خوب بفهمی است لفظها را جای دیگر که بگوئی قبول
میکنند و در جای دیگر قبول نکنند پس فکر کن ببین اگر خدا قوت تو
را بگیرد از کفار آیا کفار می توانند کفار باشند اگر حالا
قوه را فجار بگیرد آیا فجار می توانند فجار باشند اگر الان
معصیت را از دست عاصیان بگیرد البته نمی توانند بکنند جمیعاً بحول
و قوه او میکنند لکن باز عصیان از ناحیه خودشان است اگرچه خلقت
همه را خدا کرده باشد و بواسطه ایشان خلق کرده باشد همین طور
جمیع باطلهائی که شنیده و توی دنیا هست خدا بواسطه ایشان خلق
کرده همین قصه صحرای کربلا همه بواسطه حق پیدا شده پس جمیع باطلها
بواسطه پیدا شده چنانکه جمیع آن حقهائی که در عالم بوده و جمیع حقهائی
که هست و هر عکس جزء ایشان است و عرض کردم باطلها هم عکس
ایشان است اما در آینه آنها کج شده پس عرض میکنم که دوستان ایشان
را به آینه هائی که هستند که غرضی ندارند مرضی ندارند با تقیان خودشان
نمی کنند کافر

نمی کنند کافر با تقیان خود نمی شوند اما میشود که معصیت آنها
را هم بکنند اگرچه مومن باشند لکن بدتر هم میاید از
معصیت مومن دهم وقتی که در قلب خود رجوع میکند می یابد این را
و این مقام بلندی هم هست بلکه اگر خیلی مومن پستی هم
باشد وقتی بقلب خود رجوع میکند می یابد که دلش نمی خواهد معصیت بکند
مگر وهمی از مکروهات دل خود را نمی تواند راضی کند اگر مرتکب شود
لکن دنیا است و انسان مبتلا میشود پس گرسنه میشود مشهداً لابد میشود میرود
یک حرامی را میخورد یک شهوتی غلبه میکند لابد میشود میرود یک جائی
یک غلطی میکند اما دلش راضی نیست هیچ مومنی راضی نیست بمعصیت
و هر مومن ضعیفی که باشد این را در دل خود می یابد که نمی خواهد معصیت کند
دیگر هر کس این حالت را در دل خود نیافت نباید نقل نیست او مومن نیست
تا تقیه نداریم همینکه این حالت را در دل خود نیافت حالا کافر است
کافر باشد منافق باشد جنبه پس عرض میکنم که بدانید شیعیان ایشان
اینها هستند که در مقابل ایشان ایستاده اند دیگر گاهی کم ترشح میشوند
بجای دیگر این است که معصیتی از ایشان سر میزند حالا دیگر این شیعه
منفعت با شیعه نیست گاهی این را آینه ظاهری را فکر کن باطنش

راهم اگر خواسته باشی فکر کنی همین طور است ببین اینه را وقتی مقابل صورت
میگیری صورت پیدا میشود در ان مقابل کم میگیری گریه ای میشود در ان پس گاهی
اینها مقابل گم میشود با کارهای حضرت امیر ان وقتی است که خیال میکنی فضایل
حضرت امیر را گفتن و فکر کردن و شنیدن گاهی مقابل میشود حضرت امیر
دران وقتی است که ملتفت فرمایشات او میشوی و گاهی اینها مقابل میشود
با کارهای دیگران وان وقتی است که غافل میشود از یاد حضرت امیر و از فضایل
و در هر جایی انسان که اینه است و غرضی ندارد و متوجه میشود و دران عین
عکسی از خارج می افتد دران وان خارج را می نماید حاصل از این جهت بود
که عرض کردم که هر مومنی که متذکر شد سید الشهدا را چه هشیار و چه دل و غمگین
میشود چه هشیار و چه ننگ او جاری میشود مخفی که عکس او است که می مانند
در این اینه مومن نمی تواند دلش را نگاه بدارد که نزد حضرت این امامت
قرار داده اند فرمایش انا قتیل العبرة ما ذکرت عند مومن الا بکی
مذکور نمی شوم پیش مومنی الا اینکه مهموم میشود مغموم میشود گریه میکند پس معلوم
با شیعه نشسته و فکر کنید بعد از آنی که نباشد انشاء فکر کنی و در وقتیکه
متذکر میشوی ان حالت را دیگر در هر حالتش که دلت میخواهد فکر کنی ابیات
را بخوان بان طرف تا اینه است را متوجه انجا کردی البته از برای ان
[illegible]

یک هنگامی و خصوصی دست میدهد و در دست دقت کنید در این عرضهای
که میکنم اینه وقتی رو بشخص کرد عکس همان طوری که در خارج هست در ان
اینه می افتد دیگر اینها تفصیلها دارد همه را شرح نمی توانم در یک روز بدهم
حاصل عرض میکنم که اینه را اگر بسازند باندازه عکس که اقدر شخص باشد نه
که زیاد که زیادتر از شخص باشد و در برابر شخص بگیرند وقتی نگاه میکنی در ان
اینه می بینی هیچ پیدا نیست مگر همان شخص خارجی بلکه خیال میکنی او است
البته و اینجا هیچ ملتفت نیستی که ان اینه است این اینهای متعارفی
چون بزرگتر از شخصند عکس جاهای دیگر هم از دور ان شخص
در اینه میافتد لکن اینه را اگر باندازه شخص بسازند عکس دران را که
نگاه میکنی بعینه شخص است نه چیزی دیگر پس عرض میکنم که خداوند عالم
دوستان ال محمد را اینه وجود ایشان را یکجا افریده و خیالهاتان می فهمید
چه عرض میکنم اینه وجود ایشان را یکجا است وقتی ملتفت جایی شد باندازه
عکس دران پیدا میشود ان صورت با همه سر تا پای ان اینه را فرا
میگیرد ان وقت که چنین شد کانه نور حضرت سید الشهدا در دل او قرار
گرفته طبع او طبع مصیبت میشود و محزون میشود و مهموم و مغموم و گریان میشود
دیگر اگر از این راه فکر کنی انشاء هم خواهی یافت سر اینکه مومنین باید

باید صدمه برسد چرا فکر کنید شما که میگویم اهل معاصی ما را بجهة معصیت ما
صدمه برسد اما انبیا چه تقصیری کرده اند اینها که معصوم اند اگر شیعه هستی که میدانی
که تمام انبیا معصوم و مطهر بودند و گناهی از ایشان سر نزد و انبیا اگر گناه
میکردند خدا ایشان را رسول نمیکرد پس بدانید و آدم هیچ گناه نکرده بود نوح
هیچ گناه نکرده بود ابراهیم گناه نکرده بود انبیا و اوصیا هیچ گناهی نداشتند
اما همه اینها بودند در مقابل حضرت سید الشهدا اگر کشته میشد البته صدماتی
هم که نازل میشد بر ایشان وارد میآمد از این جهة در اخبار بسیار هست که هر
صدمه بر هر چه وارد میاید بجهة مصیبت حضرت سید الشهدا است صلوات الله
علیه حتی آنکه فرمودند و همه دیوار شکست نمیخورد مگر بجهة مصیبت حضرت سید الشهدا
بر این مقامات که قیاس میکنی بدان بیمار نمیشوی مگر بجهة بیماری ایشان
و به آن که فقیر نمیشوی مگر بجهة فقر ایشان و هکذا هیچ مومنی صدمه مبتلا نشده
از اول دنیا تا آخر دنیا و هیچ مگر بجهة صدماتی که بآن بزرگوار رسیده
اما آنچه که گاهی میگویند بجهة معصیتهاست درست فکر کنید ببینند که اگر خدا
بنایش باشد که معصیت را بگیرد هر چه خواهد شد این جوری که مدارا میکند
میکند و نمیگیرد ما را که میبینید که انواع و اقسام بلاها و فقرها و مرضها و دشمنها
دور ما را گرفته اگر میگرفت دیگر چه میشد و لو یواخذ الله الناس بظلمهم
ما ترك

ما ترك علی ظهرها من دابة اگر خدا بنایش بود که مردم را بگیرد
بجهتی که معصیت ما را میکنند هیچ مردم را نمیگذاشت لکن بنایش نیست
که بگیرد بواسطه مهلتشان بدهد پس بدانید که کفار و منافقین مهلت
داده اند که روز بروز معصیت ایشان زیادتر شود و برای ایشان بدتر
بشود این بجهة عداوتی است که با آل محمد سلام الله علیهم اجمعین دارند خدا
را مهلت بآنها میدهند تا آنها فسقشان و فجورشان را بکنند کفرشان
را بیشتر بروز دهند اما بدانید و اما که شماها اگر صدمه وارد میاید نه بجهة
گناهان است و همه گناهان شیعیان آمرزیده است کسیکه دوست حضرت
امیرالمومنین باشد هر چه گناه کرده باشد و همه وقتی از دنیا میرود مثل وقتی
که از مادر متولد شده باشد و همه اگر کسی شک در این داشته باشد ایمان
ندارد پس شکر نداشته باشید شماها بدنجات خودتان در حلال
را دکه خودتان پس بدانید که گناهان شما آمرزیده است لکن صدمه
از شماها برداشته نشده است بجهتی که صدمه از سید الشهدا برداشته نشده
و میدانست اینها آنچه را بآن بزرگوار کرده باشید این است که هر مومنی که
در دنیا مقرب تر است و همه بلای او زیادتر است فکر کنید ببینید اگر بنا است
صدمه را بجهة معصیت وارد آورند معنی ندارد که مقربان درگاه خدا

خدا صدمه ایشان بیشتر باشد از سایر مردم باید پیغمبر خدا که اشرف مخلوقات
و صدمه بر او بیشتر از هر پیغمبری وارد آمده نعوذ بالله معصیتش از همه کس بیشتر
باشد و شما میدانید که آن بزرگوار معصوم و مطهر است و بهتر از همه کس [illegible]
تربیت خود را نموده و زیاده تربیت بلاهای او بیشتر است بیطاقت
هم اگر می شوم باید ببخشی چرا که انبیا خودشان هم صبر میکردند همانها نیز
بی طاقت میشدند و انبیا میان پیغمبر خدا را بزند و در بلا و در صدمه بودند
حالا تو میخواهی صدمه نداشته باشی نور اول نمی کنند و ممنون باش که [illegible]
اند که حالت تو باشد شنیدی حال پیغمبر این بود که هر صدمه وارد میآید همه
خدا میشدند و شکر میکردند و در خواست نمی کردند که یک خورده آن بلا
را کم دارند بلکه منت داشته بر آن صدمه و آن بلا ترک [illegible]
همین بود که عرض کردم خدا با من هر عمل مشقت داری را اختیار کردم
هر عملی که مشقتش زیادتر بود او را پیشه میکردم و تو شاهد من هستی هر وقت
غذا خوردم یک یتیمی فقیری را که می آوردم غذا میدادم بازنشستم شام
من بر بودن که راحت میکردم چرا باید من این طور مبتلا باشم وحی رسید
که ای ایوب تو هر قدری گناه بخود تست بکن سهو مکن که داده آن طاقت
و آن توفیق را که انجام عملها کردی که تو را موفق کرد باین کارها که کردی
ایوب همینکه

ایوب همینکه این را شنید مشتی خاک برداشت در دهن خود ریخت گفت
خدایا حق بجانب تو است من غلط کردم که چنین عرض کردم پس عرض میکنم که
ملتفت باش واقعه اکنون سید الشهدا و اصحاب او سلام الله علیهم و آنچه
تیره نیزه که رو باو وحی آمد میگفت الحمد لله رب العالمین و بدان که صد
مانند که بر تو وارد می آید منبت از معصیت میگویم عاصی نیستی عاصی هستی
و لکن و لهذا باید خود گریه که بر امام حسین میکنی بر آنکه گذشته و آینده تو را
امرزیده باید پیش از آنکه که ببینی امرزیده و این صریح آیه قرآن است که انا

فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك

و ما تأخر خدا فتح نمایانی کرد برای پیغمبر تا بیامرزد جمیع گناهان گذشته
و آینده را و آن فتحی که خدا به پیغمبر داد همین فتح سید الشهدا بود صلوات
الله و سلامه علیه تعجب این است که همین سوره سید الشهدا است در
باره حضرت سید الشهدا نازل شده است چنانکه فرموده اند پس
مراد این است که آن فتحی که گناهان گذشته پیغمبر را امرزیده یعنی گناهان مومنین
گذشته را امرزیده و گناهان آینده پیغمبر را امرزیده مراد این است که گناهان
گذشته و آینده مومنین است پس در همان قطره اول اشک که بیاد
در مصیبت حضرت سید الشهدا از چشم بیرون آمد گناهان امرزیده شد

اما صدمه‌ها برای کشتن این میت اگر نباشد تو دوست شیعی چرا که می‌آید مست
مقابل ملائکش گرفته شده صدمه نداشته باشد نمی‌شود پس این صدمه است
پس نشانه آن است که معصیتهاش همه معلوم است در معصیتهای انسان
منفعت است اگرچه باب توبه را خدا مفتوح کرده اما انسان
ساکن القلب در نمی‌تواند باشد اما در این راهی که عرض کردم در ترتیب
کردم راه را برای شما اگر آمدید دانسته به موقعتان را عمل کرده الیقین
کنید که گناهان شما آمرزیده است حالا صدمه که وارد می‌آید
بجهت صدمه ایست که بر ایشان وارد آمده این است که اگر بلاها
نازل شده می‌گوید الحمد لله مرحبا لشعار الصالحین مومن اینه است
در بقا بر امام خود و هر اینه که رضا قربت الله بنماینده ترست انبیا
ترک شده البته بلاهاش بیشتر خواهد بود ازاین جهت بلای انبیا بیشتر است زیرا
جمیع مردم بعد بلای اوصیا بیشتر از همه بود دیگر جمیع مردم هر چه نبی اقرب
تری بلاهاش بیشتر است و بلاهای انبیا بود که بواسطه این قصه سید الشهدا
صلوات الله و سلامه علیه همه جهت همین بود و از جمله قصه‌ها که میخواهم
عرض کنم خصوصی امروز هم که مناسب است چون روز پنجم ماه است
این قصه است که وقتی خبر رسید به ابن زیاد که باهمین دفتها بود که
ابن زیاد

ابن زیاد به ابن سعد رسید بعد از نماز ظهر بود به هر حیثیه رسید به ابن زیاد که عمر
سعد بطور مدارا با حسین رفتار میکند و میرود و میاید در اصل مقصودش این است
که صلح و صلاح در میان بیاورد و بلکه بهتر از این از همگی خیال دارد که تلقین کند
برای حسین بیعت کنند از این جهت مدارا میکند با او شبها در روزها باهم
می‌نشینند و صحبت میکنند و اتفاق قدری این طورها هم بود ابن زیاد چی
را که شنید گفت چکنم شمر ملعون در حضور آن ملعون حاضر بود برخاست و گفت
گفت که حالا غزال آمده در چنگت و یاد داشته باشد چکنم این نخواهم شد این از چه
عقل است ابن زیاد گفت راست میگوید حسین را باید دستگیر کرد شمر گفت
مرا سر کرده لشکر کن من میروم و مهلت نمیدهم حسین را که یا بیعت کند
یا سر او را می‌آورم پس ابن زیاد نامه نوشت همراه شمر ملعون و او را با چهار
هزار نفر قشون روانه کربلا کرد شمر نوشته ابن زیاد را آورد برای ابن سعد
دید که نوشته شنیده‌ام که مدارا میکنی و مضایقه کرده و صلاح دیده که صلح
کنی تو را نفرستادیم که صلاح کنی ما تو را بجنگ فرستادیم و وعده کردیم که
ری را بتو میدهیم وقتی جنگ هم بودی تو این ملک را میگیری وقتی هم
رفتی عهد کردی که جنگ کنی حالا اگر جنگ میکنی بسم الله جنگ کن والا
سر کرده قشون را واگذار به شمر بعد از اینکه این نامه به ابن سعد رسید

تعبیر این بود که عمر سعد فریاد برآورد و شمر گفت که تو تطمیع ری این کار را
کردی من خودم میخواستم زیرا برای خونه برادری تو دیگر دفعه از جا بر خواست
داد کرد که این لشکری که بودند یک دفعه هجوم آوردند نزدیکیهای حضرت سید
الشهدا حضرت سید الشهدا در در خیمه در در خیمه سر مبارک را بر زانوی
خود گذارده بودند و در این بین خوابشان برده بود و در خواب دیده بودند
جد و پدر خود را و با ایشان صحبت میداشتند که زینب خاتون نگاه
کرد دید قشون است که بهیجان آمده ما را عنقریب است که میرسد این بود
که بطور اضطراب دیده حضرت برادر برادر را بیدار کرد عرض کرد
ای برادر آیا نمی‌شنوی این غوغا را حضرت برخواستند فرمودند خواب
میدیدم جدم را خواب میدیدم هم پدرم را خواب میدیدم فاطمه زهرا
مادرم را پیش آنها بودم و آنها با من صحبت میداشتند و میگفتند
عنقریب با خواهی رسید و شما به بهشت دیگر که چه قدر حفظ دو سه بیوه
خوابی که دیده بودند که با ایشان فرموده بودند ای حسین تو فردا شب را
مهمان ما هستی اینجور خواب دیده بودند اما زینب نگفتند این را اما این دو رانش
را بیشتر نگفتند که فرمودند عنقریب با خواهی رسید باز نمی‌خواستند که زینب
را بیجان بیارند فرمودند خوب است مدام در دست ما باشی تا بی دیگری
کم این بود

کم این بود که حضرت عباس قرابتی با این عمر ملعون با شمر ملعون
داشتند اولاد خواستند و فرمودند برو با اینها بگو که چه شده که شما این
طور میکنید تازه چه شده ما با هم نشستیم با هم حرف زده
بودیم چون بیشتر از پیش عمر فرستاده بودند و با او حرف زده بودند
که چه بنا داری گفت بنای جنگ فرمودند شما چهار صد نفر از کوفه
به من نوشتید که بیا کجا هستی ما منتظریم و از جمله آنهائی که نوشته
که بیا الان توی قشون شما هستند خودتان می‌شناسید آنها را حالا
اگر نمی‌خواهید جایم را به من بدهید من میروم پی کار خودم این سعد خوشش
آمد که حضرت برگردد و با خودش گفت چه ضرر دارد رد دعوا کنیم مملکت
بهم میخورد بهتر این است صلح کنیم پس با پیش حضرت عباس را خواستند
فرمودند بعد بگو شما خودتان ما را خواستید ما آمدیم حالا که نخواستید برمیگردیم
وقتی رفتند و پیغام حضرت را رسانیدند آنها گفتند که حرف تمام کرد شمر
پیغام تازه از ابن زیاد آمده که یا باید تمکین کنید یزید را و با او بیعت
کنید یا با شما جنگ میکنیم حضرت عباس فرمود آیا شما این قدر صبر کنید
که ما این پیغام را برسانیم عرض کردند برگشت آمد گفت که تو برگرد و بگو
که تو و برادرت و چند نفر از اولاد حضرت امیر که همه فرزندان خودم

شما در امانید از این حرف حضرت عباس خیلی کج خلق شد فرمود خدا
لعنت کند ترا و امان ترا فرزند رسول خدا را امان نمیدهی و مرا امان
میدهی دلم خوش میدهی که شما در امانید خدا لعنت کند ترا
و امانت را لکن همین قدر مهلت بده که من این پیغام را برسانم
خدمت برادرم عرض کنم ببینم چه فرمایش می فرماید حضرت عباس برگشتند
عرض کردند که حکم تازه از ابن زیاد آمده حضرت فرمودند برگرد ای عباس
برو پیش اینها خبر کن که من بسیار شایقم بسیار مشتاقم که یک امشب را
عبادت خدا را کنم از اینها مهلت بخواه یک شب مهلت بگیر
از جنگ شما بیرون نبردیم اینها که اطراف ما را دارند فارجع از
هستند یک شب مهلت مهلت بدهید همین بود که حضرت عباس
برگشتند فرمایش حضرت را رسانیدند که اینها امان حضرت را ندادند
این حرف را که بعضی از قشون شنیدند میان خودشان هرج و مرج شد
ها کردند داد کردند که فرزند رسول خدا یک شب از شما مهلت خواستند
و شما مهلت نمیدهید آنکه شنیده خواهد شد دیگر اینها را که شنیدند
قدری خجالت کشیدند گفتند مهلت دادیم این خبر که حضرت
خیلی وحشتان بدرد آمد متوجه این شدند که در پی اعتبار دنیا

همین ایک دشمن

همین بس که دشمن باید منت بسر ما گذارد که یک شب را مهلت
بدهد علی لعنة الله علی القوم
الظالمین

موعظه بسم الله الرحمن الرحیم روز دوم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا
و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی
اعدائهم و مخالفیهم و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم
و منکری فضائلهم من الجن والانس من الاولین و
الآخرین الی یوم الدین خداوند عالم در کتاب مبارک خود
میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم
بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون
وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقرآن ومن
اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم
به و ذلک هو الفوز العظیم ترجمه فارسی این آیه را اگر عرض کرده ام
و همچنین بعضی از معنیهای آیه را که ممکن بود عرض کردم امروز نمیخواهم
معنی عرض کنم میخواهم امروز معنی آیه ظاهر شده و وقت ظهورش ...

وقتها بود که خاک عالم بر سر مومنین شد و جمع انبیا و اولیا و ملائکه مقربین
بعزاداری گرفتار شدند امروز است که حضرت سجاد عزادار شد تمام
تمام حضرت سجاد صرف عزاداری شد در تمام عمر همین طور سر بهم مشغول
گریه و زاری بودند و دایم حضرت سجاد روضه خوانی میکردند برای پدر
خود هرگز آبی در حضور او حاضر نشد مگر اینکه گریان میشد و میگفت قتل
ابن رسول الله عطشانا و هرگز غذائی برای آنحضرت نیاوردند
مگر اینکه گریان میشد میفرمود قتل ابن رسول الله جائعا
از عمر خود باین حالت بود و مشغول عزاداری بود امروز روزی است
حضرت باقر روضه خوانی میکنند و حضرت باقر در کربلا تشریف داشته
و خبر داده میفرمود جد بزرگوارم بطوری می کشتند که اگر پیغمبر خدا سفارش
کرده بود در کشتن او بیشتر از آن و بدتر از آن ممکن نبود برایشان
کشتند او را با شمشیر با نیزه با تیر با چوب کشتند او را بطوری که پیغمبر
خدا راضی نبود درندگان را آنطور بکشند با انواع صدمها آنحضرت را
کشتند و سبب اینکه با انواع صدمات این کار را کردند این بود
که اجداد آنها که انصار و یاران آنحضرت را کشتند و غضب خداوندی
در دل او بجوش آمد بوجود مبارک خود خود حمله کرد بر آن قوم دیگر معلوم است
وقتی که غضب

وقتی غضب خداوندی حرکت کند کی تواند مقابل غضب خدا بایستد
همچنین بمبارزت آنحضرت نتوانست بیاید حمله کرد بر آن قوم و از هر
راهی که حمله میکرد مثل ملخ از پیش او فرار میکردند تا آنکه بروایتی هزار
هفتصد نفر را بجهنم واصل کرد و در بعضی از روایات تا ده هزار نفر روایت
شده همچنین جرات نداشت که در مقابل آنحضرت بیرون بیاید و جنگ
و دو سه مرتبه فرار شدند آنجناب را و هر سمتی که رو میکرد در میرفتند تا از
آن طرف جنگهاشان همه بطور حیله بازی بود یا از دور تیری
می انداختند یا آنکه در کمین می نشستند شمشیر میزدند یا نیزه بکار میبردند
والا بجا ربه جرات نمی کردند بیایند روبرو پس عرض میکنم که در حینی که
جنگ و جدال را در گرفته بود و تنها میگردیدند دور اطراف آنحضرت
در این بین از آن دور سنگی انداختند بپیشانی مبارک آنحضرت آمد بعد
بجای همان سنگ تیری زدند تیر را کشید خون بروی مبارک حضرت
جاری شد بعد دامن پیراهن را بالا آوردند که آن خون را پاک کنند
که یک دفعه ملعونی تیری انداخت بسینه آنحضرت و یکی دیگر
آن تیر بقلب امام نشست و تایید اینکه انسان زنده است بدل
هیچ صدمه بدل آمد انسان میمیرد و اگر بدل خورده باشد فی الحال

نمی بردو میدانید که ان تیر را که بجانب آنحضرت انداختند بر دل ان بزرگوار فرود
ان تیر شعبه بود زهر آب داده و بطوری نشست ان تیر بر دل ان بزرگوار که از
این سمت نشسته از انطرف از پشت سر کشیده تیر را بیرون آوردن این بود
که دیگر نتوانستند سواره بایستید پیاده شدند و بخاک افتادند و از طرف
راست بر زمین آمدند و این معنی اشاره بان بود که قربانی کوی دوست شوم
چرا که گوسفند را که میخواهید قربانی کنند اورا به پهلوی میخوابانند پس بجای که
در جوش شدند و باز ایستادند مدت مدیدی همین طور ایستاده بودند
هیچکس جرأت نکرد نزدیک آنحضرت بیاید چرا که میترسیدند پس نیزه‌ها
کردند و تیر پرانیدن این بود که رو بخیمهای آنحضرت روانه شدند حضرت
که دیدند لشکر رو بخیمها رفتند برگشت آمدند فریاد برآوردند که ای شیعه
آل ابی سفیان ای قوم ایمان که میدانم ندارید از خدا اندرون که میدان
نمیترسید ایا حمیت عرب هم شده است این لشکر را رجوع نکنید که بچه
حسین زنده بود و مارفتم بغارت خیمه گاه او دست از حرم بردارید
اول بیایید خودم را بکشید ان قوم برگشتند و همه شان تمامی دور حضرت را
گرفتند و هیچیک جرأت نمی کردند پیش بیایند اگر یک قدم کسی پیش بیاید
ده قدم عقب میگذشت تا اینکه عمر ملعون ابن سعد خطاب بان گروه کرد گفت
ای مردم

ای مردم هیچ عار و ننگ ندارید تا این حسین یک تنه که پیش شماست
اورا چه می توانید از میان بردارید چه قدر زخمها رسیده هیچ از میان برداشت
چه قدر زخمها رسیده بود از وقت خونریزی چند قدمی پیش آمد حضرت یک
نگاهی باو کردند چشمش که بچشمهای حضرت افتاد لرزه در اعضا و جوارحش
افتاد و برگشت و گفت در قوه من نیست کشتن حسین و باز همین طور را
ایستاده بود رؤسای لشکر خودشان میترسیدند و هم دیگر را تعیین و ترغیب
بیکدیگر میکردند و یکدیگر میگفتند این مرد را بر جهت اندازید تا اینکه لابد
و ناچار شدند بنا کردند از همان دور دعوا کردن یک ملعونی انداخت از
بهانه ملعونی تیری انداخت و بحلقوم مبارک ان بزرگوار آمد حضرت
بروی زمین افتاد ملعون دیگر نیزه بلند کرد در سینه مبارک ان بزرگوار
فرود آورد نیزه دیگر بر پهلوی مطهر ان بزرگوار وارد آوردند از اطراف
هر کسی هر حربه که میتوانست بکار می برد تا اینکه برای شهادت حضرت
سنان ابن انس پیش آمد همینکه نگاه بچشمهای حضرت کرد برگشت در این
وقت شمر پیش آمد و این ملعون همیشه نقاب می انداخت و سببش
این بود که این خبیث بسیار پیس و نجس بود همینکه پیش آمد فرمودند نقاب
را بالا بزن نقاب را که بالا زد حضرت دیدند پیس است فرمودند

صدق رسول الله ان حرامزاده گفت این چه وقت بوده این را

برای چه کشتی نزنود جواب دیدم رسول خدا صلی الله علیه واله که فرزند تو

کشته خواهی شد بدست کسی که پیش خواهد بود وبعد دیدم جمعی از سگها

را که دور من جمع شده بودند ویک سگ پیشش از همه سگها از بدن میکرد

وان سگ سیاه بود پیس بود کمان من این است که ان سگ تو باشد

حضرت وقتی که این حرف را فرمایش کردند ان ملعون شقاوت

هم که داشت از این حرف در غضب شده دهان کثیف خود را بلند کرد

ولگدی بران بزرگوار زد وان بزرگوار را بروانداخت این را هم

عرض کنم بعضی از طبایع را می بینم که وقتی نمایند شهادت امام ذکر

شود زور شان می آورد ذکر شهادت پیش شان خیلی بزرگ است

پس وقتی هیچ بلدند هیچ مصیبتی بر خود وارد آمده باشد متحمل شده باشد

چرا نشنوید وسلطان بکنم واد بکنید ان کارها را پس برخی میکنم که جمیع

بلاهای آنحضرت طوری واقع شد که مافوق ان متصور نیست دوم

ان ملعونها کاری نکردند در هوای کربلا که چیزی باقی بگذارند پس

بدانید که ان کارها را که کردند نتوانسته دیگر هیچ تو انستند کردند

این بود که هر صدمه که بران وارد آمد ان اعلی درجاتش وارد آمد

حتی الکه

١٥٢

حتی بچه همان افرادی که همان وقت که میخواستند سرش را ببرند قدری

فکر کن ببین سر را که میخواهند ببرند اگر از این طرف ببرند ایشان

زود فارغ میشود اما اگر کسی را از قفا سر ببرند از پشت سر ببرند چه قدر

سخت تر خواهد شد پس ان ملعون حضرت را برو دراندخت وسر

انحضرت را بچندین ضربت از قفا جدا کرد الا لعنة الله علی

القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وال محمد واخر تابع له علی

ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین علیه السلام

وشایعت وبایعت وتابعت علی قتله اللهم جمیعاً

تحریراً فی ۱۰ شهر ذی حجة الحرام

سنة ۱۲۹۶